مصحح

بسمه تعالى شأنه العزيز

رساله شريفه

منتخب الرسائل از فتاوى

حضرت حجة الاسلام والمسلمين رئيس الملة والدين آية الله تعالى فى العالمين مبين الحلال والحرام وفقيه اهل بيت العصمة عليهم السلام سيد العلماء الاعاظم السحاب المتراكم وبحر العلوم المتلاطم السيد محمد كاظم الطباطبائي ادام الله تعالى ظله العالي على رؤس الانام وحفظ به شريعة جده سيد الانام عليه وعلى اله افضل الصلوة والسلام

طبعت في مطبعة دار السلام «بغداد»

في شهر صفر المظفر

١٣٢٩

بسم الله الرحمن الرحیم

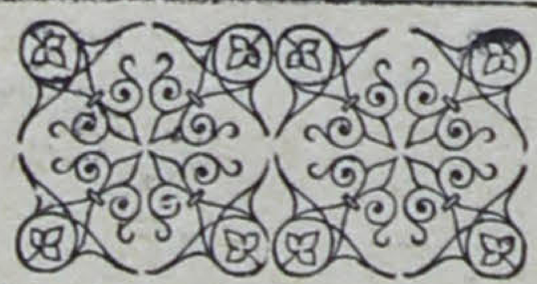
عمل باین رساله شریفه که جناب مستطاب نخبة العلماء الاتقیاء الاعلام
اقای معظم سلمه الله تعالی منتخب نموده اند صحیح
ومجزی است حرره الاحقر
محمد کاظم الطباطبائی

رساله شریفه منتخب الرسائل

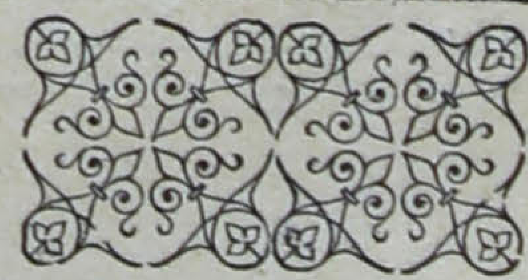
بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله والصلوة والسلام علی رسوله وعترته الطیبین امناء الله (اما بعد) چنین کوید مذنب آثم جانی « سید ابو القاسم الموسوی » النجفی الاصفهانی عفی عنه که چون رساله های عملیه مفصله متعدده عربیه وفارسیه وفتاوای حضرت اية الله فی الارضین استاد الفقها والمحققین اعلم العلماء والمجتهدین حجة الاسلام والمسلمین اکمل المتقدمین والمتأخرین السید المتبحر المؤید والتقی الصفی المسدد السید محمد کاظم الطباطبائی النجفی الیزدی ادام الله ایام افاضاته ومتعنا الله بطول

بقائه از مطبوع وغیر مطبوع در عبادات ومعاملات در اطراف عالم در بلاد مسلمین منتشر کردیده ولی مابین انها علی کثرتها رساله مختصری که سهل التناول ومشتمل بر اصول دین وفروع دین ومقتصر بر مهمات احکام شریعت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه واله الطاهرین باشد نبود «لهذا» این ذرهٔ بیمقدار محض خدمت کذاری بشریعت مطهره متقرباً الی الله وطلباً لمرضاته این مجموعه را ترتیب داده مطابق فتاوای حضرت سید استاد مدّ ظله العالی بزبان فارسي با کمال اقتصار ونهایت اختصار بعبارات شیرین عوام فهم از روی رساله های مفصله انتخاب نمودم ومسمی نمودم انرا (بمنتخب الرسائل) وارجو من الله التوفیق ومشتملست بردو مقصد



مقصد اول



دراصول دین بااشاره بادله واضحهٔ ان بطوریکه برهرعامي روشن شود وقبل ازشروع دران بدانکه هرذی شعوری بمجرد تفکردروجود خودیاسایر مصنوعات می یابد که مصنوع بخودی خود موجودنشده بلکه صانع قادر حکیمی که مستجمع جمیع صفات کمالیه ومنزه ومبرا ازصفات نقص واحتیاج

قانون عدل صحيح از جانب حق سبحانه وتعالى چرا كه اكر وا كذار نمايد امر قانون را بخلق هر كسى برحسب راي سخيف خود اختيار طرفى را خواهد نمود ونظام عالم مختل خواهد شد پس برحضرت حق سبحانه وتعالى معين است كه وضع قوانين عدل نموده و بواسطهٔ انسان كامل كه از جنس خلق باشد ان احكام را بخلق برساند كه بتوانند باا و الفت كرفته وتعلم ان قانون واحكام را ازاو بنمايند و بايد ان شخص كامل ومعصوم از خطا باشد و بمعجزات وايات بينات اثبات پيغمبرى خودرا بر خلق نمايد تا اذعان واعتقاد بنبوت او نموده اورا دران احكام تصديق كنند ياانكه مخبر صادقى اخبار بنبوت او نمايد پس بدانكه اززمان حضرت آدم تازمان حضرت محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف خاتم النبيين صلى الله عليه وآله وعليهم اجمعين صد و بيست وچهار هزار پيغمبر مبعوث شدند از جانب حق سبحانه وتعالى و بشارت مقدم مبارك حضرت خاتم الانبياء صلى الله عليه وآله را بخلق دادند ودين انحضرت باقى است الى يوم القيمة ونبوت ان حضرت ثابت است بشش دليل «اول» انكه باتفاق كافر ومسلم انحضرت شاكردى استادى را نفرموده ودرس نخوانده ونوشته واز

انحضرت واوصیاء او درهر علمی فرمایشاتی صادر شد که بی تعلیم معلم محال عادی میباشد وصادر شدن این خرق عادات از ایشان معجزهٔ واضحه است « دویم » انکه در کتابهای آسمانی مکرراً بشارت بقدوم مبارك انجناب داده شده چنانچه در آیات شریفهٔ قرأن بیان فرموده واکر درانها نبود خصم انجناب که یهود ونصاری بودند تکذیب اورا می نمودند واکر این معنی را تکذیب نموده بودند بایست بتواتر بما برسد وحال انکه نرسیده « سیم » معجزات وخوارق عادات که بتواتر از انحضرت صادر شده وبما رسیده مثل شق القمر وتسبیح سنك ریزه در کف مبارك انجناب وامثال ان از معجزاتیکه در کتب ثبت است « چهارم » انکه قرأني از جانب خداوند اورده که فصاحت و بلاغت ان عاجز نموده فصحاء عرب را که در قرأن در مقام تحدّی فرموده فأتوا بسورة من مثله وهمهٔ فصحاء عرب در مقام معارضه بر امدند وعاجز شدند « پنجم » انکه کمالاتی واخلاقی از انجناب بتواتر رسیده که دارای انها مستحق پیغمبریست وزمان انحضرت زمان طغیان کفر بوده وقاعده لطف اقتضأ مي نمود که مثل او مرسل بسوی خلق شود « ششم » انکه اکر پیغمبر نبود بر خداوند عالم لازم بود که شخصی را

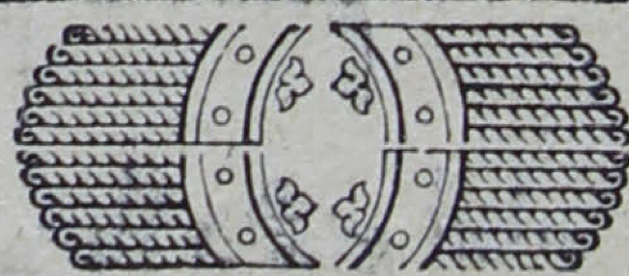
بکمارد که بطریق علمی کذب اورا واضح نماید زیرا که مقتضای حکمت
این است که شخص حکیم عالم قادر عَلَی الأَطلاق بغلبهِ وقوه یا بطریق
علمی دفع مفسد دین را بنماید « سیم » معاد جسمانی است که تمام خلق
باهمین بدن عنصری روز قیامت محشور ودر موقف حساب خواهند
امد بشش دلیل « اول » انکه ظلم در بنی آدم بسیار است وغالباً جزاء
انها دردنیا داده نمیشود اکر روز جزائي نباشد که داد مظلوم را ازظالم
بکیرد لازم میاید که خداوند عالم سبب ظلم شده باشد وظلم برخداوند
جل شأنهُ قبیح است « دویم وسیم » انکه خداوند حکیم تکلیف
فرموده بنده کانش را باموری چند ووعدهٔ ثواب ووعید ازعقاب
فوموده وچونکه ان ثواب وعقابها بالعیان دردنیا نیست باید روز
جزائي باشد والا لازم میاید تساوی مطیع وعاصی واین قبیح است
وایضاً کذب لازم میاید « چهارم » انکه اتفاق اهل هرملت حقه بر
ان شده « پنجم » انکه اکر نبوده باشد وبیان نشده باشد خلق بظلم
عالم را فاسد مینمایند « ششم » انکه بعد ازثبوت نبوت خاصه حضرت
رسول ص بنصوص متواتره درقرآن بیان ان نموده « چهارم » عدلست
وبعضی انرا اصل مذهب شمرده اند بشش دلیل « اول » انکه ظلم

قبیح است و برخدا روا نیست « دویم » انکه ظلم نمودن بجهت احتیاج واقع میشود وخدا محتاج نیست « سیم » انکه خداوند جل شأنه خود منع ازظلم فرموده چکونه خود ظلم مي نماید « چهام » انکه در کتابهای منزله اخبار بعدل خود فرموده « پنجم » انکه نظم آفرینش عالم اقتضاء عدل اورا مینماید « ششم » انکه باحتمال ظلم رفع اعتماد میشود از صدق او (پنجم) امامتست که اورا هم بعضی اصل مذهب شمرده اند وهمان برهانیکه ذکر شد دراثبات نبوت مطلقه واحتیاج خلق بانبیاء جاریست دراثبات ولایت مطلقه ولزوم نصب امام از قبل حق سبحانه وتعالی برای ابقاء دین حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه وآله واتمام حجت برخلق و بیان احکام الهیه وهم دراثبات لزوم عصمت امام و بقاء او الی یوم القیمة (وامامت) خاصةً دوازده امام علیهم السلم که « اول » امیرالمؤمنین علی علیه السلم « دویم » امام حسن « سیم » امام حسین « چهارم » امام زین العابدین « پنجم » امام محمد باقر « ششم » امام جعفر صادق « هفتم » امام موسی کاظم « هشتم » امام رضا « نهم » امام محمد تقی « دهم » امام علی النقی « یازدهم » امام حسن عسکری « دوازدهم » امام عصر منتظر ارواح العالمین فداه وعجل الله

تعالی فرجه وجعلنا من انصاره بوده باشند ثابت میشود به پنج دلیل «اول» باتفاق شیعه واهل سنة حضرت رسول ص فرموده که خلیفهٔ بعد ازمن دوازده نفر میباشند وهر کس غیر ازانها اظهار این امر نموده باین عدد نبودند وهم چنین معصوم نبودند وعصمت ائمه طاهرین نزدتمام مسلمین محل کلام نیست مکر فرقهٔ ضالهٔ خوارج لعنهم الله که عنادانها واضح است «دویم» انکه هریك ازایشان ادعاء امامت نموده اند قطعاً وعصمت انها مانع ازدروغ کفتن ایشانست علاوه برانکه کمالات وحالات وعبادات ومکارم اخلاق ومحامد صفات ایشان که بتواتر رسیده مقتضی صدق ایشان است «سیم» علومیکه ازایشان رسیده بی تعلیم ازخارج بوده وان خرق عادت است «چهارم» انکه از حضرت رسول ص نصوص متواتره بامامت ایشان باسمائهم وصفاتهم رسیده چنانچه در کتب مبسوطة مسطوراست «پنجم» انکه معجزات متواتره که ازهر کدام ازانها نقل شده در کتب مفصله مسطوراست



مقصد دویم



در فروع دین است وان احکام عبادات ومعاملات وفرائض

وسیاسات است وتفصیل احکام انها در کتب ورسائل مفصله مسطور
است وعمدهٔ غرض دراین وجیزه اقتصار برمهمات احکام عبادات
ومعاملات ومواریث است که غالباً مورد ابتلای عامهٔ ناس میباشد
وتتمهٔ احکام موکول بکتب مبسوطه است که ازفتاوی حضرت سید
استاد مدّ ظله العالی دراطراف عالم منتشر است (واما) احکام حج
پس علاوه ازانکه درضمن کتب مبسوطة مسطور است رساله مفردهٔ
مناسك مختصر ازمحقق انصاری مرحوم شیخ مرتضی اعلَی الله مقامه
که حاشیه فرموده اند متکفل احکام انست پس این وجیزه مشتمل
است برسه منهج

﴿ منهج اول ﴾

دراحکام عباداتست ودران چند مطلب است وقبل ازشروع دران
باید دانست که اصل وجوب تقلید درحق غیر مجتهدین تقلیدی
نیست پس باید خود مقلد بدلیل عقلی قطعی انرا بداند وبر احدی
مخفی نیست که اکر اجتهاد برتمام خلق واجب عینی باشد نظام معاش
مردمان مختل میشود بلکه وجوب اجتهاد نسبت ببعضی از خلق

مستلزم تکلیف مالا یطاق و نسبت ببعضي موجب عسر اکید و حرج شدید است وحال انکه خداوند جل شأنهُ سختی را ازاین امت مرحومه برداشته چنانچه وجوب عمل باحتیاط درحق عوام مستلزم ان است پس طریق عوام منحصر بتقلید است ومناسب است مهمّات مسائل تقلید بیان شود درچند مسئله (مسئلة) بدانکه شخص مکلف یامجتهد است یعني صاحب قوه استنباط احکام شرعیه از مدارك مقرره انها یاصاحب قوه مزبوره نیست چه عامي محض باشد یامشتغلی که هنوز بحد استنباط نرسیده پس اکر مجتهد باشد عمل میکند باجتهاد خود والا باید تقلید کند یااحتیاط و برای مجتهد هم جایزاست درعمل خود احتیاط کند چه فعلاً اجتهاد کرده باشد دران مسئله یانه واکر در بعض مسائل قوه استنباط داشته باشد که اورا متجزی می کویند میتواند درخصوص ان مسائل عمل باجتهاد خود کند ودرانچه قوه ندارد حال او حال غیر مجتهد است که باید عمل کند بتقلید یاباحتیاط (مسئلة) بدانکه اقوی جواز عمل باحتیاط است چه برای مجتهد چه مقلد چه درشبهات حکمیه چه موضوعیه چه احتیاط مستلزم تکرار عمل باشد یانباشد مکر درصورتیکه احتیاط مستلزم تکراري شود

که درعرف صدق امتثال نکنند وان را بازیچه حساب کنند (مسئلة) بدانکه احتیاط چند قسم است زیرا که کاهي احتیاط مقتضی فعل عملي است مثل انکه حکم عملي مردد باشد مابین وجوب وغیر حرمت ازاستحباب یااباحه یا کراهت پس دراین صورت مقتضای احتیاط اوردن العمل است وکاهی احتیاط مقتضي ترك است مثل انکه عمل مردد باشد مابین حرام وغیرواجب وکاهي احتیاط مقتضی جمع است مثل انکه نمازرا قصر باید بخواند یاتمام وکاهي مقتضی تکرار است مثل انکه نداند امر فلانی شرط است یامانع پس باید یك مرتبه عمل را باان امر بجا اورد ویك مرتبه بدون ان (مسئلة) درموارديکه احتیاط ممکن نیست معین است اجتهاد یاتقلید مثل دوران امر مابین وجوب چیزی یاحرمت ان یاشرطیت چیزی ومانعیت ان درعملیکه قابل تکرار نیست ومثل مالیکه مردد باشد مابین دوصغیر یادومجنون یابین صغیر ومجنون ونحو اینها (مسئلة) بدانکه تمیز دادن عامي موارد احتیاط را دربسیاری مقامات درنهایت صعوبت است زیرا که کاهی مختلف میشود باختلاف حالات وکیفیات مثلاً جواز وضوء وغسل باب مستعمل دررفع حدث اکبر محل خلاف است وبحسب ظاهر

احوط ترك ان است لكن اين در وقتي است كه آب ديكري كه خالى
از نقص باشد داشته باشد اما اكر آب او منحصر باشد بان وخاك تيمم
هم نداشته باشد احوط وضوء كرفتن بهمان آب است چنانچه هر كاه
خاك هم داشته باشد احوط جمع مابين وضوء بان آب وتيمم است وهم
چنين احتياط ازجهتي معارض ميشود باحتياط ازجهة ديكر مثل
انكه در شك اينكه تسبيحات اربعه را سه مرتبه بايد كفت يايك
دفعه كافيست كه احتياط درسه مرتبه كفتن است لكن درصورتيكه
وقت مضيق باشد سه مرتبه خواندن ان مستلزم وقوع قدرى ازنماز
است درخارج وقت احتياطين تعارض ميكنند وترجيح احد احتياطين
براى عامي ميسر نيست بلكه مشقت معرفت موارد احتياط كمتراز
زحمت اجتهاد نيست لذا متعين است براو درامثال اين موارد تقليد
كند (مسئلة) بدانكه بعضى كفته اند تقليد عبارت است ازعمل
كردن بقول مجتهد وبدون عمل محقق نميشود لكن اقوى خلاف ان
است بلكه تقليد عبارت است ازالتزام بفتواى مجتهد وانرا حكم خود
دانستن وعقد قلبى براينكه حكم الله فعلى درباره او همان است باالتزام
بعمل برطبق ان پس تقليد مقدمه عمل است وعمل خارجي معتبر در

تحقق ان نیست اکر چه مقصود اصلي ازایجاب ان عمل است چنانچه اجتهاد نیز چنین است یعني عمل خارج ازان است والتزام مزبور که معنی تقلید است اکر تفصیلی باشد باینکه فتوای مجتهد را درخصوص مسئله مفصلا بداند وملتزم شود کفایت ان در تحقق تقلید معلوم است واما التزام اجمالی باینکه ملتزم بانچه فتوای مجتهد است در خصوص فلان مسئله باانکه هنوز یادنکرفته است یا کرفتن رساله باملتزم شدن بانچه دران است ازفتاوی پس ایا کافیست یانه پس اظهر کفایت اناست اکرچه مراعات احتیاط درترتیب اثار احوطاست پس اکر تقلیداو باین نحو اجمال باشد احوط عدم عدول ازان مجتهد است چنانچه اکر ان مجتهد وفات کند پیش ازعمل احوط عدول بحی اعلم است اکرچه بقاء برتقلیدرا واجب دانیم ولی مجرد یاد کرفتن فتوای مجتهد بدون التزام بعمل ان یا کرفتن رساله بدون التزام بان یا کفتن اینکه من مقلد فلان مجتهدم تقلید نیست (مسئلة) طفل ممیز هرکاه تقلید کند صحیح است پس اکر قبل ازبلوغ مجتهدش بمیرد میتواند برتقلیداو باقی بماند چنانچه درحال حیوة او نمیتواند عدول بدیکری کند قبل ازبلوغ یابعد ازان درجائیکه مقلد بالغ نمیتواند

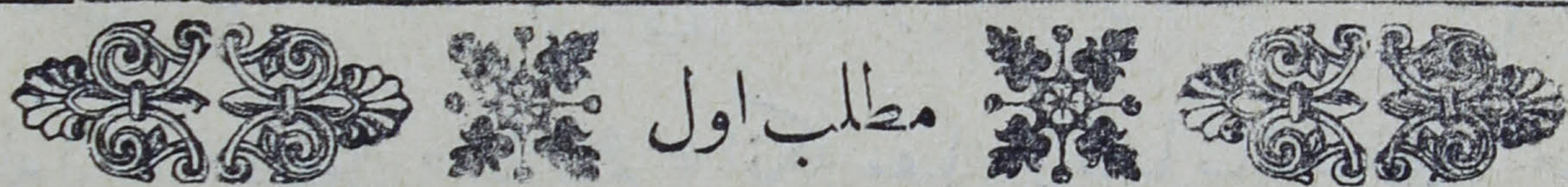
عدول کند (مسئلة) مجتهدی که تقلید اورا میتوان کرد باید جامع
الشرائط باشد که امام زمان اذن داده باشد دررجوع باو بطریق
خصوص یاعموم واذن بطریق خصوص درزمان غیبت کبری نیست
لکن اذن عموم موجود است چنانچه در توقیع مبارك فرموده واما
الحوادث الواقعه فارجعوا فیها الی رواة احادیثنا فانهم حجتی علیکم وانا
حجة الله علیهم ودر احادیث دیگر فرموده اند الراد علیه کالراد علینا
والراد علینا کالراد عَلَی الله تعالی وهو عَلَی حد الشرك بالله ونیز از
حضرت عسکری علیه السلم منقول است که فرموده اند واما من کان
من الفقهاء صائناً لنفسه حافظاً لدینه مخالفاً عَلَی هواه مطیعاً لامر مولاه
فللعوام ان یقلدوه (مسئلة) اقوی جواز بقاء برتقلید میت است ولي
جایز نیست ابتداء تقلید میت نماید (مسئلة) هرگاه عدول کرد از
تقلید مجتهد میت بمجتهد حي جایز نیست دوباره عود بتقلید میت وهم
چنین جایز نیست عدول از تقلید مجتهد زنده بدیگری مگر درصورتیکه
دومی اعلم باشد (مسئلة) تقلید اعلم باامکان واجب است عَلَی الاحوط
وهرگاه اعلم را نشناسد واجب است فحص کند تاپیدا کند ومرجع
در تعیین او اهل خبره واستنباط مي باشند ومراد از اعلم کسی است

که استنباط او از دیکران بهتر باشد باینکه مدارك مسئله را بهتر بداند

(مسئلة) معتبر است در مجتهد برای صحت تقلید کردن از او چند چیز « اول » بلوغ « دویم » عقل « سیم » ذکوریت « چهارم » اثنی عشری بودن « پنجم » عدالت « ششم » طهارت مولد « هفتم » حفظ او از متعارف کمتر نباشد « هشتم » اجتهاد « نهم » حیوة پس ابتداء تقلید میت نمیتوان نمود بلی اکر درزمان حیوة او تقلید نموده جایز است بعد از مردن او بر تقلید او باقی بماند اکر چه احوط رجوع بحی است « دهم » انکه اعلم یعنی استادتر باشد دراستنباط احکام شرعیه از ادله ان بالفعل « یازدهم » انکه مقبل بر دنیا نباشد یعنی همت او مصروف نباشد در اوضاع دنیویه زائد برمتعارف (مسئلة) ثابت میشود مجتهد بودن بعلم حاصل از اختبار یا از شیاع و بشهادت عدلین وهم چنین اعلمیت بلی کفایت میکند مطلق مظنه باعلمیت هرکاه متمکن از علم نباشد بلکه هرکاه ممکن نباشد تمیز دادن اعلم مابین چند نفر و یکی از انها محتمل الاعلمیة باشد باین معنی که علم داشته باشد که اینها یامساویند یا او اعلم است در این صورت معین است تقلید او

(مسئلة) هرکاه مقلد فتوای مجتهدش را درهمهٔ احکام نمیداند اما

یقین دارد باینکه عملیکه میکند اجزاء وشرائطش را بجامي اورد ومنافیات ان را ترك میکند اقوی صحة ان عمل است اکرچه احوط اعاده آنست (مسئلة) احتیاط مطلق را جایز است رجوع بغیر نماید بامراعات الاعلم فالاعلم وبهتر عمل باحتیاطست ومخالفت احتیاط مستحبي جایز است ومستحبي بودن احتیاط معلوم میشود باینکه قبل از ان یابعد ازان فتوی داده باشد وبکوید لکن احوط کذا یاواحوط کذا یااحوط واولی کذا است والاّ احتیاط مطلق است



مطلب اول

در طهارتست وان یااز حدث است یااز خبث وطهارت از حدث یاباآب است یابخاك وطهارت باآب وضوء وغسل است وطهارت بخاك تیمم است وبرای نماز وامثال ان کاهی وضوء کافي است واحتیاج بغسل وتیمم نیست وکاهي غسل تنها کافیست وکاهي وضوء وغسل هردو لازم است وکاهي وضوء وتیمم وکاه غسل وتیمم باید بجا اورد وکاهي محتاج بهیچ کدام نیست اما جائیکه وضوء تنها کافیست پس وقتی است که میخواهد نماز ونخوان بجا اورد وموجبات غسل برای

اورو نداده ومانعی از استعمال آب ندارد بتفصیلی که می ایدو هنوز
وضوء نکرفته یا کرفته و یکی از مبطلات ان باطل شده اما جائیکه
غسل تنها کافي است پس برای کسی است که جنب باشد ومانعی
ازغسل کردن نداشته باشد اما جائیکه غسل ووضوء هردو لازم است
پس جائي است که موجبات غسل غیر ازجنابت برای او روی دهد
ومانعی از استعمال آب نداشته باشد ودر این صورت بهتر این است
اول وضوء بکیرد بعد غسل کند اما جائیکه وضوء وتیمم هردو لازم
میشود پس وقتی است که موجبات غسل غیر جنابت برای اورو داده
ومانع ازغسل دارد وبتواند وضوء بکیرد پس وضوء بکیرد وتیمم بدل
ازغسل هم بجا اورد چنانچه هر کاه از وضوء کرفتن هم مانع دارد دو
تیمم کند یکي بدل از وضوء ودیکری بدل از غسل ونیز از جاهائیکه
وضوء وتیمم هردو لازم است در بعض صور جبیره است واحوط جمع
مابین هردو است در رمدیے که بتواند ماعدای چشم ازصورت را
بشوید وچشم را جبیره کند بلی اکر علاوه برخود چشم یاموضع
جرح واطراف متعارفه ان قدر معتد به ازاعضاء صحیحه را نیز نمی تواند
بشوید وآب مضر بان است تیمم متعین است واکر حائلی دراعضاء

ستد

وضو باشد در اعضاء وضوء یا غسل با غیر از جبیره مانند قیر ونحوان که رفع ان ممکن نباشد کافي است شستن روی ان در وضوء یا غسل وتیمم واجب نیست اکر چه احوط است نیز اما جائیکه تیمم تنها کافیست پس وقتی است که موجب وضوء تنها رودهد واز وضوء مانع داشته باشد وتفصیل ان خواهد امد چنانچه اکر جنب باشد ومانع از غسل داشته باشد اکتفاء نماید بیك تیمم بدل از غسل بلي اکر در اینصورت تیمم بجااورد ودو نماز کرد بعد محدث شد بحدث اصغر مادامیکه مانع از غسل او باقی است برای نماز های بعد اقوی ان است که وضوء تنها کافي است اکر چه احوط در صورت تمکن از وضوء جمع مابین تیمم ووضوء است ودر صورت تعذر از وضوء اکتفاء بیك تیمم بقصد مافي الذمه نماید واحوط ازان دو تیمم است یکی بدل از وضوء ودیکری بدل از غسل اما جائیکه نه غسل لازم است ونه وضوء ونه تیمم پس برای نماز میت است وتفصیل احکام انها در چند مقصد ذکر میشود

مقصد اول

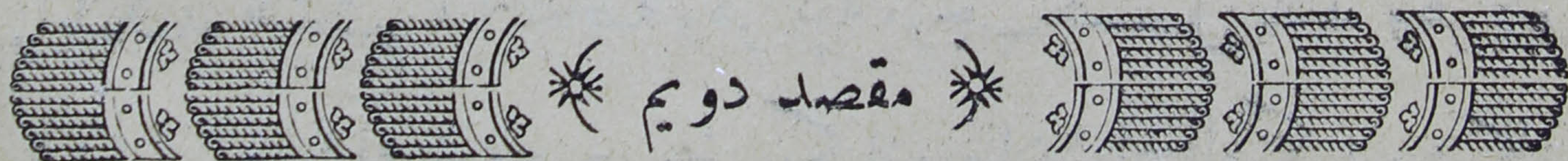
در وضوء است بدانکه حقیقت وضوء چهار چیز است «اول» شستن

روی از رستنگاه موی سر تا زنخ بحسب طول وانچه را فرا کیرد انکشت ابهام ووسطی بحسب عرض « دویم » شستن دو دست از مرفق تا سر انکشتان « سیم » مسح پیش سر با رطوبت کف دست از تری آب وضوء بقدری که مسمای مسح بعمل اید « چهارم » مسح دو پا با رطوبت کف دست از سر انکشت پا تا بیخ پا که مفصل است بنابر احوط واز عرض بقدر مسمی (وشرائط) وضوء چند چیز است « اول » نیت ومعتبر است دران قصد قربت وان انیست که انرا بجهت خدا بجا اورد بجهت امتثال امر او یا تحصیل ثواب یا خوف از عقاب یا غایتي از غایات دیکر که راجع بخدا باشد وشرطست استدامهٔ ان تا اخر وضوء بلی هر کاه در بین وضوء قصد بیرون رفتن از ان نمود یا متردد شد دران وقبل از خشك شدن اعضاء سابقه دوباره عود کرد به نیت اول ومفسد دیکر بعمل نیامده تمام کند وضو را از انجا که قصد بیرون رفتن نموده یا متردد شده صحیح است « دویم » پاك بودن آب وضوء « سیم » مباح بودن ان ودر حکم نجس وغصبی است هر کاه مشتبه بان شود ومحصور باشد بلي اکر مطلع شود بر غصبی بودن آب بعد از فراغ از وضوء ان وضوء صحیح است ولیکن عوض

ان آب را بصاحبش رد کند بخلاف انکه اکر مطلع شود بنجس بودن
آب بعد از وضوء که باطلست وهم چنین است هر کاه مطلع شود
بمضاف بودن ان «چهارم» مطلق بودن آب پس وضوء بآب مضاف
باطل است بلی اکر آب مطلق مشتبه شود بآب مضاف وآب دیکر
هم نباشد واجب است ازهر کدام یك وضوء بکیرد بخلاف انکه اکر
آب مباح مشتبه شود بآب غصبي که باید تیمم کند وهر کاه آب
پاك مشتبه شود بآب نجس وآب دیکر هم نداشته باشد اقوی ان است
که بآب یك کاسه وضوء بسازد و بعد باآب کاسه دیکر اولاً اعضاء
وضوء را بشوید و ببقیه ان وضوء دیکر بکیرد هرچند احوط در
فرض انحصار آب بان دوجمع مابین وضوء بنحو مزبور و بین تیمم است
وباعدم انحصار وضوء بآب دیکراست وهم چنین در غسل «پنجم»
انکه آب وضوء مستعمل دررفع نجاست نشده باشد اکر آب قلیل
باشد پس غساله استنجاء اکرچه باشرائطش پاکست لکن وضوء بان
صحیح نیست «ششم» پاك بودن اعضاء وضوء و کفایت میکند
پاك بودن هرعضوی قبل ازشروع دران عَلَی الأقوی «هفتم» مباح
بودن مکان وضوء کیرنده بلکه محل ریختن آب وضوء وهم چنین

ظرف آب باید مباح باشد وطلا ونقره نباشد « هشتم » مانع از استعمال آب نداشته باشد که تکلیف تیمم یاجبیره است « نهم » ترتیب که اول رو یرا بشوید و بعد دست راست و بعد دست چپ و بعد مسح کند سررا و بعد دو پارا و ترتیب در پاها نیست لکن جایز نیست بنابر احوط تقدیم مسح پای چپ بر پای راست و باهم جایز است هرچند بهتر ترتیب است « دهم » موالات باینکه تأخیر نیندازد شستن یامسح کردن عضورا بحدّیکه بسبب تأخیر عضو سابق خشکیده باشد واما هرکاه بواسطهٔ حرارت هواء یاباد مثلاً خشکیده باشد یاخودش خشك نموده و پی در پی شسته وضو یش صحیح است « یازدهم » مباشرت یعنی خودش وضو بکیرد هرکاه بتواند وباعدم امکان دیکری اورا وضو دهد ولیکن نیت وضورا خودش بکند (ومبطلات) وضو هفت است « اول » بیرون امدن بول ودرحکم انست رطوبت مشتبه پیش از استبراء « دویم وسیم » بیرون امدن غایط وباداست « چهارم » خواب است « پنجم » هرچیزیکه عقل را زایلکند « ششم » استحاضه وهرچه موجب غسل باشد وهرکاه باوضوء بود وشك نمود درعروض یکي ازمبطلات اعتناء نکند وهرکاه

محدث بود وشك نمود كه ايا وضوء كرفته يانه وضوء بكيرد (ووضو
واجب وشرطست از براى چند چيز « اول » نماز واجب غير ازنماز
ميت واما نماز مستحب پس وضوء فقط شرط است از براى ان
« دويم » اجزاء فراموش شده ازنماز وركعات احتياط وهم چنين
سجدهٔ سهو عَلَى الاحوط « سيم » طواف واجب اكرچه جزء حج
وعمره مندوبين باشد بدانكه حرام است برشخص بى وضوء بدن خودرا
بكتابت قرأن وباسم جلالهٔ خداوند وصفات خاصه او بمالد وهم چنين
اسماء انبيآء وائمه هدى وحضرت زهرآء عليهم السلم عَلَى الاحوط
وبدانكه درحال تخلي وغير ان واجب است پوشانيدن عورتين را از
ناظر محترم وحرام است روبقبله و پشت بقبله بول ياغايط كردن
ومستحب است بعد از بول استبراء وان عبارت است از كشيدن
انكشت بقوت ازمقعد تابيخ ذكر سه مرتبه وكشيدن از بيخ ذكر بدو
انكشت تاسر ذكر سه مرتبه وفشردن سرحشفه سه مرتبه وبدانكه
استنجاء واجب نيست مكر براى چيزيكه طهارت بدن دران واجب باشد



مقصد دويم

درغسل است واغسال واجبه شش است «اول» غسل جنابت «دویم» غسل حیض «سیم» غسل نفاس «چهارم» غسل استحاضه «پنجم» غسل مس میت «ششم» غسل میت پس دران چند فصل است (فصل اول) درغسل جنابت است بدانکه سبب جنابت دوچیزاست «اول» بیرون امدن منی ودر حکم انست رطوبت مشتبه پیش ازاستبراء ازان ببول کردن «دویم» جماع در قبل یادر دبر اکرچه منی بیرون نیاید از برای فاعل ومفعول وواجب است غسل جنابت برای چند چیز «اول» نماز واجب غیر ازنماز میت «دویم» اجزاء فراموش شده ان ورکعات احتیاط وهم چنین سجده سهو علی الاحوط «سیم» طواف واجب اکرچه جزء حج وعمره مندوبین باشد واما طوافیکه چنین نباشد پس باطل نیست درحال جنابت اکرچه دخول مسجد الحرام برای او حرام است پس اکر غفلت ازجنابت نمود وداخل مسجد شد وطواف نمود صحیح است «چهارم» روزه بتفصیلیکه درصوم بیان خواهد شد وحرام است از برای جنب چند چیز «اول» مس اسم جلاله وصفات خاصه خداوند وهم چنین اسماء پیغمبران وائمه هدی وحضرت زهراء سلام الله

عليهم اجمعين علَى الاحوط « دويم » مس كتابت قرأن « سيم » درنك
نمودن در مساجد وليكن عبور كردن ازان ضرر ندارد ودر وقت عبور
چيزى دران نكذارد علَى الاحوط لكن اقوى جواز انست وهم چنين است
اكر از بيرون مسجد چيزى بيندازد در مسجد وملحق ميشود بمساجد
مشاهد مشرّفه معصومين عليهم السلم والحاق صحن انها بلكه رواق مطهر
معلوم نيست « چهارم » عبور كردن از مسجد الحرام ومسجد حضرت
رسول ص بلكه مطلق داخلشدن درانها « پنجم » خواندن چيزے
ازچهار سوره سجدهٔ واجبه دار علَى الاحوط ولكن اقوى جواز خواندن
غير ازآيات سجده انست (واما) غسل پس بردو قسم است ارتماسى
وترتيبى وارتماسى شستن ظاهر جميع بدن است دريكدفعه عرفيه
ولازم نيست بدن ازآب بيرون باشد وبراى غسل فرو رود درآب بلكه
كفايت ميكند شسته شدن بدن درآب بقصد غسل « وترتيبي »
انست كه اول سروكردن را بشويد وبعد طرف راست را وبعد طرف
چپرا وغسل در شرائط مثل وضوء است مكر انكه ابتدأ ازاعلَى
وموالات در غسل نيست وغسل جنابت كفايت ميكند از وضوء
بخلاف باقي اغسال وبدانكه هركاه چند غسل براو باشد مثل غسل

حیض وجنابت وجمعه وامثال ان و بقصد همه یکغسل کند کافی است
چنانچه اکر نیت یکي ازانها را نماید مجزیست از بقیه اکر چه غیر غسل
جنابت را قصد کند عَلَی الاقوی اکر چه احوط در این فرض اتیان
بقیه است (فصل دویم) در غسل حیض است بدانکه خون حیض
غالباً سیاه یا سرخ و کرم وتازه وباسوزش وجهنده است و کاهي خلاف
ان هم میشود وغالب زنان در ماهي یکمرتبه مي بینند واقل ان سه روز
است و کمتر ازان حیض نیست و باید سه روز مستمراً خون ببیند حتی
شبهای وسط پس هر کاه مستمر نباشد حیض نیست بلي فترات یسیره
دربین ضرر ندارد ومشهور اعتبار کرده اند که سه روز متوالی باشد
پس سه روز متفرق دربین ده روز را حیض نمیدانند لکن احوط دران
مراعات احتیاط است بجمع مابین تروك حائض واعمال مستحاضه
چنانچه در پاکی مابین مراعات احتیاط شود بجمع مابین احکام طاهرة
وتروك حائض وشرط است درحیض اینکه بعد از بلوغ وقبل از یاس
باشد پس خون پیش از بلوغ که نه سال تمام نشده است حیض نیست
بلي اکر مشتبه باشد بلوغ وخون به بیند بصفات حیض ان علامت
بلوغ است وخون بعد از پنجاه سال درغیر قرشیه و بعد ازشصت سال

درقرشیه حیض نیست وحیض باحمل جمع میشود هرچند حمل ظاهر شده باشد واقل پاکي مابین دوحیض ده روز است واکثر ان حدی ندارد وهرکاه خون حیض مشتبه شود بخون بکارت تمیز داده میشود باینکه قدری از پنبه داخل کند وبعد اززمانی بیرون اورد اکر خون دور پنبه را کرفته از بکارتست واکر دران فرو رفته حیض است وبدانکه زن یاذات العادة است یاغیر ذات العادة وذات العادة انست که در دوماه دودفعه متساوی خون به بیند پس هرکاه ان دودفعه در وقت وعدد مثل هم است اورا ذات العادة وقتیه وعددیه میکویند مثل انکه درماه اول خون به بیند ازاول ماه مثلاً تاشش روز ودرماه دویم نیز بهمین نحو واکر در وقت مثل هم باشند لکن درعدد تفاوت داشته باشند اورا ذات العادة وقتیه میکویند مثل انکه دریك ماه ازاول ان تاپنجم به بیند ودرماه دویم تاچهارم یاتاششم مثلاً واکر درعدد مثل هم باشند ودر وقت مختلف اورا ذات العادة عددیه میکویند وغیر ذات العادة سه قسم است یامبتدئه است یعنی اول حیضي است که دیده یامضطربة است یعني مکرر خون دیده ولکن عادت برای او مستقر نشده باینکه دو دفعه مثل هم ندیده در وقت یاعدد یاناسیه است

یعنی عادت خود را فراموش کرده است وقتاً یا عدداً یاهردو و بدانکه ذات العادة وقتیه چه عددیه هم باشد یانه هر کاه درایام عادت یادو روز پیش ازان خون به بیند بمجرد دیدن انرا حیض قرار میدهد چه بصفات حیض باشد یانه پس اکر سه روز کمتر نشد حیض بوده واکر کمتر شد نماز وروزه را که ترك کرده قضاء کند واما ذات العاده عددیه تنها وهم چنین هر سه قسم غیر ذات العادة هر کاه خون به بینند پس اکر بصفات حیض است حیض قرار دهند مثل ذات العادة وقتیه والا احتیاط کنند بجمع مابین اعمال مستحاضه وتروك حائض تاسه روز پس اکر مستمر شد تاسه روز حیض قرار دهند والا استحاضه وبدانکه هر کاه در ذات العادة عددیه چه وقتیه هم باشد یانه خون از ده تجاوز نکرد وکمتر از سه روز نشد تمام ان حیض است هر چند از عادت کمتر یابیشتر باشد بلی اکر تجاوز ازعدد عادت کرد مستحب است ترك عبادت کند مادام که مي بیند تاده روز پس اکر برده یاکمتر منقطع شد تمام ان حیض است واکر ازده تجاوز کرد همان مقدار عادت را حیض قرار دهد وباقي ایامي که ترك عبادت کرده است قضاء کند واما غیر ذات العادة عددیه چه مبتدئه یامضطربه

باشد یا ذات العادة وقتیه هر کاه خون او از ده تجاوز نکرد باز تمام ان حیض است و اکر تجاوز کرد پس مبتدئه و مضطربه رجوع میکند در تحیض بصفات حیض هر کاه خونها مختلف باشند پس هر کاه بعضی سیاه یا سرخ باشد و بعضی زرد رنك باشد ان سیاه یا سرخ را حیض قرار دهد اکر کمتر از سه و بیشتر از ده نباشد اکر مختلف نباشند یا با اختلاف انچه بصفات حیض است کمتر از سه یا بیشتر از ده باشد رجوع کند در عدد حیض بخیشان خود اکر همه مثل هم باشند و اکر خیشان نداشته باشد یا مختلف باشند یا عادت نداشته باشند یا نتواند مطلع شود بر عادت ایشان مخیر است مابین اینکه عدد حیض را سه روز قرار دهد بشرط انکه نداند که زیادتر از سه روز است یا شش روز را بشرط انکه نداند زیادتر یا کمتر از انست یا هفت روز را بهمین شرط و فرق نیست مابین انکه در یکماه چنین باشد یعنی خون او تجاوز کند از ده روز یا در هر ماه چنین باشد و در ذات العادة وقتیه نیز اقوی تخییر مابین اعداد مذکوره است هرچند احوط اختیار هفت است و هم چنین در ناسیة العدد واما اکر ناسیة الوقت باشد پس رجوع بصفات کند و با عدم ان بهتر اینست که عدد معلوم را در اول خون حیض

قرار دهد هرچند اقوی تخییر است در قرار دادن عدد را مابین تمام ایام
واکر ناسیة الوقت والعدد باشد من حیث الوقت مثل ناسیة الوقت است
ومن حیث العدد مثل ناسیة العدد ودر اینجا چند مسئله است
(مسئلۀ اولی) هرکاه صاحب عادت شش روز مثلاً سه روز یا چهار
روز خون دید وقطع شد واجب است غسل کند ونماز کند هرچند احتمال
بدهد یا مظنه داشته باشد که عود میکند واکر عود کرد وبرده یا کمتر
منقطع شد احکام حیض را جاری کند در ایام خون دیدن ودر ایام
پاکي در بین احتیاط کند بجمع مابین احکام طاهره وحائض پس
روزه هائي که کرفته باید قضا کند واکر عود کرد در ششم وتجاوز
کرد از ده روز تا ششم را حیض قرار دهد وبقیه را استحاضه ودر پاکی
مابین احتیاط کند واکر بعد از ششم عود کرد وتجاوز کرد حیض او
همان سه روز یا چهار روز است (مسئلۀ دویم) هرکاه شك کند
در انقطاع وعدم انقطاع حیض واجب است استعلام باینکه مقداری
از پنبه بخود بردارد وزماني صبر کند پس بیرون آورد اکر آلوده بخون
نیست پاك شده است از حیض واکر آلوده است باقي است واکر
بدون استعلام غسل کند ونماز کند صحیح نیست هرچند معلوم شود

که پاك بوده مگر انکه قصد قربت ازاو متمشی شده باشد ومعلوم شود پاك بودن او درحال غسل (مسئلهٔ سیم) هرکاه پیش ازعادت خون دید ومستمر ماند تابعد ازعادت اکر مجموع از ده بیشتر نیست تمام حیض است واکر متجاوز است عادت او حیض است وطرفین استحاضه واکر پیش ازعادت دید ودرعادت ندید وبعد ازان هم دید ومجموع از ده زیادتر نیست طرفین حیض است ودرایام پاکي احتیاط کند واکر متجاوز است هریك ازطرفین که بصفات حیض است حیض قرار دهد واکر هردو مثل هم میباشد اول را حیض قرار دهد بنابر احوط هرچند محتملست تخییر واکر پیش ازعادت وبعد ازان دید بشرائط حیض در هردو وما بین ان دوخون ده روز پاکی فاصله شده است هردو حیض است (مسئلهٔ چهارم) هرکاه مابین دوخون که هردو بصفت وشرائط حیض است ده روز یازیادتر خون بصفت استحاضه به بیند باز طرفین را حیض قرار دهد ووسط را که بصفت استحاضه است استحاضه (مسئلهٔ پنجم) هرکاه پیش ازعادت خون به بیند بصفت حیض ودرعادت ببیند بصفت استحاضه ومجموع پیش از ده روز باشد عادت را حیض قرار دهد هرکاه عادت متعارفه باشد

واما اگر عادت حاصله از تمیز باشد مشکل است پس در هردو خون
مراعات احتیاط کند وهم چنین هرکاه درعادت به بیند بصفت
استحاضه و بعد از عادت هم به بیند لکن بصفت حیض ومجموع بیش ازده
باشد بلی هرکاه مابین دوخون ده روز پاکي فاصله شود درهردو
صورت هردورا حیض قرار دهد (مسئلهٔ ششم) در اقل حیض
شب اول وشب آخر خارج است یعنی هرکاه سه روز دوشب که در
وسط است خون به بیند اقل حیض محقق شده است وهم چنین است
در اکثر حیض شب اول وآخر خارج است وکذا در اقل طهر که ده
روزاست واحکام حائض چند چیزاست «اول» انکه صحیح نیست
ازاو نماز چه واجب وچه مستحب «دویم» روزه ازاو صحیح نیست
لکن روزهٔ واجبي را باید قضأ نماید «سیم» طواف واجب ازاو صحیح
نیست واما طواف مستحب پس چون ممنوع از دخول مسجد الحرام
میباشد ممنوع است ازان لکن هرکاه جهلاً یانسیاناً داخل شود
وطواف کند صحیح است ومحرمات حائض مثل محرمات جنب است
وعلاوه حرام است وطي کردن در قبل مادامیکه خون او باقیست
و بعد از انقطاع خون وقبل از غسل جایز است اگر چه فرجش را

نشسته باشد بنابر اقوی واحوط اجتناب از وطی در دبر است نیز وهرگاه زوج وطی نمود در حال حیض زوجهٔ خودرا هرچند کنیز غیر باشد احوط بلکه اقوی وجوب کفاره است وان هیجده نخود طلای مسکوکست دراول حیض ونصف ان در وسط حیض وربع ان درآخر ان وکفایت میکند قیمت ان ودر کنیز خودش سه مد کندم بدهد بسه فقیر از برای هر فقیری یکمد وهم چنین طلاق حائض صحیح نیست مگر انکه هرگاه زوج غایب باشد یازوجه غیر مدخوله یاحامله باشد وبعد از پاکشدن از حیض صحیح است هرچند غسل نکرده باشد (وکیفیت) غسل حیض ترتیباً وارتماساً مثل غسل جنابت است لکن کافی از وضوء نیست پس باید از برای مثل نماز وضوء هم بگیرد پیش از غسل یابعد ازان وبهتر پیش بودن آنست وهم چنین است غسل نفاس واستحاضه وغسل مس میت وسائر اغسال مستحبه (فصل سیم) در غسل نفاس است بدانکه نفاس خونی است که در وقت زائیدن زنان می آید واکثر ان ده روز است واز برای اقل ان حدی نیست ونفاس ذات العادة بقدر عادت اوست واگر تجاوز کند از عادت او وبرده یاکمتر منقطع شود تمام نفاس است واگر از ده

روز تجاوز کند همان عادتش نفاس است وتتمة استحاضه اکرچه
احوط دران تتمه جمع است بتروك نفساء وافعال مستحاضه بلکه اولی
تاهیجده روز جمع است واکر اصلاً در بین ده روز خون نه بیند حکم
نفاس ندارد واکر یك روز خون دید وقطع شد همان یك روز
نفاس است واکر روز اول دید وروز پنجم هم مثلاً دید وقطع شد ان
دو روز نفاس است ودران سه روز پاکی مابین احتیاط کند بجمع
مابین احکام نفساء وطاهره وهم چنین هرکاه اول ودهم یانهم یاهشتم
مثلاً به بیند ایام طرفین خون نفاس است ودر پاکي مابین احتیاط
کند وآنچه برحائض حرام وواجب ومستحب ومکروه است برنفساء
نیز چنین است (فصل چهارم) درغسل استحاضه است بدانکه
استحاضة بر سه قسم است قلیله ومتوسطة وکثیره قلیله انست که کهنه
یاپنبه را که درفرج میکذارد خون بان برسد ولکن انرا بتمام فرانکیرد
ومتوسطة انست که خون در پنبه فرورود وازان نکذرد وکثیره انست
که از پنبه بکذرد وبکهنه هم برسد ودرقسم اول غسل واجب نیست
بلی برای هریك نمازی چه فریضه وچه نافله یك وضوء لازم است
ودرقسم دویم برای نماز صبح یك غسل علاوه کند واما اکر بعد از

نماز صبح متوسطه شود برای نماز ظهر وعصر یك غسل علاوه کند
بنا بر اقوی وهم چنین است هرگاه بعد از نماز ظهر وقبل از عصر یا بعد
از عصر وقبل از مغرب یا بعد از مغرب وقبل از عشاء متوسطه شود
واما در قسم سیم سه غسل علاوه نماید یکی برای نماز صبح ویکی برای
نماز ظهر وعصر ویکی برای مغرب وعشاء اگر جمع کند مابین ظهرین
وعشائین واگر جمع نکند وفاصله بیندازد پس واجب است برای
هر نمازی غسل علی حده چنانچه احوط انست که بعد از غسل
ووضوء نماز را تأخیر ننماید واهتمام نماید در حفظ نمودن خود از بیرون
امدن خون اگر متضرر نشود بان وبهتر اینست که وضوء را بر غسل
مقدم بدارد وجایز است وطی نمودن زن مستحاضه اگر اغسال صلوتیه را
بجا اورد (فصل پنجم) در غسل وسایر احکام اموات است ودران
پنج مبحث است (مبحث اول) در احکام حال احتضار بدانکه واجب
است درانحال محتضر را بر پشت بخوابانند وپای اورا رو بقبله نمایند
ومستحب است شهادتین واقرار بائمهٔ طاهرین علیهم السلم وکلمات
فرج را تلقین او نمایند ولبها وچشمهای اورا برهم کذارند ودستهای اورا
بکشند ومؤمنین را اعلام کنند برای تشییع وتعجیل کنند در تجهیز او

مکر در صورت احتمال اشتباه موت او که واجب است تأخیر ان تایقین بموت او ومکروه است که حایض وجنب در انحال حاضر باشد (مبحث دویم) در غسل دادن میت ودران چند فصل است (فصل اول) بدانکه غسل میت واجب کفائیست که برهمهٔ مکلفین واجب است وهرکاه یك نفر بعمل آورد از دیکران ساقطست واولی بغسل دادن شوهر است نسبت بزن خود ودر غیر زن اولی بان اولی بمیراث است اکر وصیت نکرده باشد که شخص معینی اورا غسل دهد والاّ وصی مقدم است برانها عَلَی الاقوی وطبقات ارحام بترتیب طبقات ارث است واکر هیچ یك نباشد حاکم شرع مقدم است برغیر وبعد ازاو عدول مؤمنین وتمام انچه ذکرشد درتکفین ونماز برمیت ودفن او نیز جاریست (فصل دویم) در شرایط غسل دهنده وان چند چیز است « اول » انکه اثنی عشری باشد « دویم » مماثلت بامیت درمرد بودن وزن بودن پس جایز نیست زن مرد را غسل دهد اکرچه از محارم او باشد عَلَی الاحوط مکر درحال ضرورت وهم چنین عکس ان لکن درغیر محارم مطلقا جایز نیست بلی جایزاست درحال اختیار زن را شوهر او غسل دهد وبالعکس واحوط نظر نکردن بعورت

اوست اگر چه اقوی جواز ان است باکراهت وهم چنین کنیزرا
مولای او واحوط ترك غسل دادن کنیز است مولایشرا وجایزاست
پسر سه ساله یاکمتررا زن ودختر سه ساله یاکمتر را مرد غسل دهد
(فصل سیم) در احکام ان بدانکه واجب است ازالهٔ نجاست ازمیت
پیش از غسل وکافیست شستن هرعضوی پیش ازشروع درغسل
ان اگر چه احوط تطهیر تمام بدن اوست قبل ازشروع درغسل او
وواجب است پوشانیدن عورت اورا ازنامحرم واحوط انست که میت
را درحال غسل مثل محتضر پابقبله بخوابانند (فصل چهارم) در
کیفیت غسل دادن او بدانکه واجب است میت را سه غسل بدهد
بترتیب « اول » بآبي که دراو سدر باشد « دویم » بآبیکه دراو کافور
باشد « سیم » بآب خالص واحوط غسل دادن میت است درهریك
ازاغسال بغسل ترتیبی چنانچه درغسل جنابت گذشت وشرطست
درهریکي ازاغسال نیت کردن مقارن شروع درانها واگر هیچ آب
میسر نشود سه تیمم بدهند میت را بقصد هریك ازان سه غسل علَی
الاحوط ودرتیمم سیم قصد مافي الذمة نماید واحکام تیمم خواهد امد
وتیمم را بدست خود بعمل اورد نه بدست میت (فصل پنجم) در

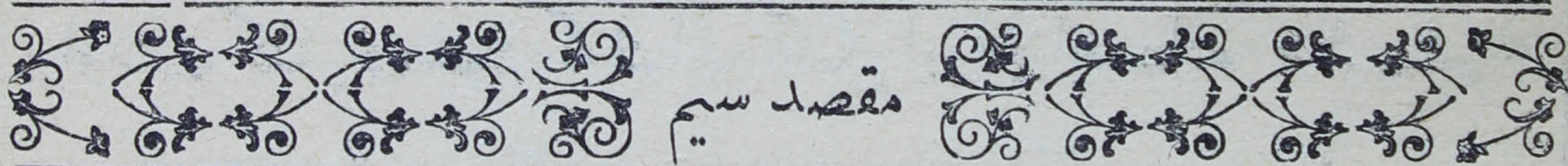
احکام بعد از غسل بدانکه واجب است بعد از غسل حنوط کردن وان مسح کردن هفت موضع سجود اوست بکافور وکافیست بقدر مسمی ومستحب است مخلوط کردن حنوط را بتربت حضرت سید الشهداء علیه السلم بلي اکر میت محرم باشد کافور بلکه مطلق بوی خوش را نزدیك او نبرند در غسل ودر تحنیط (مبحث سیم) در تکفین است واجب است کفن نمودن میت را بسه پارچه وان پیراهن ولنك ولفافه است که انرا سر تاسری میکویند وشرط است در پیراهن که از شانه تا نصف ساقرا به پوشاند وافضل تابقدم بودن انست ودر لنك انکه مابین ناف وزانورا فرا کیرد وافضل انکه مابین سینه وقدم اورا فرا کیرد ودر لفافه انکه طولاً انقدر بلند باشد که دو سر اورا توان بست وعرضاً انقدر باشد که بر روی هم بیفتد ولنك را مقدم بر پیراهن و پیراهن را مقدم بر لفافه به بندد « ومعتبراست » در کفن چند شرط « اول » مباح بودن ان « دویم » نجس نبودن ان « سیم » حریر نبودن ان « چهارم » پوست نبودن ان اکر چه از ماکول اللحم ومذکی باشد بلکه احوط انست که از مو وکرك ماکول اللحم نباشد وکفن زن برشوهر است مکر انکه شوهر فقیر باشد وکفن واجب

بیرون میرود از اصل مال میت اگر چه میت مدیون باشد و مستحب
مؤکد است گذاردن دو جریده تر با میت از چوب نخل با امکان والا
اولی سدر و بعد از ان بید یا انار و اگر هیچکدام ممکن نشد هر چوب
تری کافیست و بتربت شهادتین واسماء ائمه را بر او بنویسند (مبحث
چهارم) در نماز بر او است بدانکه واجب است کفایةً نماز بر هر میت
مسلماني اگر چه مرتکب کبائر بوده باشد حتی طفلی که شش سال
او تمام شده باشد و نماز بر طفل کمتر از شش ساله مستحب است وجایز
نیست نماز بر کافر وشرط است در صحت نماز اثنی عشری بودن مصلي
وبلوغ شرط صحت نیست واز طفل ممیز صحیح است ولی ساقط نمیشود
بان از سائر مکلفین وجایز نیست نماز میت بدون اذن ولی چه بفرادی
وچه بجماعت (وکیفیت) نماز انست که نیت کند و پنج تکبیر بگوید
وبعد از تکبیر اول شهادتین بگوید و بهتر انست که بگوید اَشهدُ اَن
لا اِلهَ الاّ اللهُ وَحدهُ لا شریكَ لَهُ واَشهدُ اَنَّ محمداً عبدُهُ
وَرَسولُهُ اَرسلهُ بالحق بشیراً وَنذیراً بَینَ یدی السّاعَة و بعد از
تکبیر دویم صلوات بر محمد وآل او بفرستند و بهتر انست که بگوید اللهم
صَلِ علَى محمدٍ وآلِ محمدٍ وارحم محمداً وآلَ محمدٍ کافضلِ ماصلیتَ

وبارکت وترحمت علی ابراهیم وآل ابراهیم انك حمید مجید و صل علی جمیع الأنبیاء والمرسلین والشهداء والصدیقین وجمیع عباد الله الصالحین و بعد از تکبیر سیم دعاء از برای مؤمنین بنماید و بهتر انکه بکوید اللهمَّ اغفر للمؤمنین والمؤمنات والمسلمین والمسلمات الاحیاء منهم والاموات تابع بیننا وبینهم بالخیرات انك مجیب الدعوات انك علی کل شیئ قدیر و بعد از تکبیر چهارم دعای بر میت نماید بهتر انکه بکوید اللهمَّ انَّ هذا عبدك وابن عبدك وابن امتك نزل بك وانت خیر منزول به اللهمَّ انا لانعلم منه الا خیراً وانت اعلم به منا اللهمَّ ان کان محسناً فزد فی احسانه وان کان مسیئاً فتجاوز عنه واغفر له اللهمَّ اجعله عندك فی اعلی علیین واخلف علی اهله فی الغابرین وارحمه برحمتك یاارحم الراحمین بعد بکوید الله اکبر واکر میت زن باشد ضمیرها را که راجع بمیت است مؤنث بیاورد ودر نماز میت شرط است نیت وقیام وقبله و بودن سر میت بسمت یمین نماز کذارا کر چه بجهت طول صف جماعت بالفعل در طرف یمین او نباشد واکر میت را عکس کذارده باشند نماز باطلست چنانچه شرطست به پشت خوابانیدن میت را درانحال واکر در نماز برمیت صفوف متعدده بر

وهمه فرادی نماز کنند ضرر ندارد (مبحث پنجم) در دفن میت بدانکه
واجب است دفن نمودن میت را بوجوب کفائي بنحویکه پنهان نمایند
اورا زیر خاك بقدریکه محفوظ ماند جثهٔ او از ضرر حیوانات درنده و بوی
او از انتشار و واجب است اورا بدست راست و رو بقبله بخوابانند
وحرام است نبش قبر نمودن مکر در بعضی مقامات که در کتب
مبسوطه مسطوراست و بجهت بیرون اوردن میت و نقل بمشاهد مشرفه
رجوع بغیر کنند چنانچه حرام است سیلی برصورت زدن وخراشیدن
ان و کندن وچیدن موچه در موت اقارب وچه غیر انها وهم چنین پاره
نمودن رخت در غیر موت پدر و برادر و بدانکه استخوان میت را در
کیسه کنند ودفن کنند ضرر ندارد و بدانکه مستحب است نماز لیلة
الدفن وان دو رکعتست در رکعت اولی بعد از حمد آیة الکرسی بخواند
در رکعت دویم بعد از حمد اولی انست که ده مرتبه سورهٔ انّا انزلناه
بخواند و بعد ازسلام بکوید اللهم صل علَی محمدٍ وآل محمدٍ وابعث ثوابها
الی قبر فلان واسم ان شخص را بجای فلان ذکر کنند (فصل ششم)
در غسل مس میت بدانکه واجب است غسل نمودن برای کسیکه
بعضی از اعضای خود مس کرده باشد میت را بعد ازسرد شدن و پیش ازغسل

دادن او اگر چه مس کند دندان وناخن اورا علَی الاحوط (فصل هفتم) در اغسال مستحبه است وشمردن انها موجب تطویل ودر کتب مبسوطة مسطور است وغسل جمعه مستحب موکد است واگر خوف داشته باشد که روز جمعه آب بدست او نیاید تقدیم ان روز پنجشنبه جایز است واگر روز جمعه آب بدست اورد نیز بجا اورد ووقت ان تاظهر جمعه است وتاغروب جمعه بقصد مافی الذمة بجا اورد وقضاء ان تاغروب روز شنبه جایز است

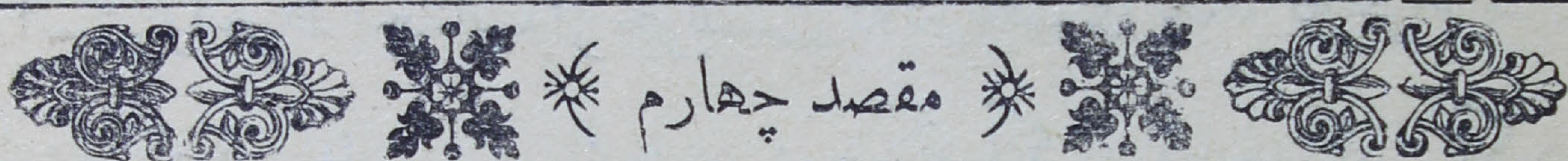


مقصد سیم

در تیمم است بدانکه مشروع میشود تیمم درنه مقام (اول) نیافتن آب بقدر یکه کفایت کند از برای وضوء یاغسل لکن اگر در بیابانی باشد که احتمال بدهد در سمتی ازان آب باشد اگر ممکن شود تفحص کند خودش یانائبش در زمین ناهموار بقدر رفتن یك تیر پرتاب ودر بیابان صاف بقدر دو تیر پرتاب در چهار سمت وهرگاه وقت تنك باشد باترك تفحص تیمم او صحیح است بخلاف انکه در وسعت وقت تیمم کند بدون تفحص که باطل است مگر انکه در واقع آب نبوده که بر

ان نباشد که از خاك بودن مثلاً بیرون رود و اکر مشتبه باشد بشبههٔ محصوره بهر دو تیمم کند «چهارم» پاك بودن اعضاء تیمم «پنجم» زائلکردن حاجب از ماسح وممسوح «ششم» نیت بتفصیلی که در وضوء کذشت «هفتم» ابتداء از اعلی فالاعلی «هشتم» ترتیب بنحویکه ذکر شد «نهم» موالات عرفی «دهم» مباشرت که خود تیمم کند باامکان «یازدهم» انکه تیمم بعد از دخول وقت نماز باشد وجایز است تیمم دراول وقت چه امید رفع عذر داشته باشد یانه اکر چه تاخیر تاآخر وقت اکر امید رفع عذر داشته باشد احوطست بلی باقطع بان تاخیر متعین است وهرکاه تیمم کرد از برای نمازی در وقت ان اکتفاء میکند بان برای نماز دیکر در وقت ان اکر عذر باعث تیمم باقی باشد وهرکاه شخص جنب بواسطهٔ ضرر استعمال آب مثلاً برای نمازی تیمم کرد ونماز کرد بعد محدث شد بحدث اصغر برای نماز بعد اکر ان عذر باقي باشد وضوء بکیرد یاتیمم بدل از وضوء اکر ازان هم معذوراست علَی الاقوی مادامیکه عذرش باقیست اکر چه احوط درصورت تمکن از وضوء جمع است مابین ان وتیمم بدل از غسل ودر صورت معذور بودن از وضوء یك تیمم است بقصد مافی الذمة واحوط

ازان دو تیمم است یکی بدل از وضوء ویکی بدل از غسل



مقصد چهارم

در طهارت از خبث میباشد ودران چند مبحث است (مبحث اول) در نجاسات است وآن دوازده چیز است « اول ودویم » بول وفضلهٔ انسان وهر حیوانی که حرام کوشت وصاحب خون جهنده باشد در غیر پرنده علی الاقوی اکر چه احوط اجتناب از پرنده است نیز خصوص از بول شب پره « سیم » منی است ازهر حیوان صاحب خون جهنده « چهارم » میته واجزاء ان که درسابق حیوة داشته باشد ازانسان وهر حیوان صاحب خون جهنده بلی میت انسان بغسل دادن پاك میشود وهرکاه مس کند انرا قبل ازغسل دادن آن غسل مس میت واجب میشود اکر چه بدون رطوبت مس شود وهم چنین نجس است اجزائیکه ازهر حیوان زنده جدا میشود بشرط انکه روح دران حلول کرده باشد لکن اجزاء صغاریکه ازانسان جدا میشود مثل پوست لب وامثال ان پاکست « پنجم » خون انسان وهر حیوانیکه صاحب خون جهنده باشد مکر انچه باقی میماند دراجزاء

حیوانی که ذبح شرعي شده وخون متعارف ازان بیرون رفته که طاهر
است واحوط اجتناب از خونیست که درعضوی باشد که حرام است
خوردن ان مثل سپرز وخون در زردهٔ تخم اگر بسفیده سرایت نکرده
بسبب پردهٔ که بر روی ان هست همان زردهٔ نجس است وسفیده
ان پاکست « ششم وهفتم وهشتم » سك وخوك صحرائي وکافر باقسام
انها واجزاء انها اگر چه روح درانها حلول نکرده باشد « نهم » شراب
بلکه هرمست کننده که در اصل روان باشد وآب انگوری که
جوشیده وهنوز ثلثان نشده اگر مسکر نباشد اگر چه حرام است
خوردن ان مادامي که ثلثان نشده باشد ولی اقوی آنست که نجس
نیست هرچند احتیاط خوبست واما آب مویز وخرما بجوشیدن نه
نجس میشود ونه حرام « دهم » فقاع که از جو گرفته باشند والاّ حرمت
ونجاست ان معلوم نیست اگر مسکر نباشد « یازدهم » عرق جنب از
حرام « دوازدهم » عرق شتر نجاست خوار قبل از استبراء ان بلکه
مطلق حیوان جلال بنابر احوط (مبحث دویم) بدانکه ثابت میشود
نجاست بچند چیز « اول » علم بان « دویم » خبر دادن ذو الید « سیم »
شهادت دو عادل بلکه عدل واحد بنابر احوط ومظنه وشك کفایت

نمیکنند مکر در رطوبت مشتبهی که بعد از بول یاخروج مني وقبل از استبراء خارج میشود چنانچه ثابت میشود طهارت چیز نجس بعلم یابینه یاخبر دادن ذو الید ومظنه اکرچه بقول عدل واحد باشد عَلَى الاحوط کفایت نمیکنند (مبحث سیم) دراحکام نجاسانست بدانکه شرط است درصحت نماز درحال اختیار پاك بودن ظاهر بدن وموی وناخن ونحوان ولباس مصلی که ماتتم فیه الصلوة باشد وهم چنین است انچه همراه نماز کذاراست اکرچه بان سترنکرده باشد بلی درمثل عرقچین وبند زیر جامه وجوراب وامثال ان که به تنهائي نمیتوان ستر عورت بان نمود شرط نیست ومحمول متنجس که بقدر ساتر نباشد نیز ضرر ندارد وهم چنین خون قروح وجروح تازمانیکه خوب نشده وتطهیر بدن یالباس ازان یاتبدیل ان که نوعاً مشقت دارد معفواست درنماز اکرچه زیاد باشد وهم چنین خون حجامت وفصد وهر زخمی بلکه بواسیر نیز چه درباطن باشد یاظاهر اکرچه احوط اجتناب ازانست وهم چنین معفواست نماز کردن باخون غیر قروح وجروح اکر کمتراز درهم باشد مکر خون حیض ونفاس واستحاضه ونجس العین ومیته که انها معفو نیست بلکه احوط درخون غیر ماکول اللحم غیر از انسان

نیز اجتناب است (مبحث چهارم) در مطهراتست وان چند چیزاست
« اول » آب است وان یامطلق است که بدون قید انرا آب میکویند
یامضاف است مثل کلاب وآب قندوآب هندوانه ورفع حدث وازالهٔ
خبث بان نمیشود و بملاقات نجاست نجس میشود هرچند زیاده ازکر
باشد بشرط انکه نجس اعلَی یامساوی باان باشدو اکر موضع ملاقات
اسفل باشد مثل انکه از کلاب پاش کلاب در دست کافری بریزند
پس نجاست ان سرایت نمیکند باعَلی وآب مطلق پنج قسم است
« اول » آب باران « دویم » آب جاری « سیم » آب چاه « چهارم »
آب ایستاده که بقدر کریازیاده ازان باشد « پنجم » ایستاده که کمتر
از کرباشد پس بدانکه آب باران درحال باریدن درحکم جاریست
اکرچه قلیل باشد که نجس نمیشود بملاقات نجاست باعدم تغیر
بنجاست و پاك میکند آب متنجس وغیر آب از زمین وجامه وفرش را
که متنجس باشد بباریدن بران بعد از زوال عین نجاست وتعدد وعصر
دران لازم نیست « واما » آب جاری وان آبي است که بجوشد از
زمین غیر چاه پس بملاقات نجاست نجس نمی شود مادامیکه طعم
یارنك یابوی ان بنجاست متغیر نشود و باتغیر یکي ازانها نجس است

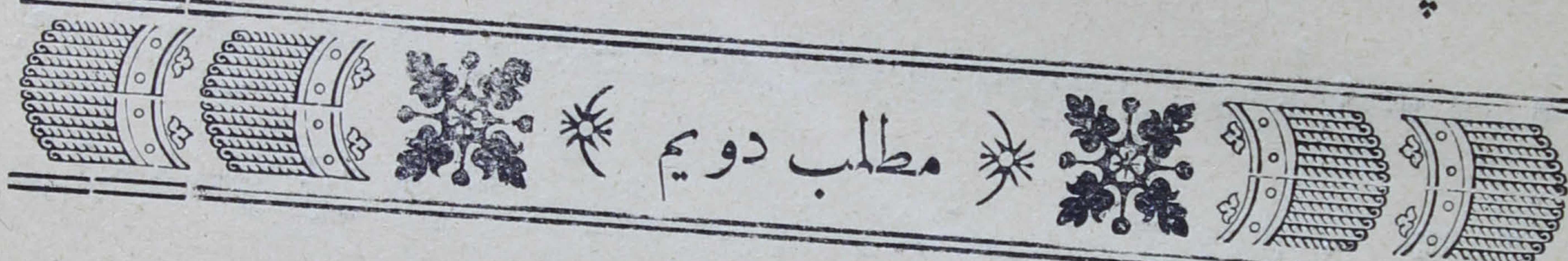
وآب نجس غیر متغیر یامتغیر یکه تغیر ان زائلشده باشد بمجرد اتصال باب جاری یا کر پاك میشود « واما » آب چاه پس اقوی انست که بملاقات نجاست نجس نمیشود اکرچه کمتراز کر باشد وواجب نیست بواسطهٔ افتادن چیزی در آن چیزی از آب آن کشیدن بلي مستحب است وتفصیل ان در رسالهٔ مبسوطهٔ مسطوراست بلي اکر بنجاست آب چاه متغیرشود نجس میشود وتطهیر ان بکشیدن مقدار یست که تغیر ان را زائلکند « واما » اب ایستاده بقدر کر که بحسب وزن شصت وچهار من شاه الا بیست مثقال صیرفی وبحسب مساحت سه وجب ونیم عرض درسه وجب ونیم طول درسه وجب ونیم عمق که حاصل ضرب انها دریکدیکر چهل وسه وجب الا ثمن وجب است پس چنین آبي بملاقات نجاست نجس نمیشود « واما » آب ایستاده کمتراز کر پس بملاقات نجاست نجس میشود واکر استعمال شود در رفع خبث پس درغسله مزیله عین نجس است اکرچه متغیر بنجاست نشود بلکه احوط اجتناب ازغساله است مکر غسالهٔ استنجاء که ان پاکست بشرط انکه عین نجاست دراو نباشد ومتغیر بان نشده باشد ونجاست تعدی ازمحل نکرده باشد بحدیکه ازصدق استنجاء بیرون

رود ونجاست خارجي بان نرسيده باشد ودر تطهير متنجس از بول
باب قليل معتبر است شستن انرا دومرتبه چه لباس باشد چه غير ان
وكفايت ميكنند در بول صبي شير خواريكه غذا خور نشده باشد
يكمرتبه آب براو بريزند كه محل نجس را فرا كيرد وحاجت بفشردن
نيست ودر غير بول اقوى كفايت يكمرتبه است بعد از زوال عين
اكرچه احوط دومرتبه است ودر چيزهائيكه فشرده ميشود معتبر
است فشردن ان اما داخل ظرف پس سه مرتبه بايد شسته شود باب
ازهر نجاستي مكر درولوغ سك كه بايد اول يكمرتبه بخاك پاك خاك
مالي نمايند وبعد ازان دومرتبه ديكر باب خالص پاك انرا بشويند
وبهتر اينست كه اول بخاك خشك خاك مالي كنند وبعد ازان قدري
آب دران كرده كل مالي كنند وبعد ازان دومرتبه باب بشويند
ومكر ولوغ خوك ومردن موش صحرائي دران كه بنابر اقوى هفت
مرتبه ان را بشويند واحوط در خوك اول خاك ماليد نست نيز ودر
تطهير باب كثير وجاري يكمرتبه كافي است مطلقا بنابر اقوى بلي در
ولوغ خاك مالي لازم است بلكه احوط تعدد غسل است نيز «دويم»
زمين كه پاك وخشك باشد وان پاك ميكنند براه رفتن ياماليدن بران

کف پاو کفش وامثال انرا بعد از زوال عین نجاست بشرط انکه نجاست
آن حاصل شده باشد از راه رفتن بر زمین نجس عَلَی الاحوط «سیم»
افتاب است وآن پاك میکند دو چیز را هرکاه بتابیدن انرا بخشکاند
بعد از زائلشدن عین نجاست (اول) زمین وآنچه غیرمنقول باشد مثل
عمارات والات متصلهٔ بآن وآنچه درآن نصب شده مثل در و پنجره
ومیخ ومثل درختها ومیوهای ان وکیاهها که در انست وظرفهائیکه
در زمین بنا کذارده شده وامثال ان (دویم) حصیر وبوریا که پاك
میشود بتابش آفتاب بر یك طرف ان هر دو طرف آن «چهارم» مستحیل
شدن نجس بچیز پاك مثل مبدل شدن شراب بسرکه وخاکسترشدن عین
نجاست «پنجم» انتقالست مثل خون انسان که در بدن شپش وامثال
ان رفته وجزء بدن ان محسوب شود «ششم» اسلام «هفتم» تبعیت وآن
در چند جا ثابت است اول هرکاه کافر مسلمان شد طفل او بتبع او پاك
میشود پدر مسلمان شود یامادر دویم ظرف شراب بعد از مستحیل
شدن ان بسرکه سیم تختهٔ که میت را بران غسل میدهند وهم چنین
خرقه که بر روی اوست درحال غسل دادن ودست غسل دهنده که
بتبع میت پاك میشود ودر غیر دست از سائر بدن ولباس غسل دهنده

تاملمست احوط شستن است وهم چنين پا كشدن اطراف چاه ودلو
وطناب وسائر الات نزح هركاه چاه بتغير نجس شده معلوم نيست
احوط اجتناب است «هشتم» غائب شدن مسلمان پس حكم ميشود به پاكي
بدن ياجامه وفرش وظرف وآنچه از توابع اوست هركاه عالم بنجاست
ان بوده واحتمال تطهير ان داده شود واستعمال كند انرا فيما يشترط فيه
الطهارة «نهم» زائلشدن عين نجاست از باطن انسان مثل باطن دماغ
وكوش وچشم وفرج وامثال ان وهم چنين از ظاهر بدن هرحيوان
وهم چنين از مخرج غائط بافرض عدم تعدى بسنك يا كهنه ونحوان از
چيزهائي كه زائل ميكند عين نجاست را بشرط انكه پاك باشد وبايد
كمتر از سه عدد نباشد عَلَى الاحوط اكرچه اقوى كفايت جسم واحد
ذوالجهات است وهركاه بسه عدد پاك نشد علاوه كند تازائلشود
واقوى حصول طهارت است بااستنجاء باستخوان وسركين پاك اكرچه
حرام است چنانچه حرام است استنجاء بآنچه محترم است درشريعت
«دهم» استبراء كردن حيوان نجاست خوار حلال كوشت است
بمقدارى كه از صدق جلال بودن خارج شود وبهتر استبراء است
بآنچه منصوص است كه پاك ميكند بول وفضلهٔ انرا «يازدهم»

بیرون رفتن خون متعارف ذبیحه که پاك میکند خونی را که باقی مانده لکن خوردن ان خون حرام است «دوازدهم» جدا شدن غساله وان پاك کننده است رطوبتی را که باقی میماند بعد ازفشردن

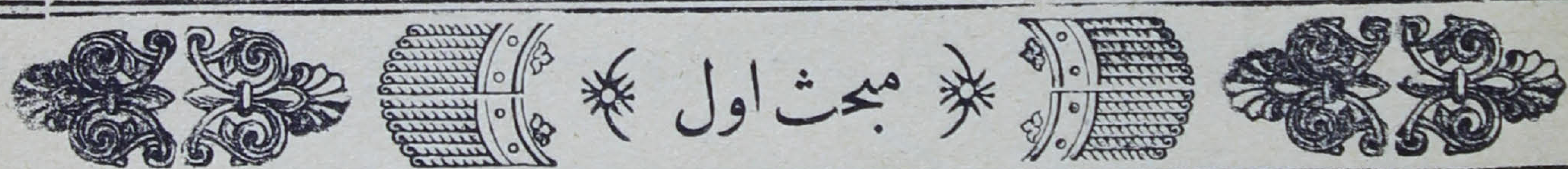


مطلب دویم

دراقسام نمازهای واجب است بدانکه در زمان غیبت نماز واجب هفت است «اول» نماز یومیهٔ پنجگانه «دویم» نماز آیات «سیم» نماز طواف واجب «چهارم» انچه بنذر وعهد ویمین واجاره واجب میشود «پنجم» نماز والدین که ازانها فوت شده باشد از روی عذر که بر ولد اکبر واجب است «ششم» نماز جمعه که واجب تخییری است مابین ان ونماز ظهر در روز جمعه بنابر اقوی «هفتم» نماز برمیت ونمازهای مستحبی بسیار است ولکن اقتصار میشود بنوافل یومیه وان هشت رکعت نافله ظهر است که پیش از نماز ظهر باید خوانده شود وهشت رکعت نافله عصر است که پیش از نماز عصر میخواند وچهار رکعت نافله مغرب که بعد از نماز مغرب میخواند ودو رکعت نافله عشا که ان را وتیره کویند نشسته بعد از نماز عشا میخواند وایستاده

نیز جایز است وهشت رکعت نافله شب که وقت ان بعد از نصف شب
است وهرچه بصبح نزدیك تربجا آورد بهتر است ودو رکعت نماز
شفع که بعد از نماز شب میخواند ویك رکعت نماز وتر است که
بعد از شفع میخواند ومستحب است دران خواندن سورهٔ توحید سه
مرتبه ومعوذتین هرکدام یك مرتبه ومستحب است دران قنوت
وبهتر این است بعد از دعای فرج که لااله الا الله الحليم الكريم لااله
الا الله العلي العظيم سبحان الله رب السموات السبع ورب الارضين
السبع وما فيهن وما بينهن ورب العرش العظيم وسلام علَى المرسلين
والحمد لله رب العالمين است چهل نفر مؤمن را دعا كند چه زنده چه
مرده باینکه بکوید اللهم اغفر لفلان واسم مؤمنی را ذکر کند بعد از
ان هفتاد مرتبه بکوید استغفر الله ربي واتوب اليه وبعد ازان هفت
مرتبه بکوید استغفر الله الذي لااله الاّ هو الحی القيوم ذوالجلال
والاكرام لجميع ظلمی وجرمي واسرافي علَى نفسي واتوب اليه وهفت
مرتبه هذا مقام العائذ بك من النار وبکوید رب اسأت وظلمت نفسی
وبئس ماصنعت وهذه يدی جزاءً بما كسبت وهذه رقبتي خاضعةً لما
اتيت فها انا ذا بين يديك فخذ لنفسك من نفسی الرضا حتی ترضی لك

العتبی لاعود وسیصد مرتبه بکوید العفو ودو رکعت نافلهٔ صبح است قبل از نماز صبح بجا آورد وجایز است قبل از فجر بعمل آورد واین نوافل را هر دو رکعت بیك سلام بجا آورد واکتفا بحمد تنها میتوان کرد بدون سوره وقنوت وجایز است که بعض نوافل را بجا آورد وبعضی را ترك کند ولکن تا بتواند ترك نکند وهر نماز که در سفر قصر میکنند نافله ان نماز ساقط است مثل ظهر وعصر وعشا ولکن نوافل دیکر ساقط نیست واما احکام نماز پس در ان چند مبحث است



در مقدمات نماز وان چند چیز است (اول) وقت شناختن واول وقت ظهر زوال افتاب است از دائره نصف النهار تا بقدر اداء نماز عصر بغروب شرعي مانده ووقت عصر بعد از مقدار اداء ظهر است اززوال تا غروب شرعي ووقت نماز مغرب از وقت غروب شرعي است یعني زوال حمره از طرف افق شرعی تا مقدار اداء نماز عشاء بنصف شب مانده واولی ان است که تاخیر نیندازد از غروب شفق که آخر وقت فضیلت ان است وهر کاه عصیاناً یا نسیاناً یا جهلاً از نصف شب نماز

مغرب وعشاء تاخیر افتاد تاقبل ازطلوع واجب است بجا آورد ولی نیت اداء وقضاء نکند ووقت نماز صبح ازاول پهن شدن سفیدی است درافق که فجر صادق است تاطلوع افتاب وآخر وقت فضیلت ان طلوع حمره مشرقیه است ودر اینجا چند مسئله است (مسئلة) تایقین بدخول وقت نکند نماز نمیتواند بجا آورد واعتماد بمظنه نکند بلي شهادت عدلین معتبر است وبعید نیست جواز اعتماد براذان یك عادل عارف بوقت ولی اولی ان است صبر کند تایقین حاصل نماید وهرکاه اعتماد بمذکورات نمود ونماز کرد بعد ظاهر شد که تمام نماز قبل ازدخول وقت بوده اعاده کند واکر معلوم شد دراثناء نماز وقت داخل شده اکرچه قبل از سلام باشد اعاده لازم نیست (مسئلة) اکر کسی مشغول نماز عصر یاعشاء شود پیش ازنماز ظهر یامغرب نسیاناً پس اکر متذکر شود درحالتیکه در نماز باشد وممکن باشد عدول بنماز پیش عدول نماید واکر بعد ازفراغ باشد مجزی است وبعد ازان نماز ظهر یامغرب را بجا آورد وباتقدیم عصر اقوی جواز عدول است بعد ازفراغ ان نیز واحوط در این صورت اتیان بنماز دویم است بقصد مافی الذمه بدون تعین ظهر وعصر (مسئلة)

جایز نیست تاخیر نماز ازوقت وواجب است تمام نمازرا دروقت بجا اورد بلی هرگاه عصیاناً یانسیاناً تعویق انداخت تاانکه بمقدار یك رکعت باآخر وقت مانده واجب است مبادرت بنماز واقوی ان است دراین صورت نیز نمازش اداء است (مسئلة) جایزاست اتیان بنماز مستحبي غیر ازنوافل مرتبه دروقت فریضه عَلَی الاقوی (دویم) از مقدمات نماز قبله شناختن است بدانکه واجب است نمازهای واجبي را روبقبله بجا اورد بلکه استقبال معتبر است درنمازهای مستحبي نیز بلی چون نماز مندوب را سفراً وحضراً جایز است درحال راه رفتن بجا اورد دراینحال استقبال دران معتبر نیست ومراد بقبله ان مکانی است که کعبه دران واقع است ومحاذی ان از تخوم ارض تاآسمان تمام قبله است ومحاذات عرفي کافی است ودراینجا دو مسئله است (مسئلة) واجب است تحصیل علم باستقبال برفرض امکان وفرق نیست مابین مکه وبلاد بعیده وهرگاه ممکن نباشد تعیین ان به یقین واجب است تحصیل مظنه بان الاحری فالاحری وعلاماتی که معین شده برای تشخیص قبله بلاد درعلم هیئت اسباب حصول مظنه است وجائز است اعتمادنمودن بقبله بلاد مسلمین مادامیکه خطاء

ان ظاهر نشود وهر گاه درجائي ممکن نشود تعیین قبله علماً وظناً واجب
است نماز را چهار مرتبه بچهار جهت بخواند اگر وقت موسع باشد
واگر وقت مضیق باشد بهر قدر که وقت گنجایش دارد بجا اورد
اگرچه یکمرتبه باشد بهر جهة که بخواهد کافی است (مسئلة)
هرگاه بعد از تشخیص قبله ونماز ظاهر شود که درحال نماز متوجه
بقبله نبوده بلکه پشت بقبله بوده نمازش رااعاده نماید اگر وقت باقی
باشد وقضا کند اگر باقی نباشد واگر ظاهر شود که قبله درجانب
راست یاچپ او بوده اگر وقت باقي است اعاده کند واگر باقی نیست
احوط قضاء ان است واگر معلوم شود از قبله منحرف بوده ولی بدست
راست یابدست چپ نمیرسد پس اگر دراثناء نماز بران مطلع شود
فوراً رو بقبله کند ونمازش را تمام کند ونمازش صحیح است واگر
بعد از نماز معلوم شود اکتفاء نماید بان (سیم) از مقدمات نماز
تحصیل طهارت بدن ولباس از نجاست خبثي الا درانچه معفواست
وهم چنین طهارت از حدث چنانچه در مبحث طهارت گذشت
(چهارم) از مقدمات مباح بودن مکان نماز وپست وبلند نبودن
موضع سجده ازجای ایستادن مگر بکلفتی خشت ودراینجا چند مسئلة

است (مسئلة) واجب است جای نماز غصبي نباشد که نماز در مکان
غصبي باطل است بلکه باید نماز باذن صاحب مکان باشد یاباذن
صریح یااذن ضمني یااذن فحوی یارضای او بشاهد حال وهرکاه زمیني
دراجاره کسي است اذن مستأجر معتبر است (مسئلة) واجب است
تمام مکان نماز پاك باشد از نجاستی که ببدن مصلی یالباس او سرایت
کند پس هرکاه ان مکان خشك باشد ونجاست ان سرایت نکند
نماز دران صحیح است مکر جای سجده کهاکر ان نجس باشد نماز
صحیح نیست هرچند خشك باشد بلی مستحب است تمام مکان پاك
باشد (مسئلة) احوط ان است که مرد وزن پهلوی یکدیکر نماز
نخوانند وهم چنین زن پیش ومرد درعقب او نباشد درحال نماز اکر
چه اقوی جواز وصحت نماز هردو میباشد باکراهت وفرق نیست
مابین زن محرم وغیر ان وکراهت مرتفع میشود ببودن حائلي که مانع
دیدن باشد یابفصل میان ان دو بقدر ده ذراع دست (مسئلة) مستحب
است نماز را در مساجد بجا آورد در حدیث است که ثواب یك نماز
در مسجد الحرام برابر است باصد هزار نماز ودر روایت دیکر هزار
هزار نماز وثواب یك نماز در مسجد پیغمبر صلی الله علیه وآله برابر

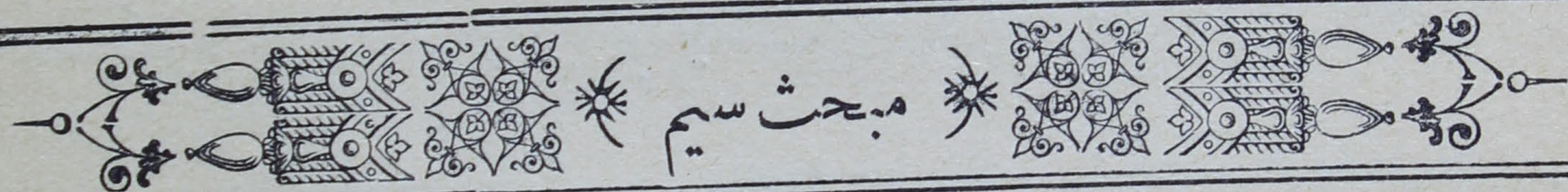
است باده هزار نماز ودر هر يك از مسجد اقصى و مسجد كوفه برابر ثواب هزار نماز است ودر مسجد جامع برابر صد نماز است ودر مسجد محله برابر بيست و پنج نماز ودر مسجد بازار ثواب دوازده نماز است ونماز نزد حضرت امير المؤمنين عليه السلم معادلست باثواب دويست هزار نماز ولى مستحب است زن نماز را در خانه بخواند كه افضل است از مسجد بلكه افضل درصندوقخانه كه پستوى او طاق است (مسئلة) مكروه است نماز در اندرون حمام بلكه در جامه كن هم اولى ترك است ومكروه است نماز در كشتى اكر بتواند بيرون ان نماز كند وهم چنين نماز درجائيكه كسى رو بروى او باشد بخصوص زن يامقابل چراغ ياآتش افروخته يامقابل مصحف كشاده يا كتاب يا كاغذ كه خط ان نمايان باشد وهم چنين مكروه است نماز در خانه كه مست كننده ياسك ياصورت دران باشد ومكروه است نماز در قبرستان (مسئلة) مستحب است برابر مصلي سترهٔ باشد ومراد از ان ديواري ياحائلي است كه ميان مصلي وان بيش از دو ياسه ذراع نباشد واكر عصائي در برابر كذارد كافى است (پنجم) از مقدمات نماز پوشانيدن عورت وآن در مرد قبل وحلقهٔ دبر و بيضتانست وعورت

زن در نماز جمیع بدن است مکر روی ودو دست تابند ان ودو پاتاساق
ولکن در کنیز وصبیه نابالغه پوشانیدن سر و کردن واجب نیست و باید
لباس نماز کذار غصبی نباشد واز پوست میتة نباشد واز اجزاء حرام
کوشت نباشد بلکه میتة واجزاء حرام کوشت نیز همراه او نباشد بلی
جایز است نماز کردن باپوست خز وسنجاب وکرك انها و باید لباس
مردان از ابریشم خالص نباشد وطلا باف نباشد چه در حال نماز وچه
در غیر ان بلکه انکشتر طلا در دست کردن بلکه مطلق زینت کردن
بطلا جایز نیست از برای ایشان مطلقا واما برای زن جایز است امور
مذکوره حتی در نماز و باکي نیست بر مرد پوشیدن حریر خالص در
حال اضطرار ودر جنك چنانچه جایز است سجاف جامه او حریر
خالص باشد اکرچه احوط انست که زیاده از چهار انکشت نباشد
وبدانکه هرکاه جورابي در پای نماز کذار باشد که نپوشاند پشت
پاوساق را احوط اجتناب واقوی جواز انست

مبحث دویم

بدانکه مستحب است در نمازهای یومیه اذان وان چهار مرتبة الله اکبر

وهر كدام از اَشهدُ اَن لااِلهَ اِلاّ الله واَشهدُ اَنَّ محمداً رَسوُل الله حَیَّ عَلَی الصلوة حَیَّ عَلَی الفلاح حَیَّ عَلَی خَیرِ العمل الله اَكبرلااِلهَ اِلاّ الله را دومرتبه بكويد و بعد از اذان اقامه است وان مثل اذانست درفصول مكر انكه دومرتبه الله اكبر از اول و يكمرتبه لااِلهَ اِلاّ الله از آخر آن در آن نيست و بعد از دومرتبه حَیَّ عَلَی خَیرِ العمل دومرتبه بكويد قدقامت الصلوة واحوط عدم ترك اقامه است ازبراى مردان در غير موارد سقوط ان واقوى اشتراط طهارت است دراقامه واما ايستادن وحرف نزدن پس شرط نيست دران اكرچه احوط است



درواجبات نمازاست وان يازده است «اول» نيت ومعتبراست در ان قصد قربت ومعين بودن عمل چنانچه در وضوء كذشت وهركاه در بين نماز قصد خروج ازان نمايد يامتردد شود دران وچيزى از اجزاء نماز را درانحال بجا نياورده ومفسدى ديكرهم بجا نياورده پشيمان شود وبر كردد ازهمانجا نماز راتمام كند نمازش صحيح است «دويم» تكبيرة الاحرام وان كفتن الله اكبر است وواجب است صحيح اداء كند

« سیم » قیام باقدرت والاّ تکیه کند وباتعذر ازان بنشیند و باعجز از نشستن بخوابد بر پهلوی راست مثل مدفون و باتعذر ان بر پهلوی چپ و باتعذر ازان به‌پشت بخوابد مثل محتضر و بدانکه قیام در حال تکبیرة الاحرام ومتصل بر کوع رکنست ودرحال قرائت واجب غیر رکن ودرحال قنوت مستحب است وواجب است دران استقرار وعدم اعتماد باامکان « چهارم و پنجم » قرائت حمد ویك سوره تمام در دو رکعت اولی بلی مریض ومستعجل بجهة ضرورت وتنکي وقت اکتفاء میکنند بحمد تنها ودر دو رکعت آخر مخیراست مابین حمد تنها یا کفتن سبحانَ اللهِ وَالحمدُ لِلهِ وَلا الهَ الاّ الله وَالله اکبر یك دفعه عَلَی الاقوی وسه مرتبه عَلَی الاحوط وبدانکه واجبات قرائت چند چیز است « اول » اداء نمودن حروف را از مخارج خود بطوریکه ممتاز از یکدیکر باشد وصدق ان حرف بکند « دویم » حرکت وسکون وتشدید را درست اداء کند « سیم » وقف بحرکت بلکه وصل بسکون هم نکنند عَلَی الاحوط « چهارم » انکه بِسمِ اللهِ اَلرَحمنِ اَلرَحیم بکوید دراول حمد وسوره که جزء انها است مکر سورهٔ برائة ولازم نیست تعین سوره پیش از شروع در بسمله بلي هرکاه سورهٔ معینهٔ را

وقت گفتن ان قصد نمود همان سوره را بخواند واگر بخواهد سوره
دیگر بخواند بان بسم الله اکتفاء نکند «پنجم» هر سوره خواند
تا از نصف تجاوز نکرده بلکه تا بنصف نرسیده علی الاحوط میتواند
عدول کند بسوره دیگر مگر سوره توحید وجحد را بلی اگر کلمه
یا آیه را فراموش نمود میتواند عدول کند مطلقا «ششم» انکه سوره
سجده واجبه دار را در نماز واجبی نخواند ودر نافله جایز است ودران
بعد از قرائت ایه سجدة سجده کند و برخیزد ونماز را تمام کند واما
در نماز واجبی اگر گوش کند ایه سجده را یا سهواً بخواند بعد از نماز
سجده کند واحوط انست که در نماز ایماء کند ونماز را تمام کند
وسجده کند واحوط اعاده اصل نماز است «هفتم» تمام قرائت
وتسبیحات اربعه را در رکعات ایستاده بااستقرار بجا آورد باامکان
«هشتم» انکه مرد حمد وسوره را در رکعت اول ودویم نماز مغرب
وعشاء وصبح بلند بخواند ودر نماز ظهر وعصر آهسته ودر رکعت سیم
وچهارم از هر نمازی آهسته بخواند چه حمد باشد چه تسبیحات
ومناط در بلندی وآهستگی ظهور جوهر صوت وعدم ظهور انست
«واما» زن پس در مواضع اخفات آهسته بخواند ودر مواضع جهر مخیر

است مکر انکه اجنبی صوتشرا بشنود ومستحب است خصوص بسم الله را بلند خواندن در موضع اخفات « نهم » ترتیب میان حمد وسوره وهم چنین میان اجزاء انها « دهم » موالات وفاصله نکردن مابین انها بغیر ذکر ودعاء وقرأن « یازدهم » قرائت را صحیح اداء کند وموافق باشد باقرائت یکي از قراء سبعه واکر نداند تعلیم بکیرد « دوازدهم » سورهٔ والضحی والم نشرح را یك سوره محسوب دارد وهم چنین الم ترَ کیف ولأ یلاف را وبدانکه اقوی جواز قرائت حمد وسوره است از روی قرأن ولو در فریضه مطلقا واحوط اقتصار است بر صورتیکه متمکن نشود از حفظ خواندن یا بجماعت یا بمتابعت قاری بلکه احوط ترك است در جمیع احوال نماز بلي خواندن قنوت وسائر اذکار وادعیه از روی کتاب مانعی ندارد « ششم » از واجبات نماز رکوع است وواجبات ان پنج است « اول » خمشدن بحدیکه بتواند کف دست خود را بزانو برساند « دویم » کفتن ذکر است بعد از رسیدن بحد رکوع واحوط کفتن سبحان الله سه مرتبه یا سبحان ربی العظیم وبحمده یکمرتبه « سیم » طمأنینه در حال ذکر « چهارم » بلند کردن سر از رکوع « پنجم » طمأنینه در حال قیام « هفتم » از واجبات نماز سجود

است وواجبات ان هفت است «اول» انکه منحنی شود بحدیکه مساوی شود جای پیشاني باجای پاها بلی پست و بلند بودن از ان بقدر کلفتي خشت ضرر ندارد «دویم» کذاردن هفت موضع را بر زمین وان پیشاني ودو کف دست ودو زانو ودو سر انکشت بزرک پاهااست «سیم» انکه پیشاني را بر مایصح السجود علیه بکذارد وان زمین واجزاء انست که غیر معدني وخوردنی و پوشیدني باشد وجایز است سجود بر کاغذ ولی درهر حال باید مباح و پاك باشد و کفایت میکند پاکی مقداریکه لازم است کذاردن بر زمین هرچند اطراف ان نجس باشد پس هرکاه قدری از مهر پاك باشد وقدری نجس باشد ضرر ندارد هرچند احوط این است که تمام انچه پیشاني بران قرار مي کیرد پاك باشد «چهارم» ذکر است واحوط دران سه مرتبه سبحان الله یایك مرتبه سبحان ربي الاعلَی و بحمده است «پنجم» طمأنینه است درحال ذکر «ششم» باقی کذاردن هفت عضو است بر زمین تاذکر تمام شود بلی اختیاراً جایز است غیر از پیشاني را از زمین حرکت دهد درغیر حال ذکر یابلند کند وبکذارد «هفتم» نشستن بعد از سجدهٔ اولی بلکه بعد از ثانیه هم علَی الاقوی ودر رکعت اول

وسيم كه تشهد ندارد ان را جلسهٔ استراحت مى نامند « هشتم » از واجبات نماز تشهد است وواجب در تشهد شش است « اول » شهادتين واحوط كفتن است بنحو متعارف هرچند بعيد نيست كفايت تشهد خفيف « دويم » صلوات فرستادن بعد از شهادتين و بايد همه را صحيح اداء نمايد « سيم » ترتيب مابين كلمات ان بنحو متعارف « چهارم » موالات ميان كلمات ان « پنجم » انكه نشسته باشد درحال تشهد « ششم » طمأنينه دران « نهم » ازواجبات نماز سلام است وواجبات ان چهار است « اول » انكه بكويد السلام علينا وعلى عباد الله الصالحين يا السلام عليكم و بهتر اضافهٔ ورحمة الله و بركاته است وجايزاست اكتفاء بيكي ازاين دو هرچند بهتر كفتن هردو است ومستحب است پيش ازان دو كفتن السلام عليك ايها النبي ورحمة الله وبركاته « دويم » انكه درحال نشسته بعمل آورد « سيم » انكه صحيح بعمل آورد « چهارم » انكه باطمأنينه باشد « دهم » ازواجبات ترتيب است درافعال نماز پس هركاه عمداً جزئيرا كه بايد مؤخر باشد مقدم دارد نماز باطل است وحكم سهو بيان خواهد شد « يازدهم » موالات يعني پى درپى بعمل آورد افعال نماز را وفاصله نشود مابين ان بسكوت طويل بر

وجهیکه از صورت نماز گذار بیرون رود

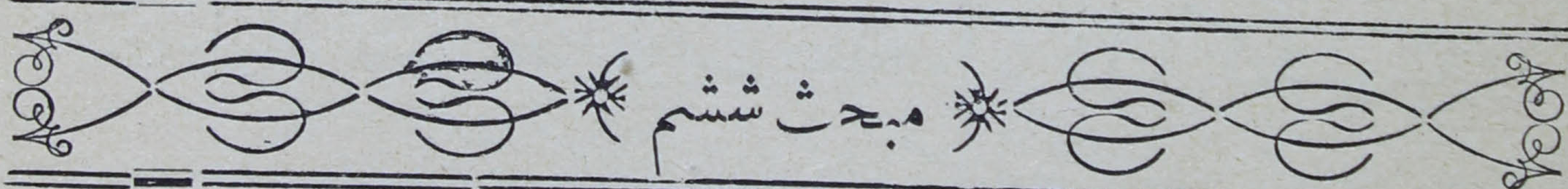
مبحث چهارم

بدانکه ارکان نماز پنج است «اول» تکبیرة الاحرام «دویم» قیام درحال تکبیرة الاحرام «سیم» قیام متصل برکوع «چهارم» رکوع «پنجم» دوسجده پس هرگاه رکن ترك شود یازیاد شود عمداً یاسهواً نماز باطلست مگر در نماز جماعت که دران تفصیلی است

مبحث پنجم

در مبطلات نماز وان چند چیزاست «اول» حدث است چه اکبر وچه اصغر «دویم» منحرف شدن از قبله بهمهٔ بدن بطوریکه پشت او بقبله شود یاانحراف برسد بحد یمین ویسار عمداً وسهواً وجهلاً واما انحراف بما بین یمین وقبله یایسار وقبله سهواً ضرر ندارد «سیم» آمین گفتن بعد ازحمد مگر درحال تقیه «چهارم» تکلم کردن بدوحرف وزیاده یایك حرف مفهم معنی عمداً بغیر از ذکر ودعا وقرأن بلي سهواً ضرر ندارد «پنجم» خنده قهقهه «ششم» گریه کردن از جهة غیر

خدا و کریه از خوف خدا از افضل عبادات است واحوط در کریه
بر مصیبت حضرت سید الشهداء واهل بیت علیهم السلم انکه درغیر
نماز بجا آورد «هفتم» خوردن واشامیدن درغیر انچه استثنا شده
«هشتم» هرفعل منافي که محو کند صورت نماز رامثل جستن ودست
بدست زدن وامثال انها «نهم» دست بر روی دست دیکر کذاردن
مکر درحال تقیه «دهم» شك درعدد رکعات درغیر انچه خواهد
آمد یاجزئي را درحال شك بجا آوردن «یازدهم» زیاد کردن جزئي را
درنماز عمداً بقصد جزئیت یاکم کردن ان هرچند رکن نباشد



مبحث ششم

در شکیات نماز است ودران چند فصل است (فصل اول) بدانکه
هرکاه کسی شك کند درچیزی ازافعال نماز وداخلشده باشد در
فعلي که بعد ازان است اکرچه مستحب باشد اعتناء نکند مثل انکه
شك کند در تکبیر بعد از دخول درقرائت یاشك کند درقرائت
بعد از داخل شدن درقنوت یارکوع بلکه اکر شك کند درآیه بعد
از دخول درآیهٔ دیکر یادرکلمهٔ بعد ازدخول درکلمهٔ دیکر اعتنا نکند

عَلَی الاقوی بلی هرگاه شك کند در رکوع درحال سرازیری ازجهة سجده مادام که بحد سجده نرسیده احوط انست که بر کردد بایستد وبعد رکوع کند ونماز را تمام کند وبعد ازان نماز را هم اعاده کند وهرگاه شك کند در سجده بعد از برخواستن یابعد ازدخول در تشهد اعتناء نکند بلی هرگاه شك کند درحال برخواستن بر کردد واتیان کند واگر شك کند درتشهد بعدازبرخواستن اعتناء نکند واگر درحال برخواستن باشد بازاعتناء نکند عَلَی الاقوی پس فرق است دراین خصوص مابین سجده وتشهد بلی احوط درتشهد نیزبر کشتن واتیان انست بقصد قربت مطلقه واکر شك کند درچیزی ازافعال نماز پیش ازآنی که داخل فعلي دیکر شده واجب است انچه را که شك نموده بجاآورد (فصل دویم) شك درعدد رکعات نمازهای واجبي دربین نماز بعد ازانکه شك قرار کرفت اکر نماز دورکعتي یاسه رکعتي باشد مطلقا موجب بطلان نماز است واکر چهار رکعتی باشد باز چنین است که نمازش باطل است درجمیع صور مکر درنه صورت (اول) شك میان دووسه بعد ازسر برداشتن ازسجدهٔ دویم پس بنارا برسه کذارد ونماز را تمام کند بعد ازان یك رکعت نماز

ایستاده یادو رکعت نشسته بجا آورد بلکه هم چنین است هرگاه شك بعد از تمام شدن ذکر واجب در سجدهٔ دویم باشد پس انچه ذکرشد بعمل آورد ونمازش صحیح است ولکن اولی انست که در این صورت بعد از اتمام نماز احتیاط اعاده کند اصل نماز را احتیاطاً واین احتیاط در همهٔ مقامات آتیه که حکم مترتب بر اکمال سجدتین است جاری است « دویم » شك میان سه وچهار درهرجا باشد چه درقیام چه در رکوع وچه در سجود وچه بعد ازان وچه در بین انهـا بنارا بر چهار کذارد ونماز را تمام کند ودو رکعت نشسته یایك رکعت ایستاده بجا آورد « سـیم » شك میان دو وچهار است بعد از اکمال سجدتین بنارا بر چهار کذارد ونماز را تمام کند وبعد دو رکعت نماز ایستاده بجاآورد « چهارم » شك میان دو وسه وچهاراست بعد از اکمال سجدتین بنارا بر چهار کذارد وبعد دو رکعت نماز ایستاده ودو رکعت نشسته بجا آورد « پنجم » شك میان چهار و پنج است بعد از اکمال سجدتین بنارا بر چهار بکذارد ونماز را تمام کند وبعد از سلام دو سجدهٔ سهو بجا آورد « ششم » شك میان چهار و پنج است در حال قیام مي نشیند وشك او بر میکردد بشك میان سه وچهار وحکم ان دراین

جاریست و برای هریك از قیام بیجا واذ کاریکه کفته دوسجدهٔ سهو بجا آورد واین سجده درجمیع فروض بعد که قیام را میشکنند ومي نشینند جاریست « هفتم » شك میان سه و پنج است درحال قیام مي نشینند شك او بر میکردد بشك دووچهار وحکم ان دراین جاریست « هشتم » میان سه وچهار و پنج است درحال قیام مي نشینند وشك او برمیکردد بشك میان دووسه وچهار وحکم ان در این جاریست « نهم » شك میان پنج وشش است درحال قیام مي نشینند وشك او برمیکردد بشك میان چهار و پنج بعد ازاکمال سجدتین وحکم ان در این جاریست (وبدانکه) کثیرالشك دراجزاء نماز یادر افعال یاركعات ان درانجائي که کثیر الشك شده اعتنا بشك خود ننماید و بنارا بر صحت کذارد ونماز احتیاط براو واجب نیست وهم چنین اعتبار ندارد شك امام یاماموم باحفظ دیکری وهم چنین شك بعد ازفراغ ازنماز و بعد ازوقت که اعتبار ندارد و بنارا برصحت کذارد بلکه مظنه بعد از فراغ و بعد ازوقت در حکم شك است (فصل سیم) در نماز احتیاط است برای شکوك مذکوره بدانکه واجب است بعد ازسلام نماز یکه دران شك کرده وبنا کذارده بدون فاصله منافي میان ان ونماز احتیاط فوراً

شروع کند درنماز احتیاط وواجب است در نماز احتیاط نیت وتکبیرة
الأحرام وقرائت حمد ورکوع ودوسجده وتشهد وسلام بترتیب نماز
ولکن سوره وقنوت ندارد وقرائت حمد را باخفات بجا آورد حتی
بسم الله را بنا براحوط اکرچه اقوی استحباب جهر بان است (وبدانکه)
اکر شك کند در رکعات نماز نافله مخیر است مابین بنأ براقل یااکثر
مکر انکه بناء براکثر موجب بطلان باشد پس بنا میکذارد براقل
پس هر کاه شك کند که یکرکعت کرده یادورکعت مخیراست واکر
شك کند که دورکعت کرده یاسه رکعت بنابر دو کذارد وتمام کند
واکر شك کند در رکعات نماز احتیاط درشکوك پس هرچند
مشهور میان علمأ انرا مثل نافله دانسته اند لکن مشکلست احوط انستکه
بنارا براقل یااکثر کذارد وتمام کند وبعد انرا اعاده کند وبعد ازان
اصل نماز را نیز اعاده کند واما اکر شك کند دراجزاء نافله یانماز
احتیاط پس حکم ان مثل فریضه است که اکر درمحل است بیاورد
واکر داخل جزء بعد شده بکذرد (فصل چهارم) درحکم ظن درنماز
بدانکه ظن یامتعلق برکعات است یاباًفعال (اما) ظن متعلق بر کعات
پس درحکم یقین است چه در نماز دورکعتی وسه رکعتی وچه در

چهار رکعتی چه در اولیین ازان چه در اخیرتین پس مثلاً هر کاه نداند یك رکعت کرده یادو رکعت ومظنه او باحد طرفین است بنأرا بران کذارد ونماز او صحیح است ونماز احتیاطی لازم نیسـت وهکذا در صور دیکر واکر از اول امر شك کند در اینکه یك رکعت کرده یادو رکعت مثلاً یادو رکعت کرده یاسه رکعت وبعد از تروی شك او مبدل شود بظن باحد طرفین باز عمل کند بظن خود واکر عکس باشد باینکه اول مظنه پیدا کند باحد طرفین وبعد مبدل شود بشك حکم شك جاری کند از بطلان در موارد بطلان وبناء براکثر در موارد ان پس مدار در صورت انقلاب برحالت دویم است شك باشد یاظن بلکه اکر ظن باحد طرفین داشت بعد ظن او منقلب شد بظن بطرف دیکر بنأرا برظن دویم کذارد وهم چنین درشك پس اکر اول شك کرد مابین دو وسه وبنأرا برسه کذاشت بعد شك او منقلب شد بشك مابین سه وچهار یایك ودو حکم شك دویم جاری کند پس در صورت اولی بناء را برچهار کذارد وعمل شـك سه وچهار بعمل آورد ودر صورت دویم حکم شك یك ودو جاری کند که بطلان نماز است وهکذا در سایر انقلابات وهر کاه حالت ترددـے از برای او

حاصل شود ونداند که شك است یاظن بناء بکذارد برانکه شك است
وحکم شك جاری کند مثلاً نمیداند یك رکعت کرده یادو رکعت
وشك دارد که آیا احد طرفین رجحان دارد ومظنون است یانه حکم
شك جاری کند پس بناء را بر بطلان کذارد در صورت مفروضه
واکر نداند که سه رکعت کرده یاچهار رکعت وشك کند که آیاسه
رکعت بودن مظنون است یانه بنا بکذارد براینکه مظنون نیست وحکم
سه وچهار جاری کند وهکذا در سایر صور (واماّ) ظن متعلق بافعال
مثل انکه نمیداند یك سجده کرده است یادو سجده ومظنهٔ او بیك
سجده است یابدو سجده یانمیداند که حمد را خوانده یانه ومظنه دارد
باحد طرفین پس در حکم یقین بودن ان اشکال است وباید مراعات
احتیاط کند ومقتضای ان در بعض صور الحاق بشك است ودر
بعض صور الحاق بیقین واعادهٔ نماز وحاصل مطلب اینکه یاظن
متعلق است بمثل قرائت وتسبیحات واذکار که زیادی ان مضر بنماز
نیست یامتعلق بافعال که زیادی ان مضر است مثل رکوع وسجود
ونحو این دو پس در صورت اولی اکر درمحل است اتیان کند هرچند
ظن بکردن داشته باشد واکر بعد از تجاوز ازمحل است وظن بکردن

دارد بگذرد مثل شك واگر ظن بنکردن دارد بر گردد واتیان کند مثلاً اگر شك کند که آیا حمد را خوانده است یانه وهنوز داخل در سوره نشده است انرا بخواند چه مظنه بخواندن داشته باشد چه مظنه بنخواندن واگر بعد از دخول در سوره یاقنوت شك کند که حمد را خوانده است یانه ومظنهٔ او بخواندن باشد بگذرد وبناءرا برخواندن گذارد واگر مظنه او بنخواندن باشد باز بر گردد وبخواند وهکذا در سایر انچه از این قبیل است واما در صورت دویم پس اگر در محل است ومظنه بنکردن دارد بجا آورد مثل انکه شك داشته باشد واگر مظنه بکردن داشته باشد احتیاط اینست که عمل بظن کند وبگذرد ونماز را تمام کند وبعد انرا اعاده کند واگر بعد از محل باشد اگر مظنه بکردن دارد بگذرد واگر مظنه بنکردن دارد بر گردد وبجا آورد ونماز را تمام کند واعاده کند مثلاً هرگاه نمیداند یك سجده کرده یادو سجده وهنوز داخل در تشهد یاقیام نشده است ومظنهٔ او این است که یك سجده کرده یك سجدهٔ دیگر بجا آورد ونماز او صحیح است مثل صورت شك واگر مظنه دارد که دوسجده کرده عمل بظن کند وبعد از نماز اعاده کند نماز را واگر بعد از دخول در قیام یاتشهد مظنهٔ او

بكردن دو سجده باشد بكذرد ونماز او صحيح است واكر مظنهٔ او بنكردن
باشد بر كردد و يك سجدهٔ ديكر بكند و بعد از اتمام اعاده كند نماز را
وهكذا در سائر افعال مثل ركوع ونخوان (فصل پنجم) درسهويات
است بدانكه سهو يامتعلق است بركعت يااجزاء ركني يااجزاء غير
ركني وايضاً يابزياده است يابنقيصه پس اكر زياد كند يك ركعت
يابيشتر را نماز او باطل است مطلقا (واكر سهواً) يكركعت يابيشتر را
ناقص كند و بعد از سلام متذكر شود پس اكر پيش از اتيان بمنافي عمدي
وسهوي مثل حدث واستدبار متذكر شود برخيزد و بقيهٔ نماز را بجا
آورد وسجدهٔ سهو بجهة سلام بيجا بجا آورد نماز او صحيح است وهم
چنين اكر بعد از اتيان بمنافى باشد كه عمداً ضرر دارد وسهواً ضرر
ندارد مثل تكلم دراين صورت نيز برخيزد و بقيهٔ را بجـا آورد ودو
سجدهٔ سهو ديكر بجهة تكلم كردن بجا آورد واكر بعد ازمثل حدث
واستدبار ياسكوت طويل ماحى صورت نماز متذكر شود نماز او
باطل است وهر كاه زياد كند ركنى را در نماز نماز او باطل است
واكر زياد كند جزء غير ركنى را مثل قرائت يايك سجده ياتشهد
ونخوان نماز او صحيح است ولكن بايد دو سجدهٔ سهو بجهة زيادتى

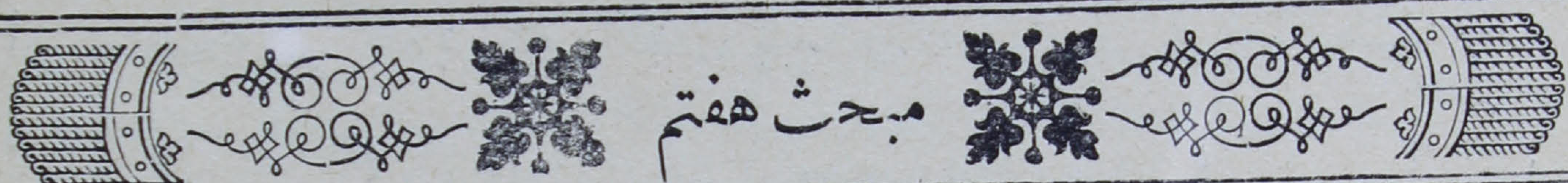
بعمل آورد واکر نقصان کند جزئي را پس اکر متذکر شود پیش از
دخول در رکن بعد بر کردد وتدارك کند وبجهة زیادتیها سجدهٔ
سهو کند چه منسی رکن باشد مثل انکه پیش از دخول در رکوع
وبعد از قنوت مثلاً یقین کند که حمد را نخوانده بر کردد وبخواند
ویا یقین کند که دو سجده یا یك سجده ازاو فوت شده بر کردد وبجا
آورد واز برای زیادتی هریك از قیام وبحول الله وقرائت یا تسبیحات
سجدهٔ سهو کند واکر داخل در رکن بعد شده پس اکر منسی رکن
است نماز باطل است مثل انکه بعد از دخول در رکوع یقین کند که
دو سجده از رکعت پیش فراموش شده وهم چنین اکر منسی رکوع
باشد ومتذکر شود بعد از دخول در سجدهٔ دویم بلی هرکاه منسی
رکوع باشد ومتذکر شود در سجدهٔ اولی یا بعد ازان وقبل از دخول
در سجدهٔ دویم بعید نیست صحت نماز پس بر کردد ورکوع را بجا
آورد واز برای سجدهٔ زیاد شده دو سجدهٔ سهو کند چون از بر کشتن
وتدارك کردن زیادی رکن لازم نمی آید ولکن مع ذلك احوط اعادهٔ
نماز است هرچند واجب نیست واکر منسی جزء غیر رکني باشد
ومتذکر شود بعد از دخول در رکن بعد نماز باطل نیست بلکه بجهة

ان نقيصه سجدهٔ سهو بجا آورد وديكر چيزى براو نيست بلي اكر
منسي تشهد ياسجدهٔ واحده باشد ومتذكر شود بعد از دخول در ركوع
بعد بايد بعد از فراغ از نماز اول قضاء ان تشهد ياان سجده را بجا آورد
وبعد دوسجده سهو بكند ونمازاو صحيح است ودر اينجا سه مسئله
باقي مانده (مسئلهٔ اولى) انكه اكر ترك كند ذكر ركوع را ياسجود را
ومتذكر شود بعد ازسر برداشتن از ركوع ياسجود نمازش صحيح است
ونميتواند بر كردد هرچند داخل در ركن بعد نشده چون محل انها فوت
شده است پس بايد سجدهٔ سهو بجهة نقيصه بجا آورد (مسئلهٔ دويم)
انكه ترك كند سجدهٔ واحده ياتشهد را وبعد از سلام متذكر شود
نبايد بر كردد بلكه همان را قضاء كند ودو سجدهٔ سهو بجا آورد واما
اكر ترك كند سجدتين را از ركعت اخيره وبعد ازسلام متذكر شود
نماز او باطل است هرچند احوط اينست كه بر كردد واتيان كند
ونماز را تمام كند ودو سجدهٔ سهو بجهة زيادى تشهد ودو سجدهٔ سهو
بجهة سلام بيجا بجا آورد وبعد نماز را اعاده كند (مسئلهٔ سيم)
هركاه در نماز مستحبي زياد كند جزئي را سهواً نماز او باطل نيست
هرچند ركن باشد وسجدهٔ سهو هم براو نيست واكر ترك كند جزئي را

ومتذکر شود دراثناء بر کردد وانرا بجا بیاورد هرچند داخل در رکن بعد شده باشد وبجهة زیادتیها سجدهٔ سهو واجب نمیشود واکر متذکر شود بعد از سلام پس اکر رکن است باطل است واکر غیر رکن است براو چیزی نیست وبدانکه هرکاه درحال تشهد شك کند که ایا این تشهد نماز است یاتشهد سجده سهو یکه باید بجا آورد بنا کذارد که تشهد نماز است ونماز را تمام کند بعد سجده سهو را بعمل آورد وهم چنین است حکم در سجده واکر در حال تعقیب شك کند که ایا سجده سهو یکه براو واجب بود بجا آورده یانه باید بعمل آورد (فصل ششم) درسجدهٔ سهو بدانکه واجب است دوسجده سهو از برای چند چیز «اول» از برای تکلم بیجا در نماز سهواً «دویم» از برای سلام کفتن در غیر موضع سلام «سیم» از برای شك چهار و پنج چنانچه کذشت «چهارم» از برای زیاد کردن جزئي درنماز یاکم کردن ان سهواً که متذکر نه شود درمحل تلافی اکر ان جزء واجب باشد بخلاف جزء مستحبي مثل قنوت که ترك سهوی بلکه ترك عمدي آن ضرر ندارد بلی اکر سهواً قنوت را ترك کرد ودر رکوع یابعد ازسر برداشتن ازان متذکر شد قضاء کند آنرا در حال

قیام بعد از رکوع وفرق نیست در وجوب سجدهٔ سهو در زیاده
ونقیصه مابین اجزائیکه برفرض ترك کردن سهوی آن بعد از نماز
واجب باشد قضاء ان جزء مثل تشهد ویك سجده از یك رکعت یاغیر
ان چنانچه هرگاه در دو رکعت یاسه رکعت از هر رکعتی یك سجده
فوت شده سهواً بعد از نماز قضاء سجده های فراموش شده را بنماید
وبرای هریك دو سجده سهو بجا آورد بدانکه سجده سهو را باید بعد
از نماز بلا فاصله بجا آورد بلی اکر قضاء اجزاء منسیه هم باید بکند
قضاء را مقدم بدارد وهم چنین اکر نماز احتیاط باید بکند انرا مقدم
دارد برسجدهٔ سهو واکر قضاء اجزاء ونماز احتیاط داشته باشد مخیر
است در تقدیم هریك هرچند احوط تقدیم نماز احتیاط است واکر
سجده سهو را فراموش نمود هروقت متذکر شده باید بجا آورد اکر
چه بعد از اتیان بمنافی باشد وضرر بنماز او ندارد وواجب است در
سجدهٔ سهو چند چیز «اول» نیت «دویم» انکه دومرتبه سجده
کند «سیم» ذکر درهریك از دو سجده وان کفتن بسم الله وبالله
وصلی الله علی محمد وآل محمد یابسم الله وبالله اللهم صل عَلَی محمد وآل
محمد یابسم الله وبالله السلام علیك ایها النبی ورحمة الله وبرکاته است

«چهارم» انکه مراعات کند در آن انچه معتبر است در سجده نماز بناء بر احوط «پنجم» تشهد مثل تشهد نماز «ششم» سلام وان کفتن السلام عليکم است واولى واحوط اضافه ورحمة الله وبرکاته است



مبحث هفتم

در نماز آيات است وواجب ميشود اين نماز براى ماه کرفتن وخورشيد کرفتن اکرچه جزئي از ان باشد واکرچه باعث خوف نشود وهم چنين واجب ميشود بلرزيدن زمين اکر چه باعث خوف نشود چنانچه واجب ميشود بسبب وزيدن بادهاى تند وسرخ وتاريکي شديد ورعد وبرق غير متعارف وغير اينها از حوادث آسمانى از امورى که نوعاً باعث خوف متعارف ناس باشد اکر چه او نترسد وان دو رکعت است در هر رکعت پنج رکوع ودوسجود وتفصيلش انست که نيت ميکند وتکبير ميکويد وبعد از ان حمد وسوره ميخواند ورکوع ميرود وذکر رکوع ميکويد وسر از رکوع برميدارد وحمد وسوره ميخواند وقنوت ميخواند مستحباً باز رکوع ميرود بعد از ذکر رکوع سر بر ميدارد باز حمد وسوره ميخواند ورکوع ميرود وبعد از سر برداشتن از ان باز حمد

وسوره ميخواند وقنوت ميخواند مستحباً ور كوع ميكند و بعد از قيام
ازان باز حمد وسوره ميخواند و بركوع ميرود و بعد از قيام ازان
دوسجدهٔ بجامي آورد و بر ميخيزد حمد وسوره ميخواند وقنوت ميخواند
مستحباً باز بر كوع ميرود وهم چنين تاپنج ركوع تمام شود و بعد
از قيام از ركوع پنجم دو سجده بجا مياورد وتشهد ميخواند وسلام
ميكويد وجايز است بنحو ديكر بعمل آورد وان چنين است كه بعد
از تكبيرة الاحرام حمد تمام بخواند ويك آيه از سورهٔ انا انزلناه را مثلاً
بخواند وبر كوع رود وبعد از سر برداشتن ازان آيهٔ دويم انا انزلناه را
بخواند وبر كوع رود وهم چنين تاپنج ركوع بعمل ايد بعد ازهر ركوع
يك آيه خوانده تادر ركعت اولى يك حمد ويك سوره تمام باپنج
ركوع بعمل ايد وبعد از ركوع پنجم دوسجده بجا آورد وهم چنين در
ركعت دويم قبل از ركوع يك حمد بخواند ويك سوره را تبعيض
كند مابين پنج ركوع ونماز را تمام كند واقسام ديكر هم ممكن است
ووقت نماز كسوفين از ابتداء كرفتن است تاتمام منجلى شود لكن احوط
انست كه مؤخر ندارد از وقت شروع بانجلاء (واما) نماز زلزلهٔ وساير
آيات آسمانى كه مخوف باشد تاآخر عمر اداء است ولكن احوط عدم

تاخير انست از وقت آيت وهر كاه مطلع شد بر خسوف و كسوف در وقت وترك كردن نماز آيات را عمداً ياسهواً واجب است قضاء ان اكر چه تمام ان نكرفته باشد ولى اكر مطلع نشد تاتمام منجلي شد بعد مطلع شد اكر تمام ان كرفته نشده براو قضاء نيست واكر تمام قرص كرفته باشد واجب است قضاء ان وجايز است نماز آيات را بجماعت بخواند پس اكر در ركوع اول امام را درك نمود متابعت مي نمايد مثل جماعت در نماز يوميه وقرائت ازاو ساقط است وهم چنين است هر كاه در ركوع دويم مثلاً امام را درك نمود متابعت ميكند باامام تاركوع پنجم او ووقتيكه امام بسجده رفت ماموم بقيه ركوعات خودرا باقرائت حمد وسوره بجامي آورد وبركوع پنجم خود ميرود ودر سجده يادر ركعت بعد باامام ميرسد واكر بخواهد منفرد شود جايز است ونماز آيات دوركعت محسوب است پس هر كاه شك كند در عدد ركعات نمازش باطل است واكر در ركوعات ازهر ركعتى ياااجزاء شك كند حال او حال يوميه است درانچه كذشت از احكام ان وهم چنين احكام سهو وتذكر درمحل يابعد ازمحل وغير آن در آن جاريست وهم چنين حكم زياده ونقيصه در آن همانست كه در يوميه ذكر شد

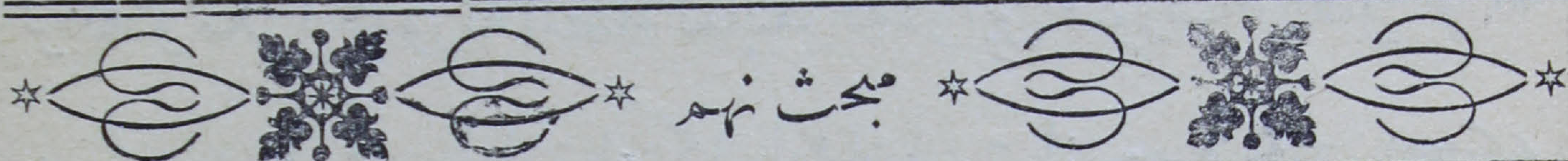
مبحث هشتم

دربقیهٔ نمازهای واجبي است وان چند قسم است «اول» نماز قضاء است بدانکه هرکاه ترك نماید نماز واجبی را بااجتماع شرایط وجوب ان عصیاناً یاازاو فوت شود بجهة خواب یافراموشی یافاقدطهورین باشد یابجهة مست شدن بچیزیکه ازجانب خود باشد واجب است براو قضاء ان نماز بخلاف نمازیکه ازجهة حیض یانفاس ازاو ترك شده که قضاء ان واجب نیست اکر در تمام وقت حایض یانفساء بوده والا اکر طاهره دریابد مقدار نماز را دروقت چه دراول وچه درآخر ان وترك نماید اداء را واجب است قضاء ان بلکه اکر مقدار یك رکعت ازآخر وقت را دریابد بدون عذری ازاعذار مذکوره واجب است براو نماز واداء خواهد بود واکر ترك نمود معصیت کرده وقضاء ان براو واجب است وواجب است درنماز های قضاء یومیه بهمان ترتیبي که ازاوفوت شده بجا آورد اکرچه ترتیب ان را نداند علی الاقوی وحاصل میشود ترتیب ان بتکرار نماز پس اکر میداند در پنج روز هرروزی یك نماز ازاو فوت شده پنج شبانه روز نماز قضاء بجا آورد وهمچنین

اکر نمازهای بسیار ازاو فوت شده وترتیب ان را نمیداند ان قدر نماز قضاء کند که یقین کند انچه براو بوده بترتیب قضاء ان بعمل امده اکر تکرار ان مستلزم عسر وحرج نشود والاّ وجوب ترتیب بتکرار ساقط است وواجب نیست مقدم داشتن نماز قضاء را براداء اکرچه احوط تقدیم انست خصوصاً اکر انچه فوت شده یك نماز باشد وخصوصاً اکر نماز همان روز باشد ومعتبر در اتمام وقصر حال فوت است پس اکر نماز قصر فوت‌شده باید نماز را قصراً قضاء نماید اکرچه در حضر باشد چنانچه اکر در حضر فوت شده تماماً قضاء نماید اکرچه در سفر باشد واکر کسی در اول وقت مسافر بوده ودر آخر وقت حاضر یابعکس بعید نیست که مخیر باشد در قضاء ان مابین قصر واتمام اکرچه احوط اختیار انست که در آخر وقت تکلیف او بوده «دویم» نمازی که فوت شده از پدر بلکه مادر هم عَلَی الاقوی وفوت ان بسبب عذری بوده واجب است بر ولی قضـاء نماید انرا ومراد بولی پسر بزرك میت است و بر دختراو واجب نیست وشرط نیست حاضر بودن و بالغ بودن ان پسر در وقت فوت پدر واکر میت پسر نداشته باشد یاداشته باشد ولی بدون عذر نماز ازاو فوت شده احوط استیجار

کبار ورثه است نسبت بحصهٔ خود از ترکه واکر وصیت کرده باشد
که نماز های اورا استیجار نمایند از ترکه او بیرون کرده میشود از ثلث
ترکه او مکر انکه ورثه امضاء نمایند که دراین صورت از اصل ترکه
بیرون میشود واحوط امضاء کبار ایشان است از حصهٔ خود بلکه
بعید نیست که مطلقا بیرون کرده شود از اصل مال واکر ولی بمیرد
پیش از اتیان بقضاء نماز های میت واجب نیست بر ولی او قضاء
نمودن ان وبر باقی اولیاء میت اول هم واجب نیست وجایز است از
برای ولی استیجار نمودن غیری را بجهةِ قضاء نماز میت ومعتبر است
درأن ترتیب بنحویکه فوت شده اکر چه بتکرار باشد چنانچه در
قضاء نماز خود کذشت وساقط نمیشود وجوب ترتیب بمشقت در ان
بجهة انکه ممکن است دراینجا استیجار اشخاص متعدده «سیم» نماز
استیجاری بدانکه واجب است برشخصی که اجیر شده که نماز های
میت را بجا آورد اتیان کند بهرچه بآن ملتزم شده از مستحبات
وکیفیات ان اکر بروجه تقیید باشد واکر اخلال بآن نمود مستحق
اجرت نیست اکرچه ذمهٔ میت یاولی بری شود وجایز است زن
اجیر شود که نمازهای مرد را بجا آورد وهم چنین بعکس پس زن در

نماز های جهریهٔ میت مخیر است مابین جهر واخفات اگرچه نماز برای مرد باشد چنانچه برمرد معین است جهر دران اگرچه برای زن باشد



مبحث نهم

در نماز جماعت است بدانکه نماز های واجبی را بجماعت کردن مستحب ودر یومیه مؤکد است خصوص صبح ومغرب وعشاء که مؤکد تر است ومنقول است که نماز باعالم برابر است باهزار نماز وباسید قرشی برابر است باصد نماز و بتعدد جهات فضیلت ثواب ان بهمان مقدار زیاد میشود و بتعدد مامومین مضاعف میشود ثواب ان ودر نماز جمعه بااجتماع شرائط جماعت واجب است واگر کسی حمد وسورهٔ او درست نباشد وممکن باشد اورا تصحیح قرائت در وقت کفایت میکند اورا درست کردن ان وفرادی یاجماعت کردن واگر ممکن نشود اورا درست کردن بجهة تنگی وقت ومانند ان معین است برای او جماعت کردن واگر ممکن نباشد اورا بهیچ وجه تصحیح قرائت دراین صورت جماعت واجب نیست وباانچه متمکن است از قرائت میتواند نماز را بجا آورد ولی احوط جماعت کردن است واقل

عددی که جماعت بآن منعقد میشود دو نفر است یکي امام و دیکری مأموم ومأموم واحد اکر مرد باشد مستحب است که در جانب راست امام بایستد واکر زن باشد در عقب او بایستد وشرط است موافق بودن نماز امام بامأموم در هیئت و کیفیت پس جایز نیست اقتداء کردن یومیه را بنماز میت یاعیدین یاآیات و بعکس امّا موافق بودن در عدد رکعات واجب نیست پس جایز است اقتداء نمودن حاضر بمسافر ومسافر بحاضر وقضاء را باداء وبعکس مطلقا واقوی جواز اقتداء نماز طواف است بیومیه و بعکس وهم چنین جایز است کسیکه نمازش را فرادی خوانده است ان نماز را اعاده کند بجماعت بلکه مستحب است وامّا نماز یکه احتیاطًا بجامي آورد اداءً یاقضاءً اقتداء بآن جایز نیست علَی الأحوط بل الأقوی اکرچه نماز مأموم هم احتیاطی باشد وشرط است درامام جماعت چند چیز «اول» عقل «دویم» بلوغ «سیم» ایمان «چهارم» طهارت مولد «پنجم» مرد بودن اکر مأموم مرد باشد بلکه احوط مرد بودن است مطلقا «ششم» عدالت یعنی ملکهٔ وکفایت میکند دراحراز ان حسن ظاهری که کاشف نوعی از وجودان باشد بروجهیکه موجب اطمینان ووثوق بآن

باشد « هفتم » ایستاده بودن امام هرگاه مامومین ایستاده باشند « هشتم » صحت قرائت او پس هرگاه امام نتواند تمام قرائت واجب را صحیح بخواند یابعض حروف را بدل کند ببعضی ومااموم سالم باشد از ان اقتداء باو جایز نیست « نهم » نبودن حایل مابین ماموم وامام یاصف پیش که مانع دیدن او باشند مکر انکه ماموم زن باشد « دهم » دور نبودن ماموم ازامام یعني محل سجدهٔ ماموم از محل ایستادن امام یاصف پیش زیاده از یك کام بلند نباشد یااز یکي از دو طرف متصل باشد بصف متصل بامام « یازدهم » بلند تر نبودن جای امام از جای ماموم بقدر معتدٌ به یعنی یکوجب یازیاد تر بلی اکر فی الجمله سراشیب باشد ضرر ندارد واماّ جای ماموم هرقدر بلند تر باشد ازجای امام ضرر ندارد باصدق اتصال واقتداء « دوازدهم » پیش نبودن ماموم ازامام واقوی جواز تساوی انهاست واحوط موٌخر بودن ماموم است ازامام اکرچه جزئي باشد وبدانکه واجب است بر ماموم متابعت کردن امام درافعال نماز باینکه افعال صلوة را پیش ازامام بجا نیاورد بلکه احوط تأخیراست واماّ دراقوال پس تکبیرة الاحرام را باید بعد ازامام بکوید ودر غیران واجب نیست اکرچه احوط است خصوص در سلام

وجماعت منعقد میشود بدرك نمودن امام را در حال ركوع اكرچه امام
ذكر ركوع را كفته باشد وركعت اول او محسوب اســت ودر نماز
اخفاتی در حال قرائت امام بهتر انست كه ماموم مشغول ذكر باشد
بلكه اقوی در نماز جهرے هم جواز اشتغال بآنست بلی اكر در نماز
جهری ماموم قرائت یاهمهمهٔ امام را بشنود واجب است ترك قرائت
واكر بهیچوجه نمیشنود اولی بلكه احوط قرائت حمد وسوره اســت
آهسته واكرامام در قنوت باشد وماموم تكبیرة الأحرام كفت مستحب
است براو متابعت كردن امام بخواندن قنوت وهم چنین در تشهد نیز
متابعت كند ونشستن بطور تجافی در حال تشهد امام احوط است بانكه
دو زانوی خود را از زمین بلند كند ودر ركعت دویم خودش قرائت را
آهسته بخواند اكرچه در نماز جهریه باشد ودر ركعت آخر امام می
خواهد متابعت كند امام را تاسلام بنشستن بتجافی وذكر بكوید واكر
نمیخواهد بعد از سر بلند كردن امام از سجدهٔ دویم برخیزد ونمازش
را تمام كند چنانچه هرجای از نماز جماعت بخواهد بجهة عذرے
منفرد شود جایز است بلكه بدون عذر نیز جایز است هرچند خلاف
احتیاط است واكر امام را عادل میدانست وبعد از نمازش معلوم شد

مصحح

بسمه تعالى شأنه العزيز

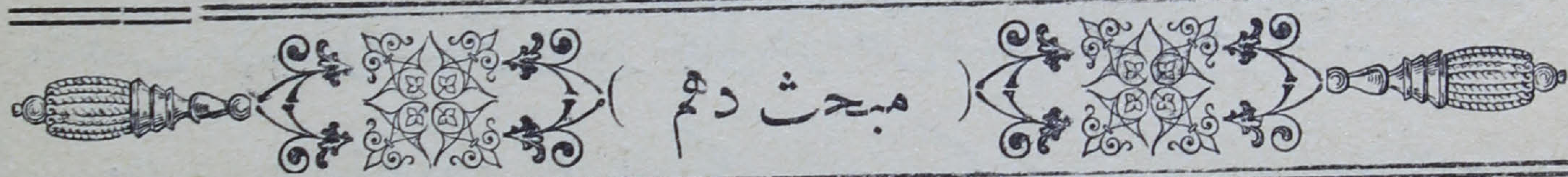
رسالة شريفة

منتخب الرسائل از فتاوى

حضرت حجة الاسلام والمسلمين رئيس الملة والدين آية الله
تعالى فى العالمين مبين الحلال والحرام وفقيه اهل بيت
العصمة عليهم السلام سيد العلماء الاعاظم السحاب
المتراكم وبحر العلوم المتلاطم السيد محمد كاظم
الطباطبائي ادام الله تعالى ظله العالي على رؤس
الانام وحفظ به شريعة جده سيد
الانام عليه وعلى اله
افضل الصلوة
والسلام

طبعت في مطبعة دار السلام « بغداد »
فى شهر صفر المظفر
١٣٢٩

که کافر یا فاسق یا محدث بوده نمازش صحیح است و اگر در بین نماز بفهمد قصد انفراد کند و هر گاه ماموم سهواً پیش از امام رکوع رفت ذکر رکوع را احتیاطاً بگوید و اگر گفت و بر گشت هنوز بقیام نرسیده امام برکوع رفت قیام را بجا آورد و برکوع بر گردد و بعد احتیاطاً نماز را اعاده کند لکن اعاده واجب نیست و اگر سهواً پیش از امام سر از رکوع برداشت بر گردد و برکوع برود و اگر قدری خم شد و هنوز بحد رکوع نرسیده امام سر بردارد وهم بر گردد ضرر ندارد وهم چنین است سجده در متابعت کردن



(مبحث دهم)

در احکام نماز قصر و اتمام است بدانکه واجب است در سفر قصر نمودن در نماز چهار رکعتی بترك نمودن دو رکعت آخر ان بهفت شرط «اول» انکه ان سفر بقدر مسافت باشد وآن هشت فرسخ است چه رفتن بتنهائی باین مقدار باشد مثل انکه کسی دو وطن داشته باشد وما بین ان هشت فرسخ فاصله باشد یا رفتن و بر کشتن باهم هشت فرسخ باشد مثل انکه بخواهد از وطن خود برود سر چهار فرسخ و بر گردد

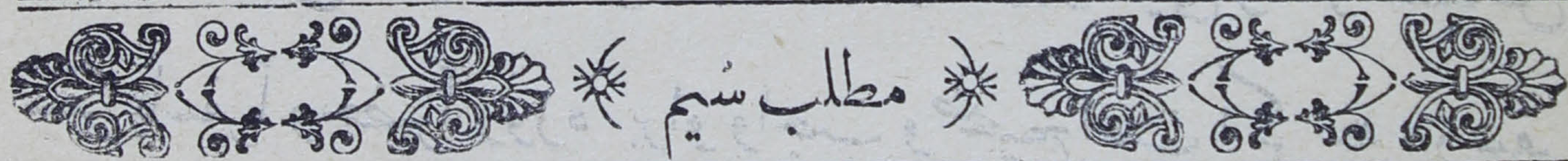
همان روز یا بعد از آن وهر فرسخی سه میل است وهر میلی چهار هزار ذراع است بذراع دست پس اکر سفر او کمتر از مقدار مذکور باشد اکرچه کمی کمتر باشد موجب قصر نیست چنانچه اکرشك داشته باشد که آیا باین مقدار هست یانه قصرنکند « دویم » انکه اینمقدار را بقصد مسافت طی کند پس هر کاه مثلاً عقب کریخته میرود ونمیداند بقدر مسافت میرود یانه قصر نیست اکر چه زیاده از این مقدار هم برود بلی در بر کشتن اکر بقدر مسافت مزبوره هست قصر کند « سیم » انکه قصد مسافت را مستمر بدارد ومتردد نشود تاآخر مسافت پس اکر قدری از انرا که کمتر از مسافت میباشد بقصد مسافت طی نمود وبعد متردد شد در رفتن یا بر کشتن قصر نیست واکر باز قصد رفتن نمود پس اکر بقیهٔ بقدر مسافت است قصر کند والاّحوط جمع است خصوصاً هر کاه قدری را بدون قصد طي کرده باشد « چهارم » انکه قطع سفر نکند بیکي از سه چیز « اول » بقصد اقامه در جائي تاده روز « دویم » برسیدن بوطن خود « سیم » بماندن در جائي سی روز تمام بدون نیت اقامهٔ ده روز بشرط انکه محل تردد یکجا باشد پس هر کاه بعض از سی روز در مکانی و بعض ان در مکان دیکر باشد حکم سفر که قصر

است قطع نخواهد شد بلی ضرر ندارد خارج شدن از محل تردد ولو بقدر
کمتر از مسافت بعزم مراجعت در همان روز یاشب ان یاروز بعد که
عرفاً از صدق بودن در یکجا سی روز متردداً خارج نشود که در
این سه صورت حکم سفر که قصر کردن باشد قطع میشود وواجب
میشود براو اتمام نماز بلی اکر کسی قصد اقامهٔ ده روز در جائي
نمود ویك نماز چهار رکعتي ادائي خواند بعد عازم شد که قبل
از ده روز بر کردد یامتردد شد باید نمازهاے خود را تاانجااست تمام
بخواند اکر چه بخواهد همان روز بر کردد بخلاف انکه نماز چهار رکعتی
نکرده عزم مراجعت نمود یامتردد شد در اقامه که باید قصر کند اکر
چه ده روز در انجا هم بماند بدون قصد و کسیکه قصد اقامهٔ ده روز را
در جائي نموده اکر در بین ده روز بخواهد باطراف انجا برود که کمتر از
مسافت باشد ویك شب انجا بماند و بر کردد بمحل اقامهٔ خود ضرر
باقامهٔ او ندارد وباید نمازش را تمام کند بلکه اکر از اول نیت اقامه قصد
او رفتن و بر کشتن در همان روز باشد بدون ماندن شب هم ضرر ندارد
و بایدتمام کند علَی الاقوی اکرچه برود وشب هم بماند ولی اولی واحوط
در این صورت بلکه صورت سابقه نیز جمع است مابین قصر واتمام بلی

هر گاه از اول قصد اقامه عازم باشد برخروج از محل ترخص بکمتراز مسافت وماندن شب درانجا احتیاط بجمع را ترك نكند «پنجم» انکه سفر کردن شغل وعمل او نباشد مثل ساربان ومکاری وملاح وهیمه کن وقاصد وامثال ان که اینها باید تمام بخوانند بلي اگر اینها سفر کنند درغیر عمل خود مثل انکه برای زیارت کردن برود قصر کند وحکم وجوب اتمام براینها ثابت میشود هر وقت صادق باشد درعرف که عمل وشغل انها سفر کردنست اگر چه در اثناء سفر اول انها حاصل شود ومنقطع میشود وجوب اتمام برانها بماندن ده روز درجائي اگر چه بدون قصد اقامه بماند واگر کسیرا شغلي پیش آمد که سه سفر پی در پی نمود بدون انکه سفر را شغل خود قرار دهد باعث تمام کردن درسفر نمیشود «ششم» انکه سفراو حرام نباشد مثل غلام که ازاقای خود فرار کند ومثل انکه برای دزدی کردن یااعانت ظالم برود یااینکه قصد او ازان سفر توصل بترك واجب باشد که دراین صور باید تمام بخواند وهم چنین است اگر سفر کردن ازبرای صید لهوی باشد ومناط دروجوب اتمام حال عصیانست پس مادامیکه عاصی است تمام کند وهر وقت عاصی نباشد قصر کند اگر

چه مابقی بمقدار مسافت نباشد « هفتم » خروج از محل بانکه انقدر از
شهر دور شود که دیوار هاے ان ناپدید شود یااذان شهر را نشنود
واحوط تحقق امرین است وفرق نیست در این شرط میان رفتن
وبر کشتن بلی اکر در وقت رفتن بجائي رسید وشك نمود که بحد ترخص
رسیده یانه در انجا نماز را تمام کند ودر وقت بر کشتن در همانجا قصر
کند واحوط جمع میان قصر واتمام است وفرق نیست در این شرط
مابین وطن و بلد اقامه و بعد از تحقق شرایط واجب است قصر مکر
در چهار جا * اول مکه * دویم مدینه * سیم مسجد کوفه * چهارم
حایر حضرت سيدالشهداء که درانها مخیراست مابین قصر واتمام هر چند
احوط قصر وافضل اتمام است امّا روزه درانها نکیرد پس اکر عمداً
درسفر نماز را تمام بخواند نمازش باطل است بلي اکر جاهل بحکم
وجوب قصر باشد نمازش صحیح است بلکه هم چنین است اکر درجائیکه
اقامهٔ عشره کرده باشد و باید تمام بخواند قصر کند از روی جهل
بحکم بنابر اقوی اکر چه احوط در این صورت اعاده است وهر کاه
حکم را میدانست ولی فراموش کرد واجب بودن قصر را بر مسافر
یامسافر بودن خود را وتمام کرد بعد از نماز متذکر شد اکر وقت باقیست

اعادهٔ نماز کند واکر وقت کذشته قضاء ندارد وهر کاه سفر نمود بعد از دخول وقت وهنوز نمازش رانخوانده تاازحدّ ترخص خارج شد قصر کند چنانچه اکر مراجعت کرد از سفر و بوطن یامحل اقامه رسید بعد از دخول وقت نماز را تمام بخواند واکر در این صورت نماز ازاو فوت شد در قضاء ان مخیراست میان قصر واتمام عَلَی الاقوی اکرچه احوط درصورت اولي اتيان بنماز قصراست ودر دويم اتمام



مطلب سيم

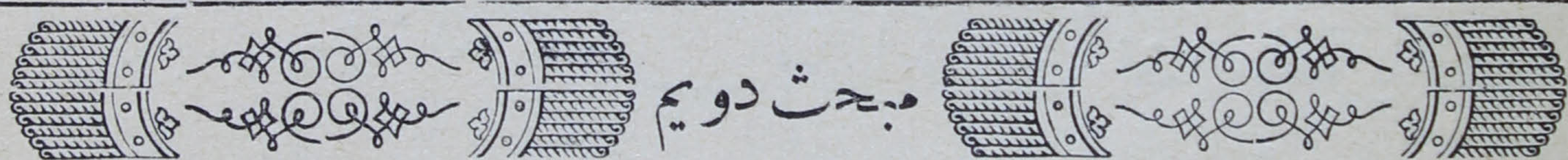
دراحكام روزه بدانكه روزه عبارت است ازامساك كردن از طلوع فجر تامغرب شرعي از چيزهائي كه ذكرميشود ودران چند مبحث است

مبحث اول

در شرايط روزه وآن چندچيزاست «اول» عقل پس اكردر جزئي ازنهار ديوانه باشد روزه اش صحيح نيست قضاء هم ندارد «دويم» اسلام «سيم» ايمان «چهارم» خالي بودن ازحيض ونفاس درتمام روز «پنجم» مسافر نبودن بسفريكه تكليف اوقصراست درنماز بلي هر

كاه قبل از زوال ازسفر مراجعت كرد بوطن يابمحل اقامه رسيد وهنوز افطار نكرده روزهٔ او صحيح است وهم چنين هر كاه بعد از زوال سفر نمود روزهٔ او صحيح است و بدانكه جايز است اختياراً سفر كردن درماه مبارك رمضان امّا در باقى اقسام روزهٔ واجب معين مثل قضاء مضيق يانذر معين وامثال ان پس احوط بلكه اقوى عدم جواز سفر است واكر درسفر باشد وروزهٔ معين براو باشد اقوى وجوب قصد اقامه است بلى اكر نذر كرده باشد روزهٔ روز معينى را درخصوص سفر ياسفراً وحضراً روزه براو واجب وصحيح است اكرچه درسفر باشد وقصد اقامه براو واجب نيست «ششم» ايمن بودن از ضرر پس اكر ظن بضرر بلكه خوف ضرر داشته باشد مثل انكه بترسد كه روزه كرفتن باعث حدوث مرض يازيادتي مرض شود روزهٔ او صحيح نيست بلكه اكر بترسد ضرر بر طفل خود بانكه شيراو كم شود وطفل بسبب ان متضرر شود بايد افطار كند چنانچه زن حامل كه نزديك باشد وضع حمل او و بترسد برخود يابر طفل چه از تشنكي يااز كرسنكي روزهٔ او صحيح نيست وهم چنين مرد پيروزن پير هر كاه عاجز باشند از روزه كرفتن روزه برانها نيست چنانچه اكر كسى دردى

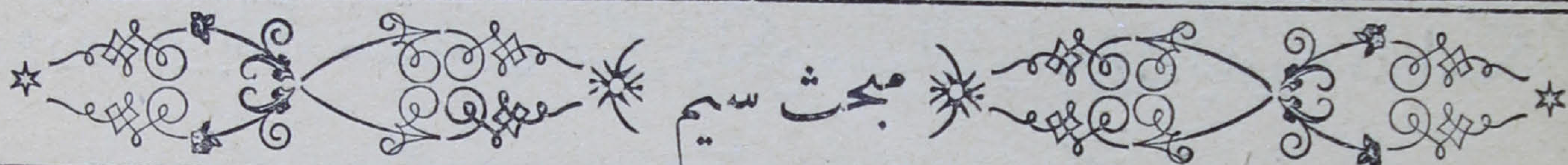
دارد که سیراب نمیشود ونمیتواند ترك آب خوردن نماید درتمام روز روزه براو نیست ودر تمام این صور مذکوره ماعدای صورت اولی که خوف ضرر بر خود باشد بدل ازهر روزی تصدق نماید بمدی ازطعام ودرتمام صور دروقت تمکن قضاء نمایند واماّ بلوغ پس شرط صحت روزه نیست عَلَی الأقوی بلکه شرط وجوب است مثل سایر عبادات که اقوی صحت آنست ازطفل ممیز


مبحث دویم

بدانکه شرط است در روزه نیت امساك ازاموری که ذکر میشود وکافي است دران اینکه درشب آن روز قصد او این باشد که فردا روزه بجا میاورد قربة الی الله ولازم است تعیین اگر متعین نباشد. واینکه روزه را محض امتثال امر خدا بگیرد بلی در روزهٔ استیجاری قصد تحمل ازغیر هم لازم است واگر نتواند ان ده چیزیکه میاید تفصیلا بذهن بگذراند بلکه همین قدر اجمالاً قصد امساك از مفطرات نماید کافیست واحوط در روزهٔ ماه رمضان انست که شب اول نیت روزهٔ تمام ماه را بنماید وهر شب هم عَلَی حده نیت کنند وهرگاه

نیت را فراموش نمود وقبل از زوال متذکر شد فوراً نیت کند کافیست وهر کاه بعد از زوال متذکر شود بقیهٔ روز را امساك کند ولکن روزهٔ او باطل است وهمچنین است سایر روزه های واجب چه قضاء وچه غیر ان که قبل از زوال اکر منافی بعمل نیاورده تجدید نیت میکند و بعد از زوال فوت میشود وقت ان امّا روزهٔ مستحبي پس وقت نیت آن باقي است تا پیش از غروب ودر یوم الشك معتبر است نیت روزهٔ آخر شعبان پس اکر روزهٔ قضاء یانذر یا کفاره وامثال ان براو باشد معین است نیت انرا بنماید والاّ نیت روزهٔ مستحب بنماید واکر هروقت ازان روز معلوم شد که ماه رمضانست فوراً تجدید نیت کند روزه اش صحیح است واکر یوم الشك را بنیت ماه رمضان روزه کرفت باطل است وهمچنین هرکاه تردید در نیت کند که هرکاه از رمضان است ازان والا از آخر شعبان محسوب شود بازهم صحیح نیست اکرچه دراین دو صورت معلوم شود که ماه رمضان بوده وهرکاه دربین روز نیت خروج از روزه نموده بالفعل یاقصد ریا کرد وبعد عود نمود بقصد روزه روزه اش باطل است بلکه همچنین است اکر نیت نمود که یك ساعت بعد افطار میکنم که

احوط بلکه اقوی در ان نیز بطلان روزه است



مبحث سیم

در بیان انچه باید ازان امساك نمود وآن ده چیز است « اول ودویم » خوردن وآشامیدن است عمداً وفرق نیست مابین ماکول ومشروب معتاد وغیر معتاد اکرچه بمثل فرو بردن بقیهٔ غذائی که در بن دندانها مانده است یاآشامیدن از دماغ باشد وباطل نمیشود روزه بفرو بردن انها سهواً اکرچه مقصر باشد در خلال کردن ولکن احوط خلال کردن است چنانچه احوط قضاء کردنست هرکاه خلال نکرد وجایز است خائیدن طعام برای طفل وحیوانات وچشیدن نمك آش وامثال ان مادامیکه عمداً چیزی ازان فرو نرود واولی بلکه احوط ترك انها است وهمچنین جایز است مضمضه کردن برای وضوء بلکه خنك شدن هم ومستحب است بعد ازان سه دفعه آب دهن را جمع کند وبیندازاد واکر بدون اختیار یاغفلةً یانسیاناً آب مضمضه فرو رفت پس اکر بجهة نماز واجبی بلکه یامستحبی بوده چیزی براو نیست اکرچه احوط درغیر وضوء برای نماز واجبي قضاء روزه است واکر بعنوان

عبث یاخنك شدن بوده قضاء لازم است وجایز است مسواك نمودن روزه دار بلکه مستحب است ولکن مسواك را بیرون نیاورد مادامیکه مسواك میکنند واکر بیرون آورد انرا خشك کند ودوباره داخل دهن کند والا آب آنرا فرو نبرد واما بلع نمودن اخلاط سر وسینه اکر چه مبطل بودن ان معلوم نیست مادامیکه ازلب بیرون نیامده ولکن احوط ترك انست بلکه این احتیاط ترك نشود اکر بفضای دهن بیاید «سیم» جماع است که مفسد وموجب قضاء و کفاره است درقبل یادبر برای فاعل ومفعول اکر عمداً باشد واما سهواً یانسیاناً ضرر ندارد لکن بمحض تذکر خودرا خلاص کند چنانچه باحتلام روزه باطل نمیشود وجایز است برای او تأخیر غسل وهمچنین جایز است استبراء نمودن ببول وبمسحات از برای محتلم در روز روزه «چهارم» کذب بر خدا ورسول وائمه هدی علیهم السلام میباشد واحوط الحاق حضرت زهراء وباقی انبیاء واوصیاء علیهم السلام است ومختص است بطلان روزه بجائیکه بداند کذب است وبکوید والا مبطل نیست اکرچه درواقع کذب باشد وغلط خواندن قرأن ودعاء سهواً ضرر ندارد «پنجم» ارتماس درآب است که مبطل وموجب قضا و کفاره است

خواه تمام سر و بدن او زیر آب برود یا سر تنها اگرچه موی سر بیرون
باشد وچه منافذ سر گشوده باشد یا نه وچه روزه واجب باشد یا مستحب
بلي اگر بدفعات هر دفعهٔ بعضی از سر را زیر آب کند ضرر ندارد
چنانچه اگر بدون اختیار یا با فراموشی روزه یا بخیال انکه فرو نمیرود
فرو رفت یا انکه آب زیادی بر سر خود ریخت که تمام سر را فرا
گرفت ضرر ندارد واگر در آب مضاف مثل گلاب وامثال ان فرو
رفت اقوی عدم بطلان واحوط اجتناب است وهرگاه عمداً بقصد
غسل سر زیر آب نمود در روزه رمضان روزه وغسل هردو باطل
است بلکه اگر در حال ماندن زیر آب یا در حال بیرون امدن هم قصد
غسل کند باطل است علَی الأقوی بخلاف روزه واجب معین غیر
رمضان که غسل او در حال فرو بردن سر باطل است ودر دو صورت
دیگر صحیح است واماّ در روزه واجب غیر معین روزه اش باطل
وغسل او در هر سه صورت صحیح است وهم چنین است در روزهٔ
مستحبي چنانچه اگر در حال غیر عمد ارتماس نموده در روزه واجب
معین چه رمضان وچه غیر آن بمحض تذکر واختیار فی الفور سر را بیرون
آورد واگر در این حال قصد غسل کند غسل او نیز صحیح است واگر

صبر نماید زیر آب اختیاراً روزه اش باطل میشود «ششم» رسانیدن
غبار بحلق که مخرج خاء است وآن مفسد وموجب قضاء وکفاره
است اکر عمداً باشد اکر چه آن غبار غیر غلیظ باشد بنابر احوط وفرق
نیست مابین غبار حلال مثل آرد یاحرام مثل خاك چه خودش باعث
بر ایثار غبار شود یادیکری مثل انکه بایستد در موضعیکه غبار است
وخود را حفظ ننماید بخلاف انکه هرکاه خود را حفظ کند بنحویکه
باید وبعد ظاهر شود که فرو رفته ضرر ندارد واحوط اجتناب ازدود
وبخار غلیظ است چه از قلیان کشیدن ونحوان باشد یاغیر آن بلکه
خالی از قوّت نیست «هفتم» قی کردن است عمداً وآن هم عَلَی الأقوی
موجب قضاء و کفاره است واکر بدون اختیار قی کند چیزی براو
نیست واکر ضرورة اقتضاء کند قی کردن را دیکر براو حرام نیست
ولی مفسد روزه است وهرکاه بي اختیار غذا یاآب بیرون اید تابحلق
برسد وبرکردد ضرر ندارد واکر در فضاء دهن بیاید باید انرا بریزد
وضرر ندارد بلي اکر عمداً فرو برد مفسد وموجب قضاء و کفاره است
«هشتم» اخراج مني ازخود نمودن است عمداً بغیر جماع هرچند
بملاعبه وملامسه یاتقبیل باحلیله خود باشد بشرط انکه قصد او انزال

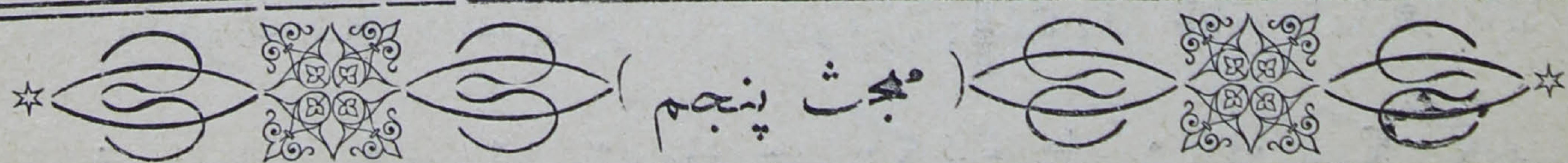
باشد یا عادت او خروج منی باشد بلکه در این دو صورت مبطل است اگر چه منی بیرون نیاید واما اگر عادت او نبوده وقصد انزال هم نداشته باشد ومنی بیرون آمد موجب بطلان نیست اگرچه احوط قضاء است (وبدانکه) اگر کسی در روز روزه محتلم شد مثلاً میتواند عمداً استبراء کند ببول اگر چه یقین داشته باشد بخروج انچه در مجری مانده از منی « نهم » اماله کردن بمایع است بدون ضرورت وان حرام ومفسد وموجب قضاء وکفاره است وبجامد مکروه است بلکه احوط اجتناب است « دهم » بقاء بر جنابت است عمداً تا طلوع فجر وآن هم حرام ومفسد روزه وموجب قضاء وکفاره است واین مختص بشهر رمضان وقضاء انست ودر باقی اقسام روزه ثابت نیست ومثل بقاء برجنابت است بقاء بر حیض ونفاس ولکن اقوی در ان ثبوت قضاء است نه کفاره واین حکم مختص بشهر رمضان است ودر غیر ان حتی قضاء ان هم ثابت نیست اگر چه احوط است ودر حکم تعمد بقاء برجنابت است خوابیدن بقصد غسل نکردن یا با عدم قصد ان وبیدار نشدن تا صبح واما اگر از انخواب اول بیدار شد ودو باره خوابید بقصد غسل کردن وبیدار نشد تا صبح قضاء تنها براو واجب است واین دوخواب

هیچ کدام حرام نیست اکر چه احوط ترك خواب دویم است واما اکر بیدار شد دیکر حرام است براو خوابیدن واکر عصیان کرد وخوابید وبیدار نشد قضاء براو لازم است واحوط کفاره است نیز اکر چه اقوی عدم وجوب ان است واما اکر جنب شد وغافل شد از جنابت یا از غسل کردن یا انکه فردا واجب است روزه بکیرد وغسل نکرد براو چیزی نیست اکر چه احوط قضاء است واکر ممکن نشد ازبرای جنب وحایض ونفساء غسل کردن واجب است برانها تیمم کنند وبعد از تیمم واحوط بیدار بودن است تا بصبح اکر چه لازم نیست واما مستحاضه پس صحیح است روزه او وتوقف ندارد صحت روزه او بر غیر اغسال واجبهٔ براو بلکه توقف براغسال هم محل تأمل است ولکن ترك احتیاط ننماید خصوصاً اغسال نهاریه وشب کذشته واحوط انست که مقدم بدارد غسل صبح را بر طلوع فجر اکر چه اقوی عدم وجوب ان است

(مبحث چهارم)

در بیان چیزهائي که موجب قضاء تنها میشود وان چند چیز است

«اول» انکه پیش از تفحص از صبح مفطری بعمل آورد ومعلوم شد که صبح بوده قضاء ان روزه واجب است واکر تفحص نمود ومطمئن شد ببقاء شب و کشف خلاف شد هرچند مشهور کفته اند قضاء لازم نیست لکن ترك احتیاط نشود «دویم» انکه اعتماد نمود بقول کسی که کفت شب است بعد کشف خلاف شد قضاء لازم است «سیم» اکر کسی خبرداد که صبح است واو کمان شوخي نمود ومعلوم شد که صبح بوده قضاء لازم است بلکه اکر یقین هم داشته باشد که شب است بعد معلوم شد که صبح بوده احوط قضاء است «چهارم» اکر کسی خبر دهد که مغرب است وخودش قدرت بر ملاحظه کردن نداشت وافطار نمود بعد خلافش ظاهر شد قضاء براو واجب است واکر قدرت داشت وملاحظه نکرد کفاره هم لازم است مکر انکه مخبر عدل یا عدلین باشد واکر بجهة ابر بودن اعتقاد کرد که مغرب شده است وافطار کرد بعد معلوم شد که روز بوده قضاء واجب نیست

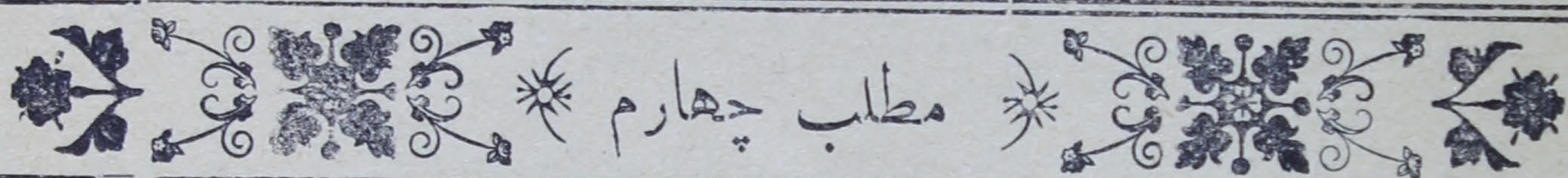


مبحث پنجم

در اقسام روزهٔ واجبه وان هفت است «اول» روزهٔ ماه مبارك

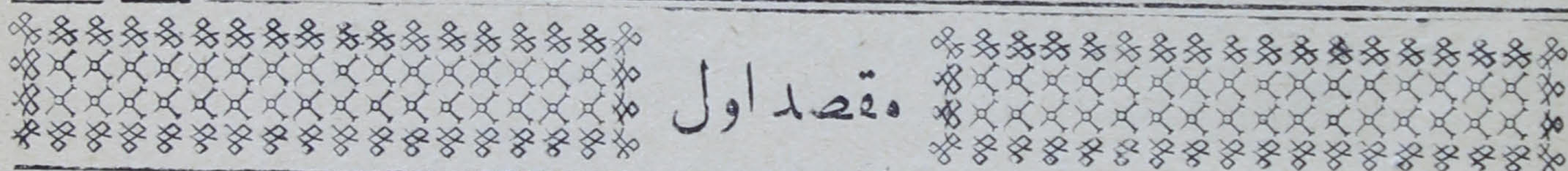
رمضان « دویم » قضاء ان « سیم » صوم روز سیم اعتکاف « چهارم »
صوم ده روز کفاره بدل هدی در حج تمتع « پنجم » هیجده روز
بدل بدنه « ششم » روزهٔ که واجب شود بنذر وعهد ویمین « هفتم »
روزه کفاره افطار ماه مبارك رمضان وآن دو ماه متوالی است
وواجب است بوجوب تخییری مابین ان وعتق واطعام شصت مسکین
وروزهٔ کفارات بسیار است (وبدانکه) واجب است بر پسر بزرك
قضاء روزهٔ که از والدین فوت شده ومعذور بوده اند والاّ واجب
نیست وهرگاه وصیت کرده یاغیری تبرعاً از جانب انها بجا آورد ازاو
ساقط میشود بلی اگر مریض بود وافطار نمود وبهمان مرض مرد
یاقدرت بر گرفتن ان نداشت تامرد قضاء ان لازم نیست وهرگاه
مریض افطار نمود ومرضش باقی ماند تارمضان آینده قضاء ازاو ساقط
است ولی بدل هر روزی یکمد از طعام کفاره بدهد واحوط قضاء
کردن است اما عذر دیگر مثل سفر چنین نیست پس باید قضاء
بگیرد واحوط کفاره است نیز بدل هر روزی مدی از طعام واما هرگاه
عذرش برطرف شد وقدرت داشت ونگرفت تارمضان دیگر گنه
کاراست وباید قضایش را بگیرد هروقت که بخواهد وبدل هر روزی

مدی از طعام بدهد وهرگاه چند سال براو بگذرد و بعد قضاء کند همان یك کفارهٔ سال اول کافی است



مطلب چهارم

در احکام زکوة است ودر آن دو مقصد است



مقصد اول

در زکوة بدن ودر آن سه مبحث است (مبحث اول) بدانکه واجب است زکوة بدن که فطره باشد بچند شرط « اول » بلوغ « دویم » عقل وعدم اغماء « سیم » آزاد بودن واین سه شرط هم شرط وجوب است وهم شرط صحت (واما) اسلام شرط صحت است نه وجوب چنانچه غني بودن شرط وجوب است نه صحت وغنی بودن متحقق میشود بمالك بودن اخراجات سال خود وعیال واجب النفقه خود اگرچه بصنعتی باشد که بتدریج بان صنعت اخراجات انهارا بگذراند ووافی باشد واگر چنین نباشد فقیر است وبراو فطره واجب نیست ولي مستحب است واگر یکصاع بیشتر نداشته باشد اولی انست که بدهد از بابت فطره بیکي ازعیالات

خود که فقیرند واو بدیکری بدهد واو بدیکری ـــ تا آخر عیالات واو
میخواهد بیکی از عیالات بدهد یا بفقیر اجنبي (مبحث دویم) بدانکه
واجب است دادن زکوة فطره از برای خود وهر که عیال او باشد
چه واجب النفقهٔ او باشد یانه بالغ باشد یانه بنده باشد یا آزاد وهم چنین
مهمانیکه از عیالات او محسوب شود در جزء آخر ماه رمضان که هلال
شوال ظاهر شود واکر مهمان کننده فقیر باشد ومهمان غنی بر خود مهمان
واجب است وزنیکه چیزدار باشد وشوهرش فقیر باشد وخرج زن را
بمشقت میدهد احوط بلکه اقوی وجوب فطره است بر زن واکر
خرج او باغیر شوهر است فطرهٔ او بر منفق است وهم چنین است غیر
زن از سایر عیالات او (مبحث سیم) در جنس فطره ومقدار آن وزمان
وجوب ومصرف ان ودران چهار فصل است (فصل اول) درجنس
ان وان چند چیز است « اول » کندم « دویم » جو « سیم » خرما
« چهارم » مویز « پنجم » کشك « ششم » شیر « هفتم » عدس
ونخود وامثال ان واحوط اقتصار بر چهار اول است وافضل خرما
ومویز است (فصل دویم) درمقدار ان وآن یك صاع است ومقدار صاع
ششصد وچهارده مثقال وربع مثقال صیرفی است ازتمام اجناس ودادن

قیمت کافی است (فصل سیم) بدانکه واجب میشود فطره بغروب کردن
افتاب روز آخر ماه مبارك رمضان واولی جدا کردن انست درشب
وجایز نیست تاخیر انداختن ان از نماز عید واکر جدا نکرد تابعد ازنماز
احوط انست که همان روز بقصد قربت مطلقه بدهد وقصد اداء
وقضاء نکند واکر جدا نمود جایز است تاخیر دادن بفقیر را برای
انتظار مستحق معینی (فصل چهارم) در مصرف انست وان فقراء
میباشند واولی انکه اقارب را بر غیر مقدم دارد وهمسایه را برغیر اقارب
واهل علم را بعد از ایشان برغیر انها وعدالت در فقیر شرط نیست اکر
چه احوط است وبهتر در زمان غیبت امام علیه السلم دادن بمجتهد است
وشرط است در کیرندهٔ فطرهٔ انکه هاشمی نباشد مکر انکه فطره
دهنده هم هاشمی باشد ومکر در صورت ضرورت وهم چنین شرط است
درفقیر یکه فطره میکیرد واجب النفقه فطره دهنده نباشد وجایز است زن
فطرهٔ خود را بشوهر فقیر خود بدهد وجایز نیست بهر فقیری کمتر از
فطرهٔ یکنفر بدهد مکر انکه جمع شوند فقراء که بهریك یك سر فطره نرسد

مقصد دویم

در زکوة مال ودر آن چند مبحث است (مبحث اول) در شرائط تعلق وجوب زکوة غیر از بلوغ وعقل وآن دو چیزاست « اول » مالك بودن نصاب « دویم » امکان تصرف در آن در تمام سال درانچه کذشتن سال در آن معتبراست ودر غیران وقت تعلق زکوة بان انکه غاصبي غصب نکرده باشد بلی اکر توقف داشته باشد امکان تصرف دران بر دادن قدر قلیلی از مال وندهد احوط زکوة دادن ان مال است واماّ اکر بدون دادن مال ممکن باشد کرفتن از غاصب بعد از کذشتن زمانی بالفعل واجب نیست زکوة ومثل انست هر کاه قادر بر بیع باشد نه تصرف در عین وزکوة قرض بر قرض کیرنده است نه بر دهنده وبدانکه معتبر نیست در وجوب زکوة مال غنی بودن بلکه بر مالك نصاب واجب است زکوة انرا بدهد اکر چه وافی بمؤنهٔ سال او نباشد وهمچنین قرض داری مانع زکوة نیست پس اکر شخص مالك نصاب باشد ومعادل ان یازیاده قرض داشته باشد زکوة دادن براو واجب است واکر زمینی را اجاره دهد بغله زکوة بر مستأجر زارع است (مبحث دویم) درانچه زکوة ان واجب است وآن نه چیزاست « اول » طلا « دویم » نقره ودراین دوشرط است انکه

مسکوك باشد « سیم » کوسفند « چهارم » شتر « پنجم » کاو ودر این
پنج شرط است کذشتن سال ومتحقق ومستقر میشود بدخول ماه
دوازدهم اکر چه اتماه از سال اول محسوب است وباید در تمام سال
مستقر بماند والاّ زکوة ان واجب نیست ودر کوسفند وشتر وکاو
شرط است در تمام سال چرنده باشند درعلف صحراء ومعلوفه نباشند
ومدار بر صدق اسم سائمه است اکر چه کاهی جزئي از مال مالك
خورده باشند بنحویکه از صدق سائمه خارج نشود ومعلوفه بودن متحقق
میشود بخوردن چیزیکه مملوك باشد ودر اولاد انها اعتبار بحال مادر
انها است ومبدء سال در اولاد وقت زائیدن انست وشرط است در
شتر وکاو انکه کارکن نباشد مثل آب کشی وآسیا کردن وسواری
ومدار بر صدق عرفی است که انها را کارکن نکویند در تمام سال
« ششم » کندم « هفتم » جو « هشتم » مویز « نهم » خرما وشرط
است در این چهار انکه مالك انها را پیش از وقت وجوب مالك باشد
چه بزراعت وچه ببیع وامثال ان وواجب نمیشود زکوة در این چهار
مکر بعد از وضع خراج سلطان وآنچه مخارج زراعت ان نموده تا بتصفیهٔ
دانه وتا خشکیدن انکور ورطب اکر چه احوط اعتبار نصاب است

قبل از اخراج خراج سلطان وموءنهٔ زراعت (مبحث سیم) در نصاب انها است ودر آن چند فصل است (فصل اول) در نصاب طلا ونقره است واز برای هریك دو نصاب است نصاب اول طلا پانزده مثقال صیرفی است ونصاب دویم سه مثقال ودر نصاب اول ربع مثقال وثمن مثقال صیرفی که نه نخود میشود باید بدهد ودر نصاب دویم عشر مثقال شرعي بدهد ونصاب اول نقره صد و پنج مثقال صیرفی است ونصاب دویم بیست ویکمثقال صیرفی است ودر نصاب اول نقره دو مثقال و پنج ثمن باید بدهد ودر نصاب دویم نیم مثقال صیرفی وربع عشر آن وضابطه کلیه انکه هروقت بمقدار نصاب از طلا ونقره رسید وبالا رفت چهل یك بدهد اگر چه بعضي اوقات قلیلی زیاده داده ودر حکم زکوة طلا ونقره است زکوة مستغلات ومال التجاره (فصل دویم) در گوسفند پنج نصاب است « اول » چهل وزکوة ان یك گوسفند است « دویم » صد وبیست ویك وزکوة ان دو گوسفند است « سیم » دویست ویك وزکوة ان سه گوسفند است « چهارم » سیصد ویك وزکوة ان چهار گوسفند است « پنجم » چهار صد وزکوة ان وهرچه بیشتر شود هرصد گوسفند یك گوسفند بدهد

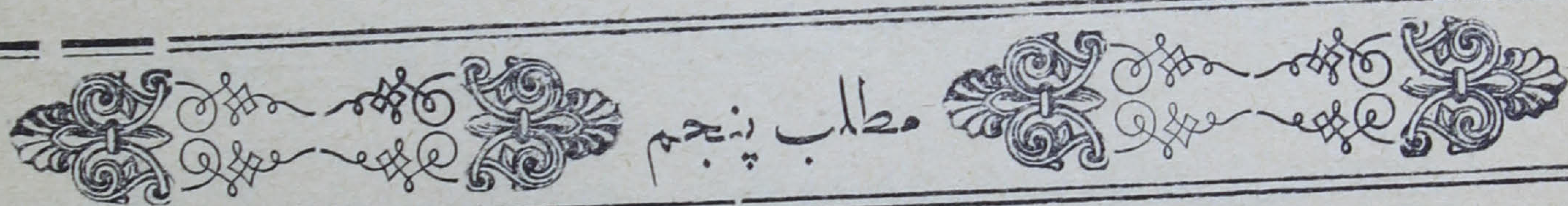
وکوسفندیرا که برای زکوة میدهد اکر نر باشد باید داخل سال سیم شده باشد واکر کوسفند میش باشد سال را باید تمام کرده باشد

(فصل سیم) در نصاب شتر وآن دوازده است « اول » پنج وتا پنج نصاب هر کدام پنج بالا میرود تا بیست وپنج وزکوة هر پنجی یك کوسفند بدهد « ششم » بیست وشش وزکوة ان یك شتری که داخل در سال دویم شده بدهد « هفتم » سی وشش وزکوة ان یك شتریکه داخل درسال سیم شده بدهد « هشتم » چهل وشش وزکوة آن یك شتریکه داخل درسال چهارم شده بدهد « نهم » شصت ویك وزکوة ان یك شتریکه داخل در سال پنجم شده بدهد « دهم » هفتاد وشش وزکوة ان دوشتریکه داخل سال سیم شده بدهد « یازدهم » نود ویك وزکوة ان دو شتریکه داخل سال چهارم شده بدهد « دوازدهم » صد وبیست ویك پس زکوة ان وهرچه بیشتر شود در هر پنجاه شتر یك شتریکه داخل درسال چهار شده یا در هر چهل یك شتریکه داخل سال سیم شده بدهد وآنچه قبل از بلوغ بنصاب یا بین نصابهاست در آن چیزی نیست ومعتبراست در شتریکه برای زکوة میدهد باید ماده باشد (فصل چهارم) در کاو دو نصاب است « اول » سی « دویم »

چهل و بعد از چهل مخیر است در اعتبار سی یا چهل اگر اعتبار هر دو
ممکن باشد مثل صد و بیست واما اگر اعتبار هر دو ممکن نباشد پس
معین است اعتبار انچه فرا گرفتن دران بیشتر میباشد پس در هر سی
یك گاو یك ساله چه نر باشد وچه ماده ودر هر چهل یك گاو ماده
که داخل سال سیم شده بدهد (فصل پنجم) در نصاب غلات اربع
از گندم وجو ومویز وخرما ونصاب انها یکي است و پیش از رسیدن
بان زکوة واجب نیست وآنچه زائد باشد اگر چه جزئي باشد زکوة
ان واجب است وان سیصد صاع است وان مطابق است باصد وچهل
وچهار من بوزن شاه الا چهل و پنج مثقال صیرفی وبمن تبریز دویست
وهشتاد وهشت من الا چهل و پنج مثقال مزبور وبعیار حقه نجف
که نه صد وسی وسه مثقال وهشت نخود است هشت وزنه و پنج
حقه ونیم الا پنجاه وهشت مثقال وثلث مثقال صیرفي وبحقه
اسلامبول که دویست وهشتاد مثقال است بیست وهفت وزنه وده
حقه وسی و پنج مثقال است ومقداریکه باید اخراج نماید در غلات
عشر است اگر در آب دادن محتاج بچرخ وآلات آب کشی نباشد
وآب نهر خودش دران مي نشسته یاباب باران عمل امده ونصف عشر

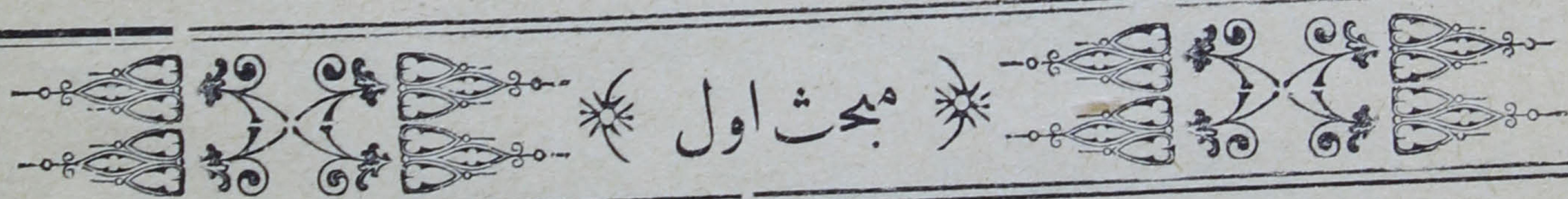
است اكر محتاج بچرخ وآلات آب كشى بوده واكر باشركت بوده وبعضى اوقات محتاج بان بوده وبعضى اوقات نبوده سه ربع عشر بدهد ومناط صدق شركت وعدم انست نه مساوات واغلبيت پس بافرض صدق شركت سه ربع عشر وباغلبه احدهما حكم تابع انست (وبدانكه) وقت تعلق زكوة صدق اسم كندم ياجو ياغوره يابسر است اكرچه در اخيرين نيز اعتبار صدق انكور وخرما خالى از رجحان نيست ومناط در نصاب مقدار خشك انها است (مبحث چهارم) در مصرف زكوة وآن هشت صنفند «اول ودويم» فقراء ومساكين بدانكه اكر كسى ادعاء فقر كند وصدق وكذب ان معلوم نباشد احوط استعلام حال او است بتحصيل ظن غالب بفقر او خصوص كسيكه سابقا غنى بوده بلى باسبق فقر او قولش مسموع است ومراد از فقير در مصرف زكوة فطره كذشت «سيم» كسانيكه جمع زكوة ميكنند «چهارم» مؤلفة قلوبهم «پنجم» در آزادى بنده هائي كه در شدت باشند «ششم» قرض داران «هفتم» مطلق خيرات از قبيل ساختن مدرسهٔ ومسجد ورباط وپل واعانت زوّار وحجاج وامثال ان «هشتم» اشخاصيكه بغربت افتاده اند وبيچاره ميباشند ودر ولايت

خود شان غنی می باشند بشرط انکه ممکن نشود از برای انها قرض کرفتن (مبحث پنجم) بدانکه مستحب است بردن زکوة را نزد مجتهد عادل در زمان غیبت وشرط است در زکوة دادن قصد قربت وکافی است قصد قربت نمودن مالك وقت دادن آن بواسطه که باصناف بر ساند ومستحب است که بیك نفر کمتر از نصاب اول طلا یانقره ندهد بلکه احوط است مکر انکه ان مقداری که باید اخراج نمود کمتر از مقدار مزبور باشد وجایز است انقدر بفقیر بدهد که غنی شود



مطلب پنجم

در احکام خمس است ودران دو مبحث است



مبحث اول

در انچه خمس بآن تعلق میکیرد وشرایط ان ودران دو فصل است (فصل اول) بدانکه چیز هائی که خمس بان تعلق میکیرد هفت چیز است « اول » مالی که از کفار حربی در جهاد بدست بیاید هرکاه جنك باذن امام باشد وهم چنین هر مالی که از کفار حربی بدزدی

یاحیله از تصرف ایشان بیرون بیاورند عَلَی الاحوط «دویم» معادن
حتی نمك وکوکرد «سیم» کنج «چهارم» چیزهائي که از دریا بفرو
رفتن دران بیرون میاورند مثل مرجان ومروارید وآنچه بغیر فرو
رفتن از دریا میکیرند داخل منافع مکاسب است که مي آید «پنجم»
زمیني که ذمي از مسلم بخرد واکر هبه باو نماید خمس ندارد وخمس
تعلق میکیرد بعین او «ششم» مال حلالی که مخلوط بحرام شده وتمیز
ان ممکن نباشد «هفتم» منافع مکاسب از تجارت وصناعت وجمیع
انواع اکتساب وزیادتي آنچه تدارك نموده از برای سال چه از
خوراکي باشد یاغیران وهمچنین زیادتی منافع زراعت وکسب اکرچه
کمي باشد بانواع واقسام کسب خمس انها واجب است وهمچنین در
هبه وهدیه وآنچه بجستن یاوصیت باو منتقل شود ودرصیدی که بی
زحمت بدست آید ونماء اکر زیادی عینی باشد ومیراث ممن لایحتسب
احوط دادن خمس انهاست بلي زیادتی قیمت مالی که خمس انرا داده
یاحاصل شده بدون اکتساب مثل انکه املاکی را خرید ومقصود او
زراعت بود نه فروش یااصلاً قصد منفعت نداشت ولکن منفعت غیر
عینی دراو بهم رسید خمس دراین نیست (فصل دویم) در شرایط

انها بدانکه شرط است در تعلق خمس بمعدن و کنج انکه بعد از وضع
مؤنه استخراج انها قیمت بقیه بحد نصاب یکي از نقدین رسیده باشد
ونصاب نقره صد و پنج مثقال صیرفي ودر طلا پانزده مثقال مزبور
است چنانچه در باب زکوة کذشت وهم چنین درغوص شرط است
که بعد از اخراج مؤنه ان قیمت بقیه مقدار سه ربع مثقال صیرفی طلا
باشد ودر تعلق خمس بمال حلال مخلوط بحرام معتبر است مجهول بودن
قدر حرام ومالك ان و کفایت میکند در حلیت ان دادن خمس ان
اکر چه علم اجمالی داشته باشد بزیاد تر بودن حرام از خمس واما اکر
مالك وقدر هردو معلوم باشد باید همان قدر بمالك ان بدهد واکر
مقدار را بداند ومالکش را نشناسد بعد از یأس از مالك باید تصدق
دهد انرا ازجانب مالکش چه بسادات بدهد یاعوام وحاجت باستیذان
ازحاکم شرع نیست بلي احوط استیذان ودادن بغیر سادات است
مکر باعلم بسیادت ان مالك مجهول واکر بداند مالك را ونداند مقدار را
قدر متیقن را بدهد کافیست مکر انکه حالت سابقه معلومه ازید باشد
مثل انکه میداند مثلاً ده تومان از مالك نزداو بوده ونصف ان را
یقیناً داده ونمیداند بازهم داده یانه دراین صورت باعدم تراضی بصلح

نصف دیکر که تمام پنج تومان است بدهد وشرط است در تعلق
خمس بانتفاعات وارباح مکاسب انکه بعد از وضع خرج سال وعیال
خود چیزی زیاد امده باشد اکرچه جزئي باشد ودر خرج معتبر است
میانه روی بر حسب حال خود پس اکر زیادتی نماید از میانه روی
ان زیاده براو محسوب میشود وخمس زیادتی را باید بدهد بخلاف انکه
اکر بر خود تنك کیری کند که احوط دران خمس دادن است
وداخل میشود در مؤنهٔ سال او قیمت کنیز وغلام وحیوان سواری
وظروف وکتب ولباس ومسکن وآنچه بر حسب لیاقت خود محتاج
بآن است وهم چنین از مؤنه است صدقات وهدایا وخرج نکاح
وضیافت وسفر طاعت از زیارات وحج مستحبی وهم چنین آنچه لازم
شود براو بنذر وشبه آن وکفارات اکر درآن سال براو لازم شده
باشد وهم چنین اخراجات حج واجب اکر درآن سال مستطیع شود
چنانچه اکر بتدریج سالها جمع شود آنچه در سال آخر بهم رسد داخل
مؤنهٔ ان سال است واکر درآن سال از رفتن حج معذور باشد براو
محسوب نمیشود وخمس آن واجب است بلکه اکر معذور نباشد وعصیاناً
تاخیر بیندازد خمس انرا بدهد بنابر احوط اکرچه پولش تلف شده

باشد چنانچه از موٌنه است اداء دین وخسران انسال اکر چه مثل غرامت اتلافات باشد وهم چنین اکر از سالهای سابق مدیون باشد وتا انسال قدرت بر اداء ان نداشته بخلاف انکه اکر در یکی از سالهای سابق قادر بوده ونداده که از موٌنه محسوب نیست عَلَی الاحوط اکر چه از دست او رفته باشد واکر کسی میتواند اخراجات خود را از غیر منافع مکاسب ومزارع بکذراند مثل انکه ارثی باو رسیده اولی بلکه احوط وضع انست از غیر منافع وابتداء سال ابتداء شروع بکسب است در مکاسب وحصول فائده است در غیر ان ودر اینجا مراد بسال تمام شدن دوازده ماه قمری است وشرط نیست در وجوب خمس در ارباح مکاسب نصاب ونه انقضاء سال بلکه بمجرد حصول منفعت اکر چه کمی باشد خمس واجب میشود لکن جایز است تاخیر دادن خمس ان تا باخر سال بجهة اخراج موٌنه از آن بخلاف سایر اقسام که وجوب دادن خمس در انها فوریست وتاخیر ان جایز نیست

مبحث دویم

در قسمت ومصرف خمس وشرائط آن ودر آن دو فصل است (فصل

اول) در قسمت ان وآن بشش قسم منقسم میشود سه سهم آن ازامام وآن در این عصر از حضرت صاحب الأمر عجل الله تعالی فرجه میباشد وسه سهم دیکر از ایتام ومساکین وابن السبیل از سادات است وشرط است در صحت خمس دادن قصد قربت چنانچه در زکوة کذشت ازمالك یاوکیل یاوصی او مکر در آنچه ذمي میدهد اززمیني که ازمسلم خریده است ولازم است تعیین آنچه میدهد ازسهم امام علیه السلم وغیر آن ودر سه سهم مال غیر امام تعیین معتبر نیست واکر خمس را تعیین نمود وبدست مجتهد یافقیر داد جایز نیست عدول ازان (فصل دویم) درشرایط ان بدانکه شرط است دراصناف غیرازامام علیه السلم چند چیز « اول » مؤمن اثنی عشری باشند امّا عدالت در انها پس شرط نیست « دویم » انکه ازاولاد هاشم باشد که جدّ حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله میباشد از جانب پدر نه از جانب مادر تنها « سیم » فقیر بودن ایتام ومساکین ومعنی فقیر کذشت وشرط است در ابن السبیل بیچاره بودن دران بلدیکه خمس میکیرد وقسمت کردن مابین این سه طایفه شرط نیست واحوط انکه زیاده از مؤنهٔ سال بانها ندهند بلکه جایز نیست در ابن السبیل زیاده از

حاجت باو بدهند واول سال فقیر رسیدن خمس است باو وفرقی نیست
در وجوب خمس دادن مابین زمان حضور امام علیه السلام وغیبت
او عجل الله تعالی فرجه چه در سهم انحضرت چه سایر سهام وسایر
سهام را بدون اذن مجتهد میتوان داد بسادات واما سهم امام علیه السلم
پس اختیار ان بامجتهد عادل است اکرچه غیر اعلم باشد ومصرف ان
تتمه مصرف سادات است پس اکر بدون اذن مجتهد بسادات داد
احوط ان است که دوباره بدهد اکر چه دور نیست بامضاء مجتهد
اکتفاء بآن بتوان نمود اکر در محل خود واقع شده باشد واکر ممکن
نباشد رسانیدن آن بمجتهد ونه حفظ نمودن آن تابمجتهد برساند جایزاست
خودش یاعدول مؤمنین از بابت مرقوم بسادات بدهند وسید نمیتواند
مبلغ کلی خمس را بجزئي مصالحه کند وتضییع حقوق سادات را بنماید
وجایز نیست بر کسیکه باید خمس بدهد خمس مال را بر ذمه بکیرد
وتصرف دران بنماید مکر باذن مجتهد عادل واکر از سید فقیری طلبی
داشته باشد وخمس براو واجب شود میتواند پای او حساب بکند از
بابت سهم سادات واعلام او واجب نیست وهم چنین است در زکوة
بلکه رد مظالم نیز اکر چه احوط اذن مجتهد است دران وهرکاه

خمس را بسید داد بامظنه فقر او و بعد معلوم شد که فقیر نبوده اکتفاء
بان مشکل است احوط دو باره دادن است

مطلب ششم

در احکام نذر وعهد ویمین ودر آن چند مبحث است (مبحث اول)
در احکام نذر ودر آن سه فصل است (فصل اول) در صیغهٔ نذروان
چهار قسم واقع میشود «اول» انکه مثلاً بکوید ان رزقت ولداً فلله
عَلَیَّ صیامُ شهرٍ وانرا نذر بر میکویند «دویم» انکه مثلاً بکوید ان
شوفی مریضی فلله عَلَی صدقة عشرین درهماً وآنرا نذر شکر میکویند
«سیم» انکه مثلاً بکوید ان ترکت صلوة اللیل فلله عَلَیَّ صومُ یوم
وآنرا نذر زجر میکویند «چهارم» انکه بدون شرطی ابتداءً مثلاً
بکوید لله عَلَیَّ صیامُ شهرٍ وآنرا نذر تبرّع میکویند ودر تمام اقسام اکر
ترجمهٔ انرا بزبان غیر عربی هم بکوید منعقد میشود (فصل دویم) در
چیزهائی که در نذر کننده معتبر است وآن چند چیزاست «اول»
تکلیف ببلوغ وعقل «دویم» قصد «سیم» اختیار پس نذر صبي
ومجنون وهازل ومکره منعقد نمیشود «چهارم» اذن مولی وزوج نسبت

بنذر عبد وزوجه در چیزهائی که منافی اداء حق انها باشد بلکه نذر
زن در مطلق تبرعات بامنع شوهر اکر منافی حق زوج نباشد هم خالی
از اشکال نیست هرچند اقوی صحت انست وهمچنین استیذان از پدر
در نذر فرزند احوط است اکرچه اقوی عدم اشتراط است واین سه
طایفه اکر بدون اذن نذر نمودند و بعد از آن مولی یازوج یاپدر امضاء
نمودند صحیح است واما اذن وامضاء مادر پس مدخلیت در انعقاد
نذر فرزند ندارد واما اسلام پس اقوی عدم اعتبار انست ونذر کافر
منعقد است هرچند نذر عبادت کند زیرا که عبادت از او بواسطهٔ
مقدوریت اسلام مقدور است (فصل سیم) شرط است در متعلق
نذر دو چیز « اول » انکه ان فعل یاترك مقدور او باشد « دویم » انکه
راجح باشد که توانست ان کار را بجهة خدا قرار داد وفرق نیست در
متعلق نذر انکه فعل واجب یامستحب باشد یاترك حرام ومکروه
وفرق نیست در انعقاد نذر مابین انکه روزهٔ روز معین را نذر کند
مثلاً یاروزهٔ یك روز را بدون تعیین ان پس در نذر معین واجب
است روزهٔ همان روز وجایز نیست از برای او در آن روز افطار وسفر
کردن واکر در سفر باشد واجب است باامکان رجوع بوطن یاقصد

اقامه درهرجا باشد بنابر اقوی وآن روز را روزه بکیرد بلی اکر نذر کرد روزه آن روز را سفراً وحضراً سفر جایز واقامه یارجوع بوطن واجب نیست چنانچه درصوم کذشت بلکه اکر نذر کرد درخصوص سفر سفر نیز واجب میشود ودرهرسه صورت اکر ترك کرد روزه آن روز را واجب است قضاء ان بلکه کفاره نیز واکر مانع شرعی براو پیدا شد مثل انکه دران ایام مریض شد یاحایض شد یامسافر شد بسفر اضطراری قضاء تنها واجب است واماّ درنذر مطلق هروقت بجا آورد اداء است (مبحث دویم) دریمین است وآن عبارتست ازقسم یاد نمودن باسماء الله که فعلي را بجا آورد یاترك کند ومنعقد نمیشود بغیر اسم خدا وصیغهٔ ان بغیر لفظ عربي نیز منعقد میشود ومعتبر است در انکه قسم مي خورد بلوغ وعقل واختیار وقصد ودرمتعلق قسم مقدور بودن آن واذن مولی بلکه اذن زوج و پدر بناءً برآنچه اِسناد داده شده است بمشهور لکن معلوم نیست بلی بامنع زوج و پدر منعقد نمیشود واز برای ایشان است حلّ ان اکر بدون اطلاع واقع سازد واحوط استیذانست ومعتبر نیست درمتعلق ان رجحان پس قسم برفعل یاترك مباح هم منعقد است وواجب میشود واکر تخلف نمود کفاره باید بدهد

(مبحث سیم) در عهد است ومعتبر است دران انچه معتبر است در قسم وصیغهٔ ان چنانست که بکوید عاهدتُ اللهَ ان اصومَ شهراً مثلاً یاانکه بکوید عاهدتُ الله متی شوفی مریضی ان اتصدقَ بعشرین درهماً وبفارسي هم منعقد میشود وبدانکه کفارهٔ خلف نذر وعهد کفارهٔ افطار روزهٔ شهر رمضان است ومخیر است مابین ازاد کردن یك رقبهٔ مؤمنه یااطعامِ شصت مسکین یاروزه کرفتن دو ماه پی در پی ودر کفارهٔ قسم بر فرض تخلف مخیر است مابین ازاد کردن رقبهٔ مؤمنه یااطعامِ ده نفر مسکین یاپوشانیدن انها وباعجز ازانها سه روز متوالی روزه بکیرد

مطلب هفتم

در مهمات احکام نکاح است ودران چند مبحث است (مبحث اول) بدانکه حلال میشود وطی کردن زن بعقد دائم ومنقطع وبملك یمین وبتحلیل واول ودویم وچهارم بعقد مي باشد ومعتبر است در عقد ایجاب از جانب زن وقبول از جانب مرد وچون امر نکاح شدید است لازم است دران احتیاط پس معتبر است تعیین زوجین وصداق وماضي

بودن ایجاب وقبول وقصد انشاء تزویج وبعربي جاری نمودن ان
باامکان اکرچه بتوکیل غیر باشد وترتیب در ایجاب وقبول وانکه دو
نفر مباشر عقد باشند پس اکر خود زوجین مباشر عقد باشند زن
بکوید انکحتك نفسی عَلَی الصداق المعلوم پس بلا فاصله مرد بکوید
قبلتُ النکاحَ لنفسی عَلَی الصداق یاانکه زن بکوید زوجتك نفسی عَلَی
الصداق المذکور پس مرد بکوید قبلت التزویجَ لنفسی عَلَی الصداق
یازن بکوید زوجتك بنفسی عَلَی المهرِ المذکور پس مرد بکوید قبلت
التزویج لنفسی علی المهر یاانکه زن بکوید انکحتك نفسی من نفسك
بالصداق المذکور پس مرد بکوید قبلت النکاحَ لنفسی بالصداق وبهتر
آنست که همه را بکویند ومعتبراست که صحیح اداء کنند ودر صیغهٔ
متعه هم مراعات احتیاط را بنحو مزبور ترك ننمایند وعلاوه از تعیین
زوجین وصداق معتبراست دران تعیین مدت بنحویکه مضبوط باشد
پس هرکاه زوجین عقد را جاری نمایند زن بکوید متعتكَ نفسی
فی المدةِ المعلومةِ بالمهرِ المعلوم پس مرد بلا فاصله بکوید قبلت التمتعَ
لنفسی بالمهر یاانکه زن بکوید انکحتكَ نفسی فی المدةِ المعلومةِ بالصداق
المذکور پس مرد بکوید قبلت النکاح لنفسی هکذا یازن بکوید

زوجتُ نفسی نفسك فی المدةِ المذکورةِ بالمهرِ المعلوم پس مرد بکوید
قبلت التزویجَ لنفسی هکذا وجایزاست توکیل غیر از برای مرد وزن
یایکی ازانها پس بجای کاف انکحتك یازوجتك یامتعتك انکحتُ
یازوجتُ یامتعت موکلك و بجای لنفسي لموکلی بکوید (مبحث دویم)
دراحکام ان است بدانکه زن مالك میشود تمام مهر را بمجرد عقد
وجایزاست از برای او قبل از دخول امتناع نماید از تمکین تاتمام مهررا
بکیرد بخلاف بعد از دخول بلی اکر درعقد شرط کنند تمام مهر
یابعض آنرا تامدتی بدهد وفاء بان شرط لازم است واز برای مهر حدّی
نیست از کم یازیاد وکافی است دران اکرچه تعلیم سورهٔ قرآن باشد
بلی مستحب است کم بودن مهر ومهر السنة پانصد درهم میباشد وآن
بحساب قرانهای این زمان که یکمثقال صیرفیست مطابق است
بادویست وشصت ودو قران نیم وواجب است بر زوجه تمکین نماید
از زوج خود بانواع استمتاع وواجب است بر زوج نفقه زوجه خودرا
بدهد ازاکل وشرب ولباس وسکنی وخادمه وامثال ان برحسب
لیاقت او بنحو متعارف وهمچنین واجب است براو نفقه مطلقه رجعیه
خود مادامي که درعدهٔ اوست بخلاف بائنه واکرنداد دین است برذمهٔ

او مکر انکه زن ناشزه باشد وتمکین نکند از شوهر خود که در این حال مستحق نفقه وهم خوابي نیست و گنه کار است پس شوهر اورا نصیحت کند واکر اجابت نکرد از فراش او دور مي کند بانکه پشت کند باو در فراش پس اکر فائده نبخشید اورا بزند پس اکر باز اجابت ننمود حاکم شرع را بان اطلاع دهد که اورا الزام بتمکین کند واکر زوجین هر دو از هم اعراض نمایند حاکم شرع دو نفر را حکم قرار دهد یکي از کسان زوج ودیکری از کسان زوجه که مابین انها را اصلاح نمایند وجایز است از برای مرد اکر ازاد باشد تزویج تاچهار زن حرّه بعقد دائمي باهم وزیاده ازان جائز نیست واز کنیز بیش از دو نفر نمیتواند تزویج کند واکر بنده باشد تاچهار کنیز میتواند تزویج کند بعقد دائمي واز حرّه بیش از دو نفر جایز نیست پس مرد ازاد میتواند چهار حرّه یاسه حرّه ویك کنیز یادو حرّه ودو کنیز باهم بعقد دائمی داشته باشد وزیاده نمیتواند وبنده میتواند چهار کنیز یادو کنیز ویك حرّه یادو حرّه داشته باشد وزیادتر نمیتواند واز برای متعه وملك یمین حدّی نیست وزوجهٔ دائمهٔ هرکاه متعدد باشد بلکه بااتحاد نیز عَلَی الاحوط اکر حرّه باشد هرچهار شب یك شب حق هم خوابی دارد واکر امه

باشد هر هشت شب يك شب حق دارد وهم چنين اكر حرّه كتابيه باشد واكر امه كتابيه باشد هر شانزده شب يك شب واكر تزويج نمود دختر بكر را هفت شب از اول زفاف مختص باوست واكر تزويج نمود ثيبه را سه شب مختص باوست وجايز است از براى مرد سفر كردن پس حق هم خوابي زن ماداميكه درسفر است ساقط است واما سفريكه چند سال طول بكشد خصوص در جائيكه بقصد توطن بماند پس جواز ان بدون رضاى زوجه مشكل است چون از عشرت بمعروف خارج است واز جهت حق المواقعه در هر چهار ماه يك مرتبه امر اشكل است واحتياط باسترضاء زوجه ترك نشود وجايز است براى زوجه كه بذل كند حق هم خوابى خود را بشوهر خود وجايز است رجوع كند در بذل خود وواجب است جماع كردن بازن دائمه درهر چهار ماه يكمرتبه اقلاً (مبحث سيم) در زنانيكه حرام است تزويج انها ودر ان چند فصل است (فصل اول) در محرّمات بنسب ورضاع است وآن هفت طائفه اند « اول » مادر وجدّه وهرچه بالا رود « دويم » دختر ودختر دختر يا پسر هرچه پائين رود « سيم » خواهر « چهارم » دختر خواهر هرچه پائين رود « پنجم » عمهٔ خود وعمهٔ پدر وعمهٔ مادر

وعمه جدّ وجدّه «ششم» خالهٔ خود وخالهٔ پدر وخالهٔ مادر وخالهٔ جدّ وجدّه «هفتم» دختر برادر هرچه پائین رود وحرام میشود برضاع مثل این هفت طائفه که حرامند بنسب بچند شرط «اول» انکه شیر ان زن از حمل بنکاح صحیح حاصل شده باشد چه دائم وچه غیر دائم ویاملك یمین ویاتحلیل یاوطی بشبهه «دویم» حیوة مرضعه «سیم» انکه از پستان بخورد نه در ظرفی بدوشند وبحلق ان طفل بریزد وبمکیدن باشد نه اینکه درحلق او بدوشند «چهارم» انکه شیر خالص باشد نه انکه چیزی مخلوط بان باشد «پنجم» انکه شیر از یك شوهر باشد نه ازدو نفر پس هرگاه مثلاً زن شیرده را طلاق دادند وزن دیگری شده وازاو حمل برداشت وشیرش متصل بود وقبل از وضع حمل مثلاً ده مرتبه شیر بطفلي داد ووضع حملش شد پنج مرتبهٔ دیگر هم از شیر شوهر دویم بان طفل شیر داد نشر حرمت بان نمیشود وهمچنین هرگاه از شوهری شیر کامل بدهد دختریرا وازشیر شوهر دیگر پسریرا این دوخواهر وبرادر نمیشوند وباهم محرم نیستند هرچند آن زن مادر رضاعي هردواست وهمچنین شرط است اتحاد مرضعه باین معني که شیر کامل ازیك زن باشد پس هرگاه بعض عدد ازیك زن وبعض دیگر از

زن دیکر همان شوهر باشد نشر حرمت نمیکند «ششم» انکه شیر خوردن ان طفل قبل از تمام شدن دو سال هلالی از تولد او باشد ودر طفل مرضعه شرط نیست که قبل از دو سال باشد از وضع او هرچند با این حال احوط ترك تزویج ونظر محرمانه است «هفتم» انکه طفل مریض نباشد که شیر را قی کرده باشد والاّ احتیاط نمایند «هشتم» انکه مقداری از شیر او بخورد که کوشتي بروید واستخوانش قوت بکیرد از آن یا انکه یکشبانه روز هر وقت گرسنه باشد شیر باو بدهد یا انکه پانزده مرتبهٔ متوالیه شیر باو بدهد که در بین ان رضعات از دیکری شیر نخورد واحوط در ده مرتبه مراعات احتیاط است پس بعد از تحقق این شرائط آن طفل بمنزلهٔ طفل نسبي مرضعه وشوهر اوست وآن هفت طائفه که در نسب حرام بودند امثال انها از رضاعي بر آن طفل حرام میشوند چنانچه مادر رضاعي زن مدخوله نیز بر او حرام میشوند وجایز نیست از برای پدر مرتضع نکاح کند دختر صاحب شیر را چه دختر نسبی باشد چه رضاعي وهمچنین دختر نسبی مرضعه را اکرچه از غیر صاحب شیر باشد واز اینجا معلوم شد که اکر مادر زن شیر دهد طفل شوهر دختر خود را اکرچه آنطفل از غیر دختر او

باشد آن دختر بر شوهرش حرام موبد میشود بسبب انکه زن او از اولاد نسبی مرضعه است و هم چنین اکر زن پدر زن شیر دهد طفل زن شخص را پس زن بر او حرام موبد میشود بسبب انکه اولاد صاحب شیر است (فصل دویم) در زنانیکه از غیر جهة نسب و رضاع نکاح انها حرام موبد است و انها یازده طائفه اند « اول » مادر زن که بمجرد عقد بر دختر او حرام موبد میشود بر عاقد اکر چه با زن وطی نکرده باشد بلکه اکر چه اورا طلاق داده باشد « دویم » معقوده پدر که بر پسر حرام است و هم چنین معقوده پسر بر پدر و هم چنین کنیز منظوره یا ملموسه احدهما بر دیکری حرام است « سیم » دختر زن مدخوله « چهارم » زنیکه شوهر دارد یا در عدّه رجعیه غیری باشد و با علم بحال او اورا عقد نمایند که حرام موبد میشود بر عاقد اکر چه با او دخول نکرده باشد بلی با جهل باینکه در عدّه است بمجرد عقد حرام موبد نمیشود بر او علی الاقوی بلی عقدش باطل است مکر انکه دخول هم کرده باشد که در این صورت حرام موبد میشود « پنجم » زنیکه مرد محرم برای خود عقد کند با علم بحرمت ان بلکه هم چنین است عقد نمودن در حال احرام زن هم بنابر احوط اکر مرد محرم نباشد

«ششم» زن آزادی که شوهر اورا نه مرتبه یا کنیزی که اورا شش مرتبه طلاق عدّی داده باشد که بران مرد حرام مؤبد است لکن حرّه بعد از طلاق سیم وششم و کنیز بعد از طلاق دویم وچهارم جواز نکاح او توقف دارد بر نکاح محلل «هفتم» زوجه ملاعنه یامقذوفه بزنا که از جهة کر یا گنك بودن لعان در آن جاری نیست «هشتم» زنیکه در عدّهٔ رجعیه یاشوهر دار باشد وبااوزنا کند «نهم» خواهر ومادر ودختر پسر یکه بااو وطی کرده باشد وظاهراً فرق نیست مابین اینکه هردو صغیرین یا کبیرین یامختلفین باشند «دهم» زنیکه پیش از نه سالگي اورا وطی کرده افضاء کند بنابر مشهور هرچند محل تأمل است «یازدهم» زنای سابق بر عقد که موجب حرمت مادر ودختر ونحوان است بنابر احوط وهمچنین وطی بشبهه اماً زنای لاحق منشأ حرمت نمیشود وهمچنین وطي بشبهه (فصل سیم) در زنانی که تزویج انها حرام است در بعض احوال وانها چند طائفه اند «اول» تزویج زن پنجم برای کسیکه چهار زن دائمی دارد بلی بعد از طلاق یکي از ایشان بطلاق بائن مطلقا یارجعی با گذشتن عدهٔ او مانعی ندارد «دویم» خواهر زن دائمی یامتعهٔ خود تزویج نمودن مادامیکه زنش

در حباله او میباشد و بعد از طلاق بائن مطلقا یا رجعی با کذشتن عدّهٔ او ضرر ندارد و اکر متعه باشد بعد از انقضاء مدت یا هبهٔ این ضرر ندارد بشرط انقضاء عدّه بنابر احوط هر چند عدّهٔ او باینة است «سیم» دختر برادر زن یا دختر خواهر او بدون اذن او واما با اذن او مانعی ندارد «چهارم» زن کافرهٔ غیر کتابیه تا بکفر خود باقی است حرام است بر مرد مسلم نکاح او اکر چه بمتعه باشد چنانچه بر مسلمه حرام است شوهر کند بکافر اکر چه کتابی باشد واماّ نکاح کتابیه پس اقوی جواز انست هر چند احوط ترك است خصوصاً در دوام بلی اکر مسلمان شود شوهر کتابیه عقد او باطل نمیشود بی اشکال (خاتمة) بدانکه حرام است نظر کردن مرد ببدن زن اجنبیه حتی وجه و کفین او بنابر احوط وهم چنین است بعکس بلی جایز است نظر نمودن بزنیکه ارادهٔ تزویج اورا نموده چنانچه جایز است نظر کردن بکنیزی که میخواهد اورا بخرد وهم چنین نظر بزنهای ذمیه در انچه متعارف انها عدم ستر ان است مادامیکه ریبه وتلذذی نباشد چنانچه نظر کردن زن بزن ومرد بمرد در ماعدای عورت جایز است ودر حکم انها میباشند محارم واز برای هر کدام از زن وشوهر است نظر کردن بیکدیکر حتی

عورت و بدانکه واجب است بر اولاد باقدرت نفقه دادن بوالدین خود بافقر وعجز انها از کسب وبر پدر است باقدرت او نفقه اولاد فقیر خود را و بانبودن او یا عجز او بر جدّ پدرے و بانبودن یا عجز او بر مادر است و بانبودن یا عجز او بر پدر مادر است ونفقهٔ مملوك وحیوانات محترمه بر مالك انها است

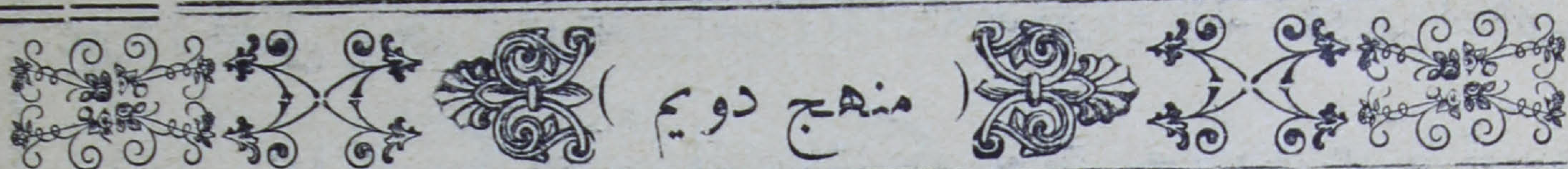
مطلب هشتم

در طلاق است وآن عبارت است از رهانیدن عیال دائمی را از قید زوجیت ودر آن چند فصل است (فصل اول) در شرایط طلاق دهنده وآن چند چیز است « اول » بلوغ « دویم » عقل « سیم » اختیار « چهارم » قصد داشتن پس طلاق صبی ومجنون ومکره وهازل صحیح نیست وجایز است که ولیّ مجنون طلاق دهد زن اورا بخلاف ولیّ طفل (فصل دویم) در شرایط زنیکه اورا طلاق میدهند وآن چند چیز است « اول » أنکه زن دائمي باشد پس طلاق منقطعه صحیح نیست بلکه در آن جدائي حاصل میشود بانقضاء مدت ان یا بخشیدن زوج مدت اورا « دویم » خالی بودن او در وقت طلاق از حیض

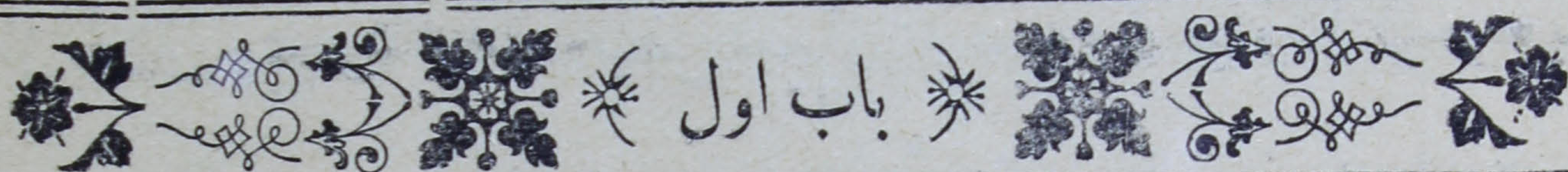
ونفاس مگر انکه غیر مدخوله یا ایستن باشد یاشوهر که اورا طلاق داده
غایب باشد وممکن نباشد اورا اطلاع بحال ان زن اگر چه بعد معلوم
شود که وقت طلاق درحال حیض یانفاس بوده « سیم » انکه در
طهری باشد که دران طهر باو جماع نکرده باشد در غیر طلاق صغیره
ویائسه وزن ابستن واماً زنیکه درسن حیض است ولکن نمي بیند پس
بعد از گذشتن سه ماه ازوطی کردن باو صحیح است طلاق او « چهارم »
تعیین مطلقه پس صحیح نیست طلاق یکي از زنهای خود بدون تعیین
(فصل سیم) درشرائط طلاق وآن دو چیز است « اول » صیغهٔ ان
بلفظ عربي صحیح باینکه مثلا بگوید رُقیةُ طالقٌ وبغیر لفظ طالق
واقع نمیشود « دویم » حضور دو مرد عادل حال طلاق وشنیدن انها
ان را (فصل چهارم) بدانکه طلاق بر دو قسم است « اول » طلاق
باین که طلاق دهنده نمیتواند رجوع کند وآن در پنج مقام است
« اول » طلاق زن یائسه که در غیر قرشیه حاصل میشود بتمام شدن
پنجاه سال هلالی از عمر او ودر قرشیه شصت سال وباشك در آن
ملحق بغیر قرشیه است اگر چه احوط مراعات احتیاط است در آن
« دویم » طلاق صغیره که نه سال او تمام نشده باشد « سیم » طلاق غیر

مدخول بها « چهارم » طلاق زنیکه کراهت داشته باشد از زوج خود
ومالي را بشوهر بدهد در عوض انکه اورا طلاق دهد وآنرا طلاق
خلعي مینامند وهمچنین اکر زوجین هردو ازهم کراهت داشته باشند
وزوجه چیزیرا بزوج دهد درعوض طلاق دادن او که اورا مبارات
میکویند پس دراین دو قسم مادامیکه زن در عدّه خود رجوع نکرده
بر زوج خود درآنچه بعوض طلاق داده جایز نیست که زوج رجوع
باو بنماید بلی اکر زن رجوع بعوض نمود در عدّه رجعیه میشود
« پنجم » طلاق سیم زنیکه سه دفعه اورا طلاق داده است که در
دفعهٔ سیم نمیتواند رجوع کند بان زن قسم دویم طلاق رجعی است
که مادامیکه عدّهٔ او منقضی نشده جایز است باو رجوع کند ومتحقق
میشود رجوع بهرچه دلالت کند بران اکرچه بفعل باشد ومطلقه
رجعیه درحکم زوجه است که ارث میبرد تاعدهٔ او منقضی نشده
وبعد از انقضاء ان دیکر ارث نمیبرد بلی اکر مریضی طلاق داد زوجهٔ
خودرا وبان مرض مرد ان زن ارث میبرد ازاو تایکسال هلالی
بشرط انکه ان زن شوهر نکرده باشد وآن مرض متصل بموت او باشد
وهمچنین مرد ارث میبرد از مطلقهٔ رجعیهٔ خود اکر ان زن درعدّه

بمیرد (فصل پنجم) در عدّه است بدانکه صغیره و یائسه وغیرمدخول
بها عدّه ندارند مکر عدّهٔ وفات وزنیکه حیض می بیند عدّهٔ او سه
طهر است بعد از طلاق ودر طهر اول کفایت میکند یك لحظه بعد
از طلاق و بمجرد دیدن حیض سیم از عدّه بیرون میرود اکر حرّه باشد
وامه عدّه او دو طهر است چنانچه عدّه متمتع بها دو حیض است ودر
این دو اکر خون نمی بیند عدّه انها یکماه ونیم است وعدّه زنیکه آبستن
باشد زائیدن اوست مطلقا اکر چه سقط کند وعدّهٔ وفات چهار
ماه وده روز است مطلقا مکر در ابستن که عدّهٔ او ابعدالاجلین است
ومکر کنیز که دو ماه و پنج روز است مطلقا مکر انکه ابستن باشد
که ابعد الاجلین است نیز و بدانکه حرام است بر کسیکه شوهر او
مرده است زینت نمودن بهرچه زینت محسوب شود از پوشیدن لباس
الوان وسرمه کشیدن وامثال ان در ایام عدّه وجایز نیست از برای
مطلقه رجعیه که از انخانه که در ان بوده در وقت طلاق بیرون
رود وهم چنین بر مرد حرام است بیرون کردن او مکر در بعضی موارد
ومبدء عدّهٔ مطلقه طلاق اوست اکر چه ندانسته باشد ومبدء عدّهٔ
وفات شنیدن اوست وفات زوج خود را



در مهمات احکام معاملاتست ودر آن چند باب است



در احکام خریدن وفروختن ودر آن چند مبحث است (مبحث اول) در آداب تجارت ومستحبات ومکروهات ومحرّمات آن ودر آن چند فصل است (فصل اول) بدانکه تجارت کردن واجب است اکر موقوف علیه اداء واجبی باشد مثل نفقهٔ عیال واجب النفقه بلکه هم چنین است هر گاه اداء دین موقوف بران باشد بنابر احوط وتجارت مستحب انست که اشتغال بان بجهة توسعه روزی بر خود وعیالات باشد یابرای انفاق وتصدق نمودن وزیارت رفتن وامثال ان باشد وآداب ومستحبات ان چند چیزاست « اول » یاد کرفتن مسائل ان بلکه هر کاه نداند صحت وفساد معامله را نمیتواند تصرف کند در عوضیکه میکیرد پس واجب است صحت وفساد را بداند تابتواند تصرف کند « دویم » فرق نکذاردن میان دو خریدار از مسلم در قیمت

« سیم » اقاله کردن با کسیکه از خرید یافروش پشیمان است « چهارم » مسامحه نمودن در معامله « پنجم » انکه دروقت فروش راجح وزن کند ودر خریدن اند کی مرجوح (فصل دویم) در معاملاتیکه مکروه است وعمده انها چند چیزاست « اول » صرافی « دویم » طعام فروشی از کندم وجو وامثال ان « سیم » کفن فروشی « چهارم » قصابي « پنجم » خرید وفروش بامردمان دنی « ششم » معامله باظلمه باانکه ندانی عین اموالیکه از او میکیری حرام است « هفتم » ملك فروشی « هشتم » دخول در معاملهٔ مردم باقصد خریدن « نهم » بیرون رفتن از شهر باستقبال قافله برای معامله کمتر از چهار فرسخ « دهم » قسم راست یاد نمودن درآن « یازدهم » معاملهٔ بین الطلوعین (فصل سیم) در معاملاتیکه حرام است وآن درچند مقام است « اول » خریدن وفروختن عین نجس اکرچه اقوی جواز انتفاعات محللهٔ بانست ولکن متنجس اقوی جواز معاملهٔ بانست برای انتفاعاتی که مشروط بطهارت نباشد بلکه مطلقا درچیزیکه تطهیر ان ممکن باشد « دویم » بیع وشری بمال غصب اما اکر چیزرا بذمه بخرد ودر عوض ان مال غصبی بدهد معامله باطل نیست ولی مشغول ذمه

صاحب مال وبایع هر دو است بلکه اکر از حین خریدن بناء داشته باشد که از مال غصبی اداء مافی الذمه کند صحت معامله هم خالي از اشکال نیست وهمچنین هرکاه بنای دادن عوض نداشته باشد واکر بایع بداند مال غصبی است براو هم حرام است کرفتن بعنوان عوضیت وباید مال را بصاحبش رد کند «سیم» معامله بچیزهائي که مالیت ندارد مثل حشرات ومسوخات وسباع «چهارم» معامله بچیزیکه منفعت مقصوده ان منحصر بحرام است مثل الآت لهو یاانکه قصد متبایعین صرف کردن ان در حرام باشد مثل خریدن انکور برای شراب انداختن «پنجم» معامله بچیزی که در آن غش کرده باشد ومشتری نداند پس اکر معامله بر کلی نموده اند ومغشوش را داده تفاوت مغشوش بادرست بر ذمه اوست باید بدهد واکر معامله برهمان شخص نموده اند بیع نسبت بمقدار غش باطل است اکر از غیر جنس باشد ودر بقیه خیار تبعض صفقه ثابت است وهمچنین است درجانب مشتری اکر پول قلب بدهد «ششم» زیاد نمودن در بین معاملهٔ دونفر هرکاه قصد خریدن نداشته باشد بلکه برای ترغیب مشتری باشد بزیاده «هفتم» معاملهٔ ربوی بدانکه در حدیث است که کناه یك

درهم ربا بزرگتر است از گناه هفتاد زنا با محارم و رباء در معامله انست
که کسی بخرد یا بفروشد جنسیکه مکیل وموزون باشد بهمان جنس
با زیاده اگر چه ان زیاده از غیر آن جنس باشد بلکه اگر چه زیاده
غیر عینی باشد مثل ضمیمه شرط وهم چنین است اگر جنس نقدی را
بهمان جنس همان قدر بخرد یا بفروشد بنسیه بلی اگر در هردو طرف
ضم غیر جنس کنند یا در طرف کمتر ضرر ندارد ودر معدود مثل کردو
وتخم مرغ وچیزهائیکه بذراع یا مشاهده تعیین میشود رباء نیست
ومناط در مکیل وموزون بودن بلد معامله است اگر هر بلدی بطوری
تعیین کنند مثل هندوانه و بادنجان که در بعض بلاد عددیست ودر
بعضی موزونست بلی اگر در اغلب بلاد چیزے موزون باشد ودر
بلدی معدود اقوی اجراء حکم رباء است در آن بلد نیز وفرقی نیست
در تحقق رباء مابین جنس خوب و بد وصحیح ومعیوب وواجد صفتی
وفاقد آن مادامیکه همان جنس محسوب شود مثل برنج صدری وکرده
که هردو یك جنس میباشند ومس شکسته بدرست وطلای ساخته
بنساخته ومسکوك بغیر مسکوك اگر چه درعرف تفاوت قیمت داشته
باشد که حکم رباء در همه جاریست واحوط اجراء حکم رباء است

درصلح که در مقام بیع باشد ودر هر مقامي که دو جنس محسوب باشند
رباء نیست بلی گندم باجو شرعاً در باب رباء معاملی درحکم یك
جنس میباشد ورباء درآن جاری است وبدانکه رباء درچند مقام
حرام نیست بلکه رباء نیست «اول» درمعامله مابین پدر وفرزند
اگرچه دختر باشد لکن احوط اقتصار بر پسر است «دویم» مابین
زن وشوهر «سیم» مابین سید ومملوك «چهارم» مابین مسلم وکافر
حربي درصورتیکه از حربی زیاده بگیرد ورباء دادن باو جایز نیست
بخلاف غیر حربي که مطلقا جایز نیست (مبحث دویم) درعقد بیع
وشری بدانکه فروختن عبارت است ازانکه عیني را تملیك غیر کند
بعوضی وبعد از تعیین مبیع وثمن بایع بمشتري بگوید بعتكَ هذه الدارَ
بالف تومان بلا فاصله مشتری بگوید قبلتُ هکذا یااشتریتُ هکذا
یابایع بگوید ملکتكَ هذا الکتابَ بعشرة دراهم مشتری بگوید تملکتُ
یااشتریت ومعتبر است دران ایجاب از جانب بایع وقبول از طرف
مشتری وباید معنای صیغه انرا بدانند وقصد انشاء تملیك وتملك کنند
بان ومیتواند هرکدام از بایع ومشتری وکیل کنند کسي را دراجراء
عقد بلکه هردو یك نفر را یااحدهما دیگری را وکیل نماید ومباشر

طرفین ایجاب وقبول یك نفر باشد علی الاقوی بلکه اقوی کفایت
عقد غیر عربي است اکر چه بتواند بعربی اداء کند یا کسی را وکیل
نماید بلکه جایز است معاملهٔ بمعاطات که جنس را بقصد تملیك بدهد
وپول را بقصد تملك بکیرد خصوص درانچه یسیر باشد ومفید ملکیت
است علی الاقوی بلی مادامي که هیچکدام تصرف درانچه بانها رسیده
نکرده باشند مي توانند رد کنند ومعامله را رهم بزنند بخلاف انکه اکر
یکي ازانها یاهردو تصرف کرده باشند دران باتلاف یانقل اکر چه
خیار فسخ دران داشته باشد یاتلف شده باشد که درهمهٔ صور معامله
لازم شده (مبحث سیم) درشرایط متبایعین وعوضین وآن چند چیز
است «اول» بالغ بودن بایع ومشتری پس جایز نیست معامله نابالغ
اکر چه ممیز وباذن ولی باشد واکر چیزی را ازنابالغ بعنوان خریدن
کرفت ضامن است وباید بولیّ ان طفل برساند وان پولی که بطفل داده
اکر تلف شد ازکیسهٔ او رفته نمیتواند مطالبه نماید نه ازطفل ونه از
ولیّ او«دویم» عاقل بودن متبایعین «سیم» قصد خریدن وفروختن
«چهارم» راضی بودن بان «پنجم» مالك بودن انچه میخرند
ومیفروشند یعنی مالك معامله کردن بان باشند واین شرط لزوم است

پس اکر مال غیر یرا فضولاً بدون اذن او بلکه یا عدواناً وغصباً خریدند یافروختند لزوم ان معامله موقوف باجازهٔ مالك است اکر اجازه نمود عوض مالش را میکیرد والاّ باطل است وهم چنین است اکر مال اورا بامال خود باهم بفروشد بثمني پس آنمعامله در مال فروشنده لازم است ودر مال غیر موقوف باجازه او پس اکر اجازه نمود که هیچ والاّ نسبت بمال غیر معامله باطل است واماّ خریدار میتواند ان معامله را فسخ کند بخیار تبعض صفقه بشرط انکه کیفیت را ندانسته خریده والاّ نمیتواند مکر انکه بایع راضی بان شود وعلی کل حالٍ مشتری رجوع میکند بر بایع بان قدر از قیمت که در مقابل مال غیر باو داده ودر کیفیت معرفت بمقدار ان تفصیلی است «ششم» انکه هیچ یك از عوضین متعلق حق غیر نباشد والاّ صحیح نیست وموارد متعلق بودن حق غیر بسیار است وعمده انها در چند مقام است «اول» عین مرهونه که ملك راهن ومتعلق حق مرتهن است پس جایز نیست فروش ان از برای راهن مکر باذن مرتهن ونه از برای مرتهن الاّ برای استیفاء دین خود باذن حاکم شرع اکر چه راهن راضی نباشد «دویم» مال وقف که متعلق حق موقوف علیه است

وجایز نیست بیع ان مکر در چند موضع «اول» جائیست که مابین موقوف علیهم بواسطهٔ مال وقف نزاع شدید باشد که مظنهٔ تلف مال یانفس در ابقاء ان باشد «دویم» در صورتیکه عین موقوفهٔ خراب ومضمحل شود که منفعت مقصوده از آن حاصل نشود مکر حصیر کهنهٔ مسجد که جایزاست بفروشند و پول انرا صرف در اقرب بغرض واقف نمایند درهمان مسجد بر فرض امکان وموارد دیکر نیز هست «سیم» بیع اُم ولد از آقای خود در صورتیکه انعقاد ان ولد در ملك او باشد وجایز نیست از برای مالك فروش ان کنیز مادامیکه ان ولد نمرده است الاّ در چند جا که در محل خود ذکر شده ومقامات دیکر نیز هست که در کتب مفصله مسطوراست «هفتم» انکه مبیع عین باشد نه منفعت واماّ در ثمن پس کافیست منفعت بودن «هشتم» انکه عوضین معلوم باشند بکیل یاوزن یاذرع یاعدد وکافي نیست وزن وکیل ان بعیار غیر معلوم چنانچه جزافاً هم کافی نیست مکر در چیزهائیکه بمشاهده رفع جهالت ان میشود ومناط در هر بلدی رفع جهالت هر جنسی است بمتعارف ان بلد «نهم» قدرت بر تسلیم مبیع یاثمن پس فروش غلام کریخته صحیح نیست مکر باضمیمه که صحیح است اکرچه آنغلام

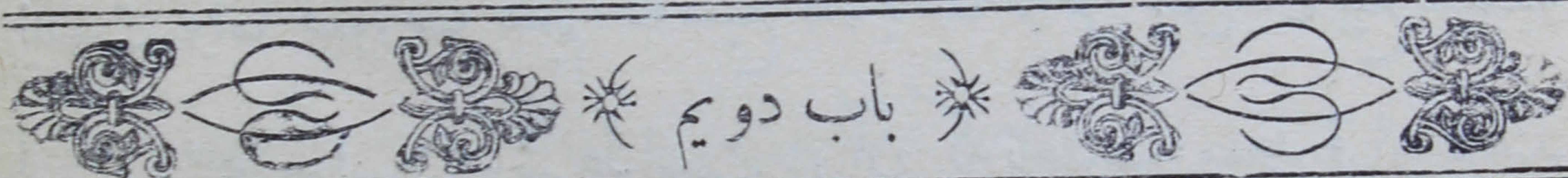
بدست او نیاید (مبحث چهارم) در خیارات است وآن چند قسم است « اول » خیار مجلس که مادامیکه متبایعین از هم متفرق وجدا نشده باشند میتوانند معامله را بر هم زنند و بعد از جدا شدن بیع لازم میشود « دویم » خیار حیوانست تاسه روز برای مشتری نه بایع مگر انکه ثمن هم حیوان باشد وفرق نیست دراقسام حیوان اگر چه غلام و کنیز هم باشد « سیم » خیار شرط برای هر که شرط قرار دادند تامدتي که معین نمودند چه بایع چه مشتری یاهردو چه اجنبي وفرق نیست مابین شرط ردّ مثل ثمن تامدت معینه وغیران از شروطیکه خلاف مقتضای عقد وکتاب وسنت نباشد پس بدانکه جایز است شرط کردن درضمن العقد بهر شرطی مثل خیاطة ثوب معین یاقرض مقداری باو ولازم است وفاء بان شرط بر فرض قدرت والاّ کسیکه از برای او شرط شده مختار بر فسخ آنمعامله خواهد بود وهمچنین جایز است درضمن العقد شرط کند که فلان کتاب مال او باشد وانرا شرط نتیجه گویند « چهارم » خیار غبن از برای مغبون باجهل بان غبن دروقت معامله « پنجم » خیار تاخیر دادن ثمن یامثمن تاسه روز در چیزهائیکه بماندن یك روز فاسد نمیشود ودر آنچه فاسد میشود تایك

روز بکذرد اکر نیامد مالك مختار بر فسخ معامله است اکر شرط تاخیر نکرده باشد « ششم » خیار رؤیت وآن چنانست که جنس معینی را درست ندیده باو صافی بخرد اکر دار آی آن اوصاف نباشد مشتری بعد از دیدن ان مختار بر فسخ است واکر بهتر درامد فروشنده خیار دارد « هفتم » خیار عیب است اکرچه بعد از عقد وقبل از قبض حادث شده باشد ومشتری مختار است بر فسخ ان معامله یا امضاء ان یا کرفتن تفاوت مابین صحیح ومعیب وهم چنین بایع مختار است اکر ثمن معیوب درآید واین خیار ساقط میشود بچند چیز « اول » علم مشتری بان عیب در وقت معامله « دویم » انکه بعد از اطلاع بران عیب مشتری راضی بان شود « سیم » انکه خیار عیب را ساقط کرده باشد « چهارم » انکه فروشنده تبرّی از عیوب ان کند بانکه بفروشد باوجود عیب معین یاهر عیبی که دارد بلی اکر تبرّی از عیب معینی بنماید خیار عیب دیکر ساقط نمیشود « پنجم » تصرف کردن مشتری دران چه قبل از علم بعیب یابعد ازان که مسقط ردّ است امّا میتواند ارش بکیرد وخیار عیب فوری است وحضور بایع شرط صحت فسخ نیست « هشتم » خیار تدلیس است وان چنانست که فروشنده

یاخرنده در مال خود کاری کند که انرا بهتر بنمایاند و بعد از علم بان میتواند فسخ کند یا امضاء نماید بدون ارش « نهم » خیار شرکت است وان چنانست که کسی جنسی بخرد ومعلوم شود که قدری ازان مال غیر بوده وآن غیر امضاء آن معامله را نکند که دراین صورت باان غیر دران مال شریك است پس مشتری مخیراست مابین فسخ یا کرفتن انچه از ثمن که بازاء مال غیر باو داده وآنرا خیار تبعض صفقه هم میکویند « دهم » خیار تعذر تسلیم مثل غلامیکه کریخته باشد بعد از فروختن وقبل از رسیدن ان بمشتری پس مشتری مختار برفسخ است (مبحث پنجم) در بیع صرف است ومراد ازان بیع طلا بطلا یانقره بنقره یاطلا بنقره یانقره بطلا است بدانکه شرط است درصحت آن قبض درهمان مجلس واحکام رباء اکر طلا بطلا یانقره بنقره باشد در آن جاریست بلي فروختن طلا بنقره یانقره بطلا بازیادتی مانعي ندارد پس اکر درهمان مجلس بعضی ازانرا قبض کرد وبعضی نزداو ماند واز هم جدا شدند بیع در آن قدری که داده صحیح ودر آن قدری که نه داده باطل میشود وخیار تبعض صفقه ازبرای انکه تمام ان باو نرسیده ثابتست وفرقی نیست در ثبوت احکام بیع صرف مابین انکه

عوضین هر دو مسکوك باشند یا یکی از ان دو مسکوك باشد یا هیچ کدام
مسکوك نباشد واقوی عدم جواز فروختن خاك نقره است که از
معدن آن بیرون می آورند بنقرهٔ خالص بلی جایز است بطلا یا غیر آن
وهم چنین خاك طلا بطلا جایز نیست بلی جایز است بنقره یا غیر آن
(مبحث ششم) در نقد ونسیه وسلف است بدانکه مبیع وثمن یا هر دو
در معامله نقد است یا هیچکدام نقد نیست یا مبیع نقد است نه ثمن یا ثمن
نقد است نه مبیع پس اشکالی در صحت صورت اولی و بطلان ثانیه
نیست واماّ صورت سیم که مبیع نقد باشد نه ثمن پس آن بیع بنسیه
است وصحیح است وشرط است در آن که تامدت معین قرار دهند
مثلا تا یك سال هلالی و بعد از انقضاء مدت واجب است بر مشتری
ثمن را فوراً ببایع بدهد وتا مدت ان بسر نیامده باشد بایع مستحق مطالبه
ان نخواهد بود بلی اکر مشتری مرد ان دین معجل میشود ومیتواند
مطالبه انرا بنماید از ورثه اکر چه مدت منقضی نشده باشد واکر
جنسی را بتردید بفروشد مثلا بکوید فروختم آنرا تبو نقداً بیك تومان
یانسیةً بدو تومان این معامله باطل است بلی تردید در مقاوله قبل از
معامله ضرر ندارد واماّ صورت چهارم که ثمن نقد است نه مبیع پس

آنرا سلف میکویند ودران نیز معتبر است تعیین مدت که بفروشد ده منّ کندم را مثلاً که یك سال دیکر بدهد بده قران نقد وهم چنین معتبر است معین نمودن ان جنس را باوصافی که تفاوت میکند قیمت بتفاوت ان واحوط بلکه اقوی اعتبار تعیین موضع تسلیم است مکر انکه منصرف شود بموضع عقد یاجای دیکر وهم چنین معتبر است ان جنس در وقت حلول مدت ممکن الاداء باشد وجایز نیست مشتری قبل از انقضاء مدت ان جنس را که بسلف خریده بغیری بفروشد



باب دویم

در قرض است بدانکه قرض دادن ثواب بسیار دارد ودر بعض اخبار است که ثواب قرض دادن دو برابر صدقه دادن است وصیغهٔ ان اقرضتكَ وامثال ان است که دلالت کند بر آن وجایز است قرض بدون صیغه وعلی کل حال قرض اکر چه از عقود لازمه است باشرائط ان ولی مقرض هر وقت بخواهد مطالبه کند می تواند وقرض کیرنده هر وقت داد واجب است بر قرض دهنده قبول ان واکر شرط کند بر مقرض که چیزی زیادتر باو بدهد رباء وحرام است اکر چه

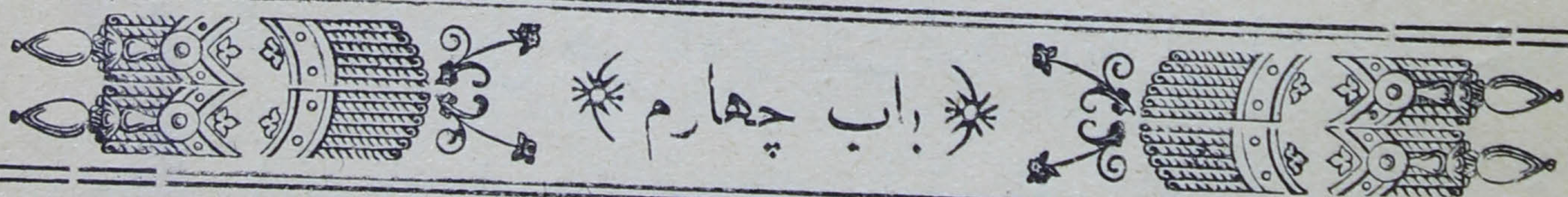
ان زیاده از غیر جنس دین باشد بلکه اگرچه ان زیاده شرطی یاوصفی باشد وجایز نیست برقرض گیرنده آنمالیرا که باشرط زیادتی قرض کرده بگیرد واگر گرفت ضامن است باید بصاحبش رد کند واگر تلف شد مثل انرا هرگاه مثلی باشد یاقیمت انرا اگر قیمی باشد باید بدهد بلی زیاده را درضمن العقد شرط نکنند ولی اگر قرض گیرنده برسبیل تبرع و بخشش چیزی زیاده بقرض بدهد ضرر ندارد ودر حرمت رباء در قرض شرط نیست که ان جنسی را که قرض میدهد مکیل وموزون باشد بلکه رباء در معدود نیز جاریست واگر درضمن العقد شرط مدت کنند اقوی وجوب وفاء بان شرط است وجایز نیست قبل ازانقضاء مدت مطالبه کند ازاو و بعد ازانقضاء میتواند مطالبه کند مگر انکه مدیون قدرت براداء ان نداشته باشد بانکه چیزی نداشته باشد که بفروشد بغیر ازخانه که محل سکنای اوست واسب سواری و کنیز وغلام بااحتیاج بانها وامثال ان که در این صورت مطالبه کردن جایز نیست بلکه باید صبر کند تامدیون قادر براداء دین شود واگر کسی پولی یاچیزی دیگر بکسی قرض داد وقیمت سوقیهٔ ان کم شد مقترض همان قدریرا که قرض کرده بدهد کافی است

ومعتبر است دران چيزيكه قرض ميدهد تعيين مقدار ان وتخمين كفايت نميكند

باب سيم

در رهن وان عبارت است از كرو كذاردن مالي را نزد كسيكه از او طلب كار است بعنوان وثيقه واطمينان او اكر طلب اورا نداد از انمال استيفاء نمايد وكرو دهنده را راهن وكرو كيرنده را مرتهن ميكويند وان مال را عين مرهونه ومعتبر است در رهن ايجاب وقبول بهر لفظي كه بران دلالت كند ومعتبر است در راهن ومرتهن بلوغ وعقل ودر راهن جواز تصرف دران مال ودر عين مرهونه انكه عيني باشد كه فروش ان صحيح باشد ودر دين انكه ثابت در ذمهٔ راهن باشد چه عين باشد چه منفعت واكر رهن كذارد مال ديكريرا موقوف باجازهٔ اوست وعين مرهونه ومنافع ان مال مالك انست ولكن جايز نيست از براي او نقل ان عين بديكري مكر باذن مرتهن چنانچه جايز نيست از براي مرتهن تصرف دران مكر باذن راهن پس اكر يكي از انها دران تصرف نمود بدون اذن ديكري موقوف براجازهٔ اوست واكر مرتهن

انرا باذن راهن فروخت ثمن ان نیز رهن است بشرط انکه باین قید
فروخته باشد که ثمن ان رهن باشد پس احکام رهن در آن ثمن جاری
است وهر وقتی که جایز باشد از برای مرتهن مطالبهٔ دین بعد از
مطالبه وندادن او جایز است عین مرهونه را بفروشد واستیفاء طلب
خود را از آن بنماید اکرچه عین مرهونه از مستثنیات دین باشد و باید
با امکان باذن حاکم شرع باشد واکر قیمت عین زائد از طلب او باشد
تتمه را براهن بدهد واکر دیون دیکری هم داشته باشد ومفلس شده
ومالش وفاء بدیون او نمیکند سائر غرماء بامرتهن شریك نخواهند بود
درمقدار طلب او بلی سائر غرماء در آن تتمه باهم شریکند واکر مرتهن
طلب دیکری هم از راهن داشته باشد غیر از آن دینی که انمال را رهن
ان کذارده حال اوحال سائر غرماء است در آن



درحجر است وآن عبارت است از ممنوع بودن کسی از تصرف درمال
خود بدانکه اسباب حجر چند چیز است «اول» بالغ نبودن که مانع
از تصرف اوست درمال خود وشناخته میشود بلوغ به بیرون امدن منی

یا روئیدن موی خشن بر عانهٔ او یا کذشتن پانزده سال هلالي تمام از عمر پسر و نه سال تمام از عمر دختر « دویم » دیوانه بودن تا کامل شود عقل او و کسیکه بعض اوقات دیوانه میشود حال دیوانکي ممنوع از تصرف است بخلاف حال افاقهٔ وملحق میشود باو در حکم سفیه واو کسی است که صرف میکند مال خود را در غیر اغراض عقلائیه « سیم » بنده بودن اکر قائل شویم بمالك شدن او که صحیح نیست تصرف در مالش مکر باذن مولی « چهارم » مفلس بودن که ممنوع است از تصرف در اموال خود بچند شرط « اول » ثبوت دین او نزد حاکم شرع « دویم » رسیدن وقت ان اکر دین او موٌجل باشد « سیم » انکه مالش کمتر از دین باشد « چهارم » مطالبهٔ طلبکاران واماّ مریض پس اقوی صحت تصرفات اوست در مال خود اکر چه در زائد از ثلث مالش باشد بلی هر کاه وصیت نمود بزائد از ثلث مال خود در مقدار زائد نافذ نیست مکر بامضاء ورثه وهم چنین است وصیت غیر مریض پس اکر بعضي امضاء کردند وبعضی ردّ نمودند بمقدار سهم ان بعض که امضاء نموده اند از آن زیاده نافذ است نه غیر آن

(باب پنجم)

در ضمان و کفاله است وضمان عبارتست از تعهد نمودن و بذمه کرفتن طلب کسی را از دیکری ومتعهد را ضامن وطلبکار را مضمون له ومدیون را مضمون عنه کویند ومعتبر است در ضمان رضای ضامن ومضمون له اکرچه ضامن مال دار نباشد باعلم مضمون له بان والاّ جایز است از برای او فسخ نماید ضمان را بدانکه بضمان ذمهٔ مضمون عنه بریٔ میشود ازآن دین وذمهٔ ضامن مشغول میشود وضامن باید اداء دین نماید پس اکر ضمان بخواهش مضمون عنه بوده ضامن آنچه‌را بمضمون له داده ازاو میکیرد والاّ مستحق نخواهد بود وصحیح است ضمان تامدت معینه باینکه دینرا در ذمهٔ خود بکیرد که یکسال دیکر مثلاً اداء نماید اکرچه دین مدت نداشته باشد وآنچه ذکر شد در صورتی است که ضامن مال شود اماّ اکر ضامن نفس مدیون شود پس انرا کفاله کویند که هروقت طلبکار مدیونرا بخواهد کفیل باید اورا تسلیم نماید چنانچه اکر کسي مدیوني را از دست طلبکارش قهراً رهانید درحکم کفیل میباشد وذمهٔ کفیل بریٔ میشود بیکي از چند چیز

«اول» بتسلیم نمودن مدیون «دویم» بری شدن ذمهٔ مدیون از دین بباداء ان یاباداء کفیل یاباابراء دائن «سیم» بمردن مدیون «چهارم» باابراء مکفول له کفیل را از کفالة چنانچه در ضمان نیز ذمهٔ ضامن بری میشود باداء او یامضمون عنه یاباابراء دائن ذمهٔ اورا یاضمان اورا

(باب ششم)

در حواله وآن عبارتست از منتقل شدن مالی از ذمهٔ کسی بذمهٔ دیکری مثل انکه زید مدیون عمرو باشد پس زید عمرورا حوالهٔ بکر کند که طلب خودرا ازاو بکیرد پس زیدرا محیل وعمرورا محتال وبکررا محال علیه میکویند وذمهٔ زید که مشغول بود برای عمرو فارغ میشود ازانمال ونقل میشود بذمهٔ بکر بشرط انکه ذمهٔ بکر مشغول باشد برای زید بمثل ان مال پس باید بکر که محال علیه است انمال را بعمرو که محتال است بدهد وشرط است رضای محیل ومحتال اما رضای محال علیه پس ان نیز شرط است درصورتیکه مدیون محیل نباشد بانچه براو حواله شده است واکر مدیون باشد بان پس دراعتبار رضای او اشکال است واحوط اعتبار انست واکر مدیون محیل باشد

لکن بغیر جنس آنچه حواله کرده است در این صورت نیز بلا اشکال رضای او معتبر است و باید ذمهٔ محیل مشغول باشد برای محتال واما اکر ذمه محیل مشغول نباشد برای محتال وحواله کند بمحال علیه که مالي را باو بدهد پس حواله مصطلحه نیست بلکه توکیل است

باب هفتم

در اجاره است ودر آن معتبر است چند چیز «اول» عقد که موُجر بکوید آجرتكَ هذه الدارَ الی سنةٍ بخمسین قراناً ومستأجر بکوید قبلتُ هکذا وامثال ان از چیزهائیکه دلالت کند بر تملیك منفعت عین در زمان معیني بعوض معلوم وجایز است بلفظ غیر عربي ومباشرت یك نفر از جانب هر دو وهم چنین جایز است معاطات در آن چنانچه در بیع کفته شد وعقد اجاره از عقود لازمه است ودر معاطات جایز است مکر بعد از تصرف احدهما «دویم» تعیین عیني را که باجاره میدهد اکر چه بکسر مشاع باشد مثل نصف وثلث وامثال ان «سیم» تعیین مدت بطوریکه مضبوط باشد پس اجاره در مدت غیر معین صحیح نیست که بکوید خانه را اجاره دادم هر ماهي بیك تومان

مثلاً «چهارم» تعيين مال الاجاره از جنس وقدر وزمان اداء واكر زمان اداء را معين نكرده بايد نقد بدهد وباطل نميشود اجاره بمردن مؤجر يامستأجر وبفروش ان عين وجايزاست كسي اجير غير شود وتمام منافع او ملك مستأجر ميشود چنانچه جايزاست اجير غير شود براى عمل معيني

باب هشتم

در مضاربه بدانكه مضاربه انستكه كسى قدر معين از پول طلا يانقره خود را بكسى دهد كه بان تجارت كند وشرط كند براو كه ربح ان مابين هر دو باشد بنسبت معينه بروجه اشاعه مثل تنصيف ياتثليث پس مالك را مضارب وآن ديكرى را عامل ميكويند واماً اكر شرط كنند كه تمام ربح مال از مالك باشد پس انرا بضاعت كويند وهمچنين اكر شرطى نكنند پس در اين دو صورت تمام ربح از مالك است وعامل مستحق اجرت المثل است واماً اكر شرط كنند كه تمام ربح از براى عامل باشد پس اكر بدادن آن پول قصد قرض دادن كرده صحيح است والاّ باطل است چنانچه اكر جنسى غير از پول طلا يانقره باو بدهد

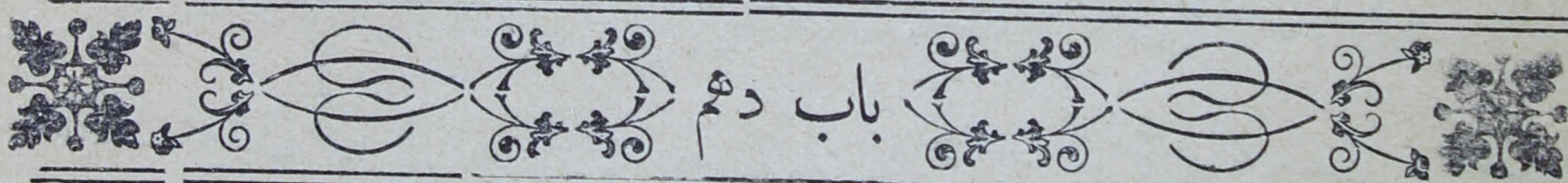
یاانکه ربح را بغیر نسبت مشاعه قرار دهد مثل انکه بکوید ده تومان ربح ازبرای عامل وبقیه ازمالك یابعکس مضاربه نخواهد بود بلکه قرار داد انها باطل وتمام ربح دراین صور ازبرای مالك است وعامل مستحق اجرة المثل عمل خود میباشد واکر مالك برعامل شرط کند تجارت مخصوصی را برعامل معین است که وفاء بشرط او کند واکر تخلف نمود فضولیست بااجازهٔ مالك صحیح وبدون ان باطل وبرهردو تقدیرنه مستحق ربح است ونه اجرة المثل الاّ برضای مالك وعامل مضارب امین است پس اکرمال مالك بدون تعدی وتفریط در دست او تلف شود ضامن نیست

باب نهم

در شرکت است بدانکه شرکت درابدان باطل است مثلاً چند نفر دلاّك ونحوان باهم قرار دهند که انچه کسب کردند برروی هم بریزند وقسمت کنند وهم چنین شرکت وجوه باطل است باینکه دونفر بي چیز که آبرو داشته باشند باهم قرار دهند که هریك هرچه بخرند بنسیه وبفروشند دران شریك باشند ومنفعت را باهم قسمت کنند وهم چنین

باطل است شرکت مفاوضه باینکه باهم قرار دهند که هریك بهر
وجه مالی را مالك شوند شریك باشند امّا ماعدای اینها از شرکت
دراموال صحیح است وسبب شرکت چهار چیز است «اول» انکه
بمعامله حاصلشود مثل عامل مضارب که درربح بامالك شریکند
یاانکه دو نفر هر کدام یکتومان میدهند ویك خروار گندم مثلاً
میخرند یاخانه اجاره میکنند «دویم» انکه بارث مالی بانها منتقل شود
«سیم» بممزوج شدن مال احدهما بمال دیکری که ممکن نباشد ازهم
جدا کنند «چهارم» شرکت عقدیست باینکه دو نفر هریك
مقداری ازمال بیاورند وبروی هم ریخته قرار دهند که بان معامله
کنند ودرربح شریك باشند واین محتاج است بایجاب وقبول قولی
یافعلی وقرار شرکت درربح بنحویست که باهم قرار دهند وبااطلاق
بنسبت مالین است چنانچه تلف وخسارت نیز بنسبت مالین است
ودرتمام صور جایز نیست ازبرای یکي ازان دو تصرف کند درانمال
مکر باذن دیکری واکر هردو راضی ببقاء شرکتند فبها واکر یك کدام
ازانها بان راضي نباشد دیکریرا جبر میکنند بقسمت وطریق قسمت
نمودن انمال بیکي ازدو طریق است «اول» انکه همان مالرا تنصیف

کنند یا تثلیث و نحوان بر حسب شرکت انها در آنقدار و قرعه میزنند هر قسمتی باسم هر کدام در آمد مختص باو میشود واین طریق قسمت در صورتی است که قسمت کردن آنمال باعث نقص قیمت ان نشود بطوریکه ضرر وارد آید والاّ نمیتواند احدهما جبر کند دیگری را باین قسمت بلی تراضی مانعی ندارد « طریق دویم » انستکه ان مالرا باهم بفروشند و قیمت انرا باهم قسمت کنند بطریق سابق و شریك امین است که ضامن نیست هر کاه آنچه در دست اوست تلف شود بدون تعدّی



در وکالت است وآن عبارتست از نائب کردانیدن غیر یرا در تصرفی از مال یا حق یا اجراء عقد وامثال ان وجایز نیست برای وکیل تصرف کند بغیر انچه موکل معین کرده والاّ فضولیست واکر اورا وکیل مطلق کند باید وکیل اقتصار کند بر آنچه مصلحت موکل را میداند ووکیل امین است پس اکر بدون تعدی وتفریط مال موکل در دست او تلف شود ضامن نیست ووکالت عقدیست جایز از طرفین که هر کدام میتوانند آنرا فسخ کنند وشرط نیست که دیگر یرا اعلام کنند

بر فسخ خود پس هرگاه وکیل فسخ نمود دیگر جایز نیست در انمال تصرف نماید مگر با علم برضای موکل واگر موکل فسخ نماید وو کیل قبل از اطلاع بر فسخ او تصرفی نموده در انمال صحیح وممضی است ومحتاج باجازهٔ موکل نیست

باب یازدهم

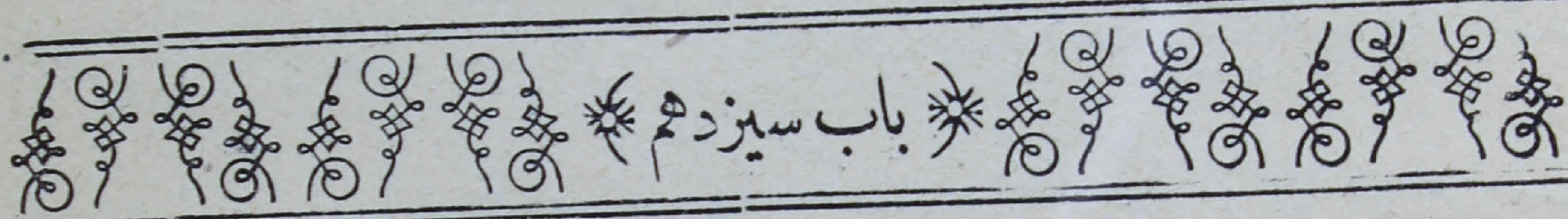
در ودیعه وعاریه است ودر آن دو فصل است (فصل اول) در ودیعه است وآن عبارت است از انکه کسی چیزیرا بکسی امانت دهد برای حفظ نمودن ان وآن عقدیست جایز ومادامیکه نزد اوست واجب است براو حفظ ان برحسب عادت واو امین است و با تلف شدن بدون تعدی ضامن نیست واگر مالك معین کند براو که ان را حفظ کند درجای معیني متعین است واگر تخلف کند وتلف شود ضامن است مگر انکه خوف تلف ان را در انجا داشته باشد و برحسب عادت مصلحت حفظ ان تغییر مکان ان باشد واگر مودع مرد واجب است بر مستودع فوراً ان امانت را بورثه او برساند (فصل دويم) در عاریه است وان عبارتست از دادن مالی را بکسی که ازان منتفع شود

به پوشیدن یا سکنی وامثال ان واکر بهمان تصرف معین قیمت ان کم شود یا در دست او تلف شود ضامن نیست مکر انکه شرط ضمان کرده باشند یا عاریه ذهب وفضه باشند وباید عاریه دهنده جایز التصرف باشد پس اکر غاصب عین مغصوبه را بعاریه بدهد ودر دست او ناقص القیمه یا تلف شود هردو ضامن میباشند اکرچه جاهل باشد بغصبیت آن وباید غرامت آنرا بکشند واکر یکی ازان دو غرامت کشید وبمالکش رسانید از دیکری ساقط میشود وبرفرض غرامت کشیدن مستعیر اکر وقت تصرف جاهل بغصبیت ان بوده رجوع میکند بان بر غاصب معیر وازاو میکیرد

باب دوازدهم

در غصب وآن استیلاء بر مال یا متعلق حق غیر است بدون رضای او وان حرام است وبراو واجب است فوراً بصاحبش برساند بلکه اکر انمال بتصرف هرکس رسیده باشد همه ضامن میباشند واکر تلف شد برهمه واجب است که از عهده ان بیرون آیند وکذشت که اکر بعضی ازانها جاهل بغصبیت بودند وغرامت کشیدند رجوع میکنند بر

غاصب اول وقرار ضمان بر اوسپت لیس که اکر ان مثلي است از قبیل کندم وجو وامثال ان مثل انرا واکر قیمی است قیمت یوم الاداء آنرا باید بدهد واکر در زمین غصبی زراعت نمود حاصل ان از زارع واجرة المثل زمین از برای مالك بر ذمهٔ زارع است



باب سیزدهم

در صلح است بدانکه صلح عبارت است از سازش مابین دو نفر چه برای رفع نزاع وچه صلح در مقام بیع یا اجاره یا هبه یا ابراء وان عقدیست لازم ومستقل که فائده مذکورات را دارد ویکي از آن دو نفر را مصالح ودیکری را مصالح له کویند وان چیزیکه نقل میشود مصالح عنه میکویند اکر چه دعوی یا حقی باشد وان مالی که بان صلح میکنند مصالح به ومال المصالحه میکویند وبعد از تعیین همهٔ مذکورات مصالح بمصالح له میکوید صالحتك عمّا ذکر بما ذکر ومصالح له قبول میکند وصیغه ان بغیر عربی نیز صحیح است واکر خیاری برای احدهما یا هردو یا ثالثی قرار دهند جایز است والّا لازم است واکر کسی ادعائي بر کسی داشته باشد واو منکر باشد جایز است که

مدعی به خود را صلح کند بمنکر بمبلغي واو هم قبول کند واین قبول
کردن اقرار باستحقاق مدعی نمیشود واین مصالحه رفع نزاع دنیا را
میکند اماّ اکر حقي ازیکي در ذمهٔ دیکری باشد میان خود وخدا
مشغول ذمهٔ او خواهد بود ودر آخرت ازاو مؤاخذه خواهد شد مثل
انکه ده تومان زید ادعاء میکرد وبه پنج تومان مصالحه نمودند ودر
واقع ده تومان ازاو طلب داشت پنج تومان دیکر بر ذمهٔ او میماند
چنانچه اکر زید هیچ طلب نداشت وادعای دروغ نمود آن پنج تومان
که کرفته است مشغول ذمه است بلي اکر هردو باطناً ازیکدیکر راضي
شوند مواخذهٔ اخرویه هم نخواهند داشت وهم چنین اکر قدر طلب
زید معلوم نباشد واماّ مدعی علیه میداند اکر مصالحه کنند ودر باطن
زید انچه استحقاق دارد بکذرد ضرر ندارد والاّ بقیه را درآخرت
مواخذاست وخیار عیب وغبن درصلح جاریست چنانچه دربیع
ذکر شد وجایزاست صلح منفعت بعین یابمنفعت وعین بعین یابمنفعت
وحکم بیع صرف درصلح نقدین جاری نیست وحکم رباء درآن
جاریست پس اکر صلح کند صد تومان را بنود تومان جایز نیست
مکر باضمیمهٔ درجانب نود تومان بغیر جنس

باب چهاردهم

در هبه است وآن عبارت است از بخشیدن مال خود را بدیگری بعوض معینی یابدون عوض ومعتبر است در آن ایجاب وقبول بهر لفظی که بر آن دلالت کند وکافی است در آن فعل که بدهد باو بقصد بخشیدن واو بگیرد ومعتبر است در آن قبض دادن که تا ندهد مال باو منتقل نشده بلی اگر طلبکار طلب خود را بمدیون ببخشد محتاج بقبض نیست ولی از عنوان هبه خارج است وابراء است وهبه عقد جایز است که میتواند پس بگیرد مگر در چند مقام که لازم است «اول» انکه موهوب له از ارحام واهب باشد «دویم» انکه موهوب له در عین موهوبه تصرفی کرده باشد باتلاف یابنقل وامثال ان یاتلف شده باشد نزداو «سیم» انکه هبهٔ معوضه باشد که بدون رضای موهوب له رجوع نمیتواند کرد

منهج سیم

در بعض مهمات احکام است ودر آن چند مطلب است (مطلب اول)

در وقف است وآن عبارت است از حبس نمردن عین وتسبیل منفعت
ان ودرآن دو فصل است (فصل اول) در شرایط وقف وواقف
وموقوف علیه وعین موقوفه بدانکه شرائط صحت وقف چند چیز است
« اول » عقد بکفتن وقفت وسبلت هذا المال ونحوان باقبول موقوف
علیه یاوکیل یاولی او در اوقاف خاصه ودر وقف بر جهات ومصالح
عامه ونحو اینها مثل وقف بر فقراء اعتبار قبول محل تأمل است هرچند
احوط است « دویم » قصد قربت نمودن در آن بنابر احوط لکن اعتبار
ان محل اشکال است ووقف کافر صحیح است بنابر اقوی « سیم »
دوام پس وقف منقطع الاول مثل انکه از سال دیکر وقف کند
یامنقطع الوسط مثل انکه سال اینده را بیرون کند از وقف یامنقطع
الاخر که از حال الی یك سال وقف کند صحیح نیست « چهارم »
قبض دادن عین موقوفه را بتصرف موقوف علیه یاوکیل یاولی او بلی
اکر وقف کند بر اولاد صغار خود محتاج بقبض نیست وحاصل
میشود قبض مسجد بیك نماز دران واماّ شرایط واقف پس بلوغ وعقل
وجواز تصرف در اموال است واماّ شرایط موقوف علیه پس چند چیز است
« اول » موجود بودن در ابتداء وقف پس وقف بر معدوم صحیح نیست

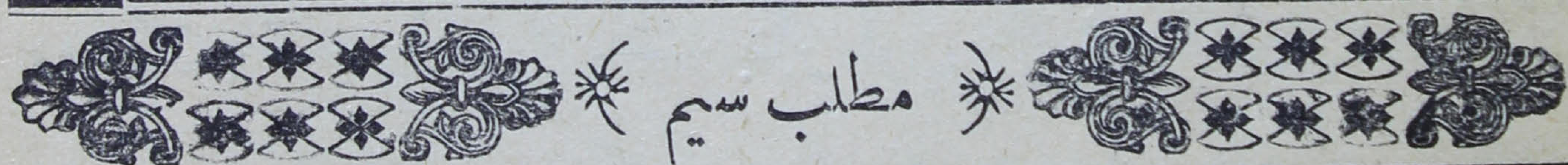
بلي بتبع موجود صحیح است مثل انکه وقف کند بر اولاد خود و بعد از ایشان بر اولاد انها نسلاً بعد نسل که طبقهٔ لاحقه بالفعل موجود نباشند «دویم» معین بودن موقوف علیه پس وقف بر مجهول صحیح نیست ووقف بر عناوین عامه مثل فقراء ومؤمنین وطلاب علوم دین جایز است چنانکه وقف بر جهات نیز صحیح است مثل وقف بر مشاهد مشرفه ومدارس ومساجد وقناطر ومقابر بلکه وقف بر مصالح عامه نیز جایز است ومتولی ان تابع قرار داد واقف است و باعدم تعیین متولی در اوقاف عامه حاکم شرع جامع الشرایط متولی است وجایز نیست از برای احدی بدون اذن متولی تصرف در آن بلی انتفاع موقوف علیهم در جمله از اوقاف عامه محتاج باذن نیست چنانچه در اوقاف خاصه بلا متولی محتاج باذن حاکم نیست «سیم» انکه موقوف علیه باید غیر واقف باشد پس وقف بر نفس صحیح نیست بلی اکر وقف کند بر عنوان فقراء و بعد خودش فقیر شود حال او حال سائر فقراء است واز شرائط عین موقوفه انکه بتوان از آن منتفع شد بابقاء عین آن پس وقف ماکولات ومشروبات که انتفاع از انها متوقف بر افناء ان است صحیح نیست وهم چنین وقف نقدین ونحوان که انتفاع بان

متوقف بر نقل واخراج از ملك است صحيح نيست بلى اكر نقدين را
وقف كند براى زينت ونحوان صحيح است (فصل دويم) دراحكام
وقف است بدانكه بعد از تحقق شرائط عين موقوفه بوقف كردن از
ملك واقف خارج ومنتقل ميشود بموقوف عليه حتى در وقف بر عناوين
عامه بلكه حتى وقف بر جهات عَلَى الاقوى ولى اختيار ان در وقف بر
عناوين ياجهات بامتولى خاص ميباشد اكر معين نموده والاّ باولى عام
كه حاكم شرع است ميباشد وجايز نيست عين موقوفه را بفروشند
مكر در بعض مقامات كه دو سه مورد ان در باب بيع كذشت چنانچه
جايز نيست هبه كنند انرا وارث برده نميشود واماّ اجارهٔ ان صحيح
است واكر اجاره داد موقوف عليه عين موقوفه را تازمان معيني ودر
بين مدت مرد اجاره نسبت بزمان بعد از موت او باطل ميشود واكر
مستأجر مال الاجاره را باو داده بقدر نسبت بقيه مدت بزمان كذشته
از تركهٔ او ميكيرد بلى بموت متولى كه مالك معين نموده يامتولي شرعي
كه اجاره داده باطل نميشود ومسجد ومدرسه وامثال ان بخراب شدن
از وقف بودن بيرون نميرود

(مطلب دويم)

در وصيت است وآن عبارت است از تمليك عيني يامنفعتي بكسى بعد از مردن خود ودر آن دو فصل است (فصل اول) در شرايط وصيت وموصي وموصى له وموصى به بدانكه معتبر است در وصيت ايجاب از موصي هر لفظى كه دلالت كند بران وقبول موصى له اكر چه بعد از زماني باشد بلكه اكرچه بعد ازموت موصي باشد ومنتقل نميشود مال باو مكر بعد از قبول وموت موصى ووصيت عقديست جايز وبفسخ باطل ميشود وكافى است در فسخ ان عدول موصي ازان پس اكر دو مرتبه وصيت كند دويمى معتبر است هرچند ملتفت وصيت اولى نباشد وهم چنين بفروختن عين موصى بها باطل ميشود ومعتبر است در موصى له انكه وقت وصيت موجود باشد اكر چه حمل باشد پس اكر سقط شد وصيت باطل ميشود واكر زنده بدنيا امد ومرد بورثه او منتقل ميشود ومعتبر است در موصى به انكه ماليت داشته باشد وزائد از ثلث مال موصي نباشد واكر زائد باشد موقوف بامضاء ورثه موصي خواهد بود وجايز است كه عين معيني را كه از ثلث مال بيشتر نيست

وصيت كند براى كسى يابراى عنوانى مثل فقراء وامثال ان پس اكر وصي مخصوصى معين نموده كه اموالرا بفقراء ونحوان بدهد فبها والا حاكم شرع ولىّ ايشان است (فصل دويم) بدانكه اكر كسى دينى ياحقى ياواجبي برعهدهٔ اوست واجب است اداء نمايد واكر نكرد واجب است وصيت كند باداء آن چه واجبات ماليه مثل خمس وزكاة ومظالم عباد وچه بدنيه مثل صوم وصلوة وچه مركب از هر دو مثل حج وامثال آن ومستحب است وصيت كردن بمستحبات از قبيل صلهٔ ارحام وصدقات وبناء مدارس وزيارات ائمه انام عليهم الصلوة والسلام وامثال ان



مطلب سيم

در احكام ميراث ودران دو مبحث است (مبحث اول) در اسباب ارث دران دو چيز است «اول» نسب «دويم» سبب ودران دو مقصد است (مقصد اول) در طبقات ارث نسبي وان سه طبقهٔ مرتبه است كه ماداميكه طبقهٔ سابقه موجود باشد مانع از ارث بردن طبقهٔ لاحقه است پس دران سه فصل است (فصل اول) در طبقهٔ اولى وانها دو طايفه اند طائفهٔ اولى پدر ومادر است ودران چند مسئله

است « اول » باانحصار وارث به پدر تمام مالرا ارثاً میبرد و باانحصار بمادر ثلث مالرا ارثاً وبقیه را رداً میبرد واکر یکی از زوجین باپدر یامادر باشد نصیب اعلی را میبرد و بقیه را پدر یامادر « دویم » بااجتماع پدر بامادر ثلث ازمادر است باعدم حاجب وتتمه از پدر است اکر یکی از زوجین نباشد والاّ زوج یازوجه نصیب اعلای خود را میبرد ومادر ثلث را باعدم حاجب وتتمه را پدر میبرد « سیم » بااجتماع پدر ومادر چه یکی از زوجین باشند یانه اکر میت دو برادر یایك برادر ودو خواهر یاچهار خواهر پدر مادری یاپدری داشته باشند وانها حرّ ومسلمان باشند وقاتل هم نباشند بنابر قولی لکن محل اشکال است که انها اکرچه ارث نمیبرند لکن حاجب مادر میباشند ازارث بردن او زیاده ازسدس مالرا وهم چنین است هرکاه ابوین بابنت واحده باشند که اخوه حاجب میشوند مادر را از بردن زیاده پس سدس زاید ارباعاً قسمت میشود بر پدر و بنت « طائفه دویم » اولاد است ودران چند مسئله است « اول » باانحصار وارث بیك پسر تمام مالرا میبرد وباتعدد انها باهم بالسویه قسمت کنند وباانحصار بیك دختر نصف را ارثاً وتتمه را رداً میبرد وباتعدد انها دو ثلث مالرا ارثاً وتتمه را رداً

بالسويه قسمت كنند «دويم» با اجتماع پسر ودختر با تعدد وانفراد
تمام مالرا للذكر مثل حظ الانثيين قسمت كنند «سيم» با اجتماع پسر
ودختر يا پسر تنها با پدر ومادر هر يك از والدين سدس مال وتتمه را
با تعدد اولاد بنحو مزبور قسمت نمايند وبا انفراد پسر مختص باوست
«چهارم» با اجتماع يك دختر با پدر تنها يامادر تنها ربع مالرا پدر
يامادر ميبرد ارثاً ورداً وتتمه از دختر است ارثاً ورداً ودر اين فرض
اكر دو دختر يازياده ازان باشد خمس از پدر يامادر وتتمه از بنات
است بالسويه «پنجم» با اجتماع والدين بايك دختر دو خمس ازوالدين
است ارثاً ورداً بالسويه وتتمه از دختراست اكراز براى مادر حاجب
نباشد والاّ مادر سدس ميبرد وپدر ربع بقيه ودختر سه ربع بقيه
واكر دو دختريازياده باشند هر كدام از والدين سدس وتتمه از بناتست
بالسويه ودر اين صور اكر يكي از زوجين نيز بآنها باشد نصيب خودرا
ميبرد وهريك از پدر ومادر سدس را وتتمه از اولاد است واكر نقص
باشد بر اولاد است واكر زياده باشد ابوين هم ميبرند «ششم» هر كاه
ميت اولاد نداشته باشد ولي اولاد اولاد دارد سهم هريك ازانها را
باولاد انها ميدهند ارثاً ورداً «هفتم» بدانكه از مال ميت چهار چيز

است که مختص پسر بزرك است اکر داشته باشد وسائر ورثه بااو شریك نیستند «اول» رختهای میت «دویم» انکشتراو «سیم» شمشیراو «چهارم» قرآن او بلکه احوط درمطلق سلاح وکتب ورحل وراحله تراضی باسائر ورثه است وهم چنین باتعدد چهار چیز اول ورخوتیکه برای پوشیدن مهیا کرده وهنوز نه پوشیده (فصل دویم) در طبقهٔ دویم وآن نیز دو طائفه اند اول برادر وخواهر ودر آن سه مسئله است «اول» برادر پدر مادری یاپدری تنها بانبودن پدر مادری تنها باانفراد تمام مالرا میبرد وباتعدد بالسویه قسمت کنند اما خواهر پدر مادری یاپدری تنها باانفراد نصف را ارثاً وتتمه را رداً میبرد وبا تعدد ان دو ثلث را ارثاً وتتمه را رداً بالسویه قسمت کنند وبرادر یاخواهر مادری باانفراد سدس را ارثاً وتتمه را رداً میبرد وباتعدد ثلث را ارثاً وتتمه را رداً مابین خود قسمت کنند وخواهر وبرادر مادری بالسویه قسمت کنند «دویم» هرکاه اخوه پدری باپدر مادری جمع شود اخوه پدری ارث نمیبرد وتمام از اخوه پدر مادریست هرچند یك خواهر باشد چه اخوه مادری تنها باایشان باشد چه نباشد «سیم» خواهر وبرادر ابوینی تمام مالرا للذکر مثل حظ الانثیین

قسمت کنند وهم چنین خواهر و برادر پدری تنها بافقد ابوینی وهر گاه
جمع شود برادر وخواهر پدر مادری یاپدری تنها بافقد پدر مادری
بابرادر وخواهر مادری اخوة مادری باوحدت سدس و با تعدد ثلث را
بالسویه میبرند وتتمه از پدر مادری یاپدری تنها است ودر تمام صور
اگر یکی از زوجین نیز باشد نصیب اعلای خود را میبرد ونقص بر
اخوه پدر مادری یاپدری وارد میاید «طائفهٔ دویم» جدّ وجده است
ودر آن پنج مسئله است «اول» جدّ یاجده چه پدر مادری چه
پدری تنها چه مادری باانفراد تمام مالرا میبرد وبااجتماع جدّ باجده
پدری للذکر مثل حظ الانثیین قسمت کنند واگر مادری تنها باشند
بالسویه میبرند «دویم» بااجتماع جدّ یاجده پدری باجدّ یاجدهٔ
مادری ثلث مال از مادری است باانفراد وباتعدد بالسویه وتتمه از
پدری است باانفراد وباتعدد للذکر مثل حظ الانثیین قسمت کنند
«سیم» بااجتماع یکی از زوجین بااجداد وجدات باتعدد وانفراد انها
هریك از زوجین باشند نصیب اعلای خود را میبرند ونقص ان برجد
وجدهٔ پدری است «چهارم» جدّ وجده ابی هرگاه مجتمع شود بابرادر
وخواهر ابی یا ابوینی جد بمنزلهٔ برادر وجده بمنزلهٔ خواهر است وهم چنین

در جدّ وجده امیّ با برادر وخواهر امیّ واماّ در صورت اختلاف باینکه جدّ وجده ابی مجتمع شود با اخوه امیّ یا بعکس پس چنین نیست ودر صورت اولی برادر وخواهر امیّ باتحاد سدس و باتعدد ثلث میبرند وبقیه از جدّ یا جده یا هردو است ودر صورت ثانیه جد یا جده یا هردو ثلث میبرند وثلثان از اخوه ابی یا ابوینی است متحد باشند یامتعدد « پنجم » مادامیکه یکی از برادر یاخواهر موجود باشند اولاد برادر وخواهر مطلقا ارث نمیبرد و بانبودن انها اولاد انها بجای پدر یامادرند وسهم اورا میبرند چه باانحصار وارث بانها چه بااجتماع باجدّ وجده پس اولاد برادر وخواهر مادری بالسویه قسمت کنند وابوینی یاابی للذکر مثل حظ الانثیین (فصل سیم) در طبقهٔ سیم وانها نیز دوطائفه اند طائفهٔ اولی عمو وعمه ودران یك مسئله است وآن عمو یاعمه باانفراد تمام مالرا میبرد و باتعدد بالسویه مالرا تقسیم میکنند و بااجتماع عمو باعمه باتعدد وانفراد مالرا للذکر مثل حظ الانثیین قسمت نمایند « طائفهٔ دویم » خالو وخاله ودر آن چهار مسئله است « اول » خالو یاخاله باانفراد تمام مالرا میبرند و باتعدد بالسویه قسمت کنند چنانچه بااجتماع خالو باخاله نیز بالسویه قسمت کنند « دویم » بااجتماع اعمام

با اخوال ثلث از اخوال وتتمه از اعمام است و با اجتماع یکي از زوجین
با اعمام یا اخوال یا هردو زوج یا زوجه نصیب اعلای خود را میبرد
« سیم » بانبودن اعمام وعمات یا اخوال وخالات اولاد هریك از انها
باشند بجای پدر یا مادر میباشند وسهم انها را میبرند ومادامیکه یکنفر
از اعمام وعمات موجود است اولاد انها ارث نمیبرند مکر دریك
صورت که جمعشود ابن عم ابویني باعموی پدری که تمام مال از ابن
عم است « چهارم » بانبودن اعمام واخوال واولاد انها اعمام واخوال
پدر یا مادر بجای اعمام واخوال میت میباشند (مقصد دویم) در میراث
بسبب وآن دو چیز است (اول) زوجیت ودر آن چند مسئله است
« اول » بدانکه زوج از مال زوجهٔ دائمه خود نصف مالرا میبرد اکر
زوجه اولاد یا اولاد اولاد نداشته باشد والاّ ربع میبرد چنانچه زوجه
از مال زوج دائمی خود ربع میبرد اکر زوج اولاد یا اولاد اولاد نداشته
باشد والاّ ثمن میبرد و با تعدد زوجات نصیب خود را در هردو صورت
بالسویه قسمت کنند « دویم » بدانکه فرق نیست در ارث بردن
زوجین مابین انکه هردو یا یکي از انها صغیره باشند یانه چنانچه فرق
نیست مابین انکه دخول بزوجه کرده باشد یانه « سیم » بدانکه زوج

از تمام مال زوجه ارث میبرد بخلاف زن چه ذات ولد باشد یانباشد
که از زمین خانه وزمین زراعت وامثال ان نمیبرد واز قیمت اعیان
عمارت واشجار میبرد واز تتمه اموال در عین انها باورثه شریك است
ومجرای آب چه قنات باشد چه غیر ان در حکم اراضی است مکر
چیزهائیکه دران کار کرده باشند ازآجر وغیره که مثل ابنیه است
ولکن ابیکه حین الموت درمجری موجوداست از منقولات است وآبهای
بعد ازان تابع مجرای ان است «چهارم» اکر کسی در حال مرض
زنیرا برای خود عقد کرده وهنوز باو دخول نکرده وبهمان مرض
مرد آن زن از مال شوهر نه ارث میبرد ونه مهر واکر دخول کرده
هردورا میبرد بخلاف مریضه که شوهر کرد وبهمان مرض مرد
که زوج ازاو ارث میبرد اکرچه باو دخول نکرده باشد «پنجم»
کذشت درباب طلاق که زن مادامیکه درعدّه رجعیه میباشد درحکم
زن است ارث میبرد وهم چنین بعکس ودرعدّه باینه وبعد از انقضاء
عدّه ولو رجعیه هیچکدام ازهم ارث نمیبرند مکر دریك صورت وآن
این است که مریض زن خودرا طلاق دهد وبهمان مرض بمیرد پس
تایکسال هلالي آن زن ارث میبرد از شوهر بشرط انکه شوهر نکرده

باشد (دویم) ولاء است وآن درسه مقام است « اول » ولاء عتق
« دویم » ولاء ضامن جریره « سیم » ولاء امامت ودرآن تفصیلی
است که ازوضع رساله خارج است بدانکه میراث کسیکه وارث
ندارد یابسبب موانع ارث ممنوع است ازارث بردن مال حضرت حجة
الله فی السموات والارضین امام زمان عجل الله تعالی فرجه میباشد ودر
زمان غیبت انحضرت سلام الله علیه اختیار آن بدست حاکم شرع
جامع الشرایط است (مبحث دویم) درموانع ارث است وآن سه
چیزاست « اول » کفر بااسلام مورث بدانکه کافر ازمسلم ارث نمیبرد
وحاجب طبقات لاحقه نیز نمیشود پس مسلم اگرچه ازطبقهٔ سیم باشد
ارث میبرد باوجود طبقات سابقه اگر تمام کافر باشند وکافر از کافر
ارث میبرد اگرهیچ وارث مسلم نداشته باشد وهم چنین مسلم ازمسلم
اگرچه باهم مختلف باشند درمذهب ودراینجا دومسئله است « اول »
اگر کافر مسلم شد بعد ازمردن مورث وپیش ازقسمت کردن
مال ارث خودرا میبرد « دویم » اگر مسلم مرتد شد بافطرت اسلام
بمجرد ارتداد مالش منتقل میشود بوارث مسلم او وزنش اززوجیت او
بیرون میرود بدون طلاق وباید عدهٔ وفات بگیرد ازوقت ارتداد

وبحکم حاکم شرع اورا میکشند ولکن اکر توبه کرد ومسلمان شد اقوی قبول توبهٔ اوست مابین خود وخدا وطاهر میشود لکن مع ذلك واجب القتل است ومال وعیال او باو بر نمیکردد بلی مالی را که تازه کسب کند مالك میشود بلکه عیالش را هم بعد از عدّهٔ وفات بلکه در عدّه اکر بخواهد میتواند تزویج کند چنانچه مرتد ملی را تکلیف بتوبه میکنند اکر توبه کرد مال وعیال او از اوست والاّ اورا میکشند ومال او بقتل منتقل بوارث مسلم او میشود واکر وارث مسلم ندارد مال امام علیه السلم است واما زن اکر مرتد شود اکرچه فطری باشد اورا حبس میکنند واوقات نماز میزنند اورا تامسلمان شود یابمیرد «دویم» از موانع ارث قتل است بدانکه اکر وارث مورث خودرا بغیر حق عمداً بکشد از او ارث نمیبرد بلکه اولیاء مقتول اورا باذن حاکم شرع میکشند چنانچه اکر خطاء نمود ومورث را کشت باید دیهٔ کامله بدهد واز آن دیه ارث نمیبرد بلکه خویشان ابوینی یاپدری وزوجین دیه را میبرند برحسب طبقات واز غیر دیه ارث میبرد «سیم» از موانع رقیت است پس مملوك نه وارث میشود نه مورث ومیراث او از مولای اوست والحمد لله رب العالمین

بسمه تعالى شأنه العزيز

رسالة شريفه

منتخب الرسائل از فتاوى

حضرت حجة الاسلام والمسلمين رئيس الملة والدين آية الله
تعالى فى العالمين مبين الحلال والحرام وفقيه اهل بيت
العصمة عليهم السلام سيد العلماء الاعاظم السحاب
المتراكم وبحر العلوم المتلاطم السيد محمد كاظم
الطباطبائي ادام الله تعالى ظله العالي على رؤس
الانام وحفظ به شريعة جده سيد
الانام عليه وعلى اله
افضل الصلوة
والسلام

طبعت في مطبعة دار السلام «بغداد»
فى شهر صفر المظفر
١٣٢٩

از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که فرمود هرگاه امریرا اراده کنی شش رقعهٔ کاغذ بگیر ودر سه تای انها بنویس بسم الله الرحمن الرحیم خیرةٌ من الله العزیز الحکیم لفلان بن فلانة افعل ودر سه تای دیگر بنویس بسم الله الرحمن الرحیم خیرةٌ من الله العزیز الحکیم لفلان بن فلانة لاتفعل وبجای فلان بن فلانه اسم خود ومادر خود را بنویسد پس انرقعها را در زیر مصلای خود گذار ودو رکعت نماز بکن چون فارغ شوی برو بسجده وصد مرتبه بگو استخیر اللهَ برحمته خیرةً فی عافیة پس درست بنشین وبگو اللهم خرلی واخترلی فی جمیع اموری فی یسر منك وعافیة پس دست بزن ورقعها را مشوش کن یعنی بیکدیگر مخلوط کن ویك یك انها را بیرون اورا اگر سه افعل پیاپی دراید پس بکن ان کار را که اراده کردهٔ واگر سه لاتفعل پیاپی دراید مکن ان کار را واگر بعضی افعل باشد وبعضی لاتفعل تا پنج رقعه بیرون اور اگر افعل بیشتر است عملکن واگر لاتفعل بیشتر است ترك کن وحاجت نیست به بیرون اوردن رقعهٔ ششم والله العالم

صفحه | ﴿ در فهرست کتاب ﴾

٣	مقصد اول در اصول دین
١٠	مقصد دویم در فروع دین وان متضمن سه منهج است
١١	منهج اول در عبادات و مسائل تقلید دران هشت مطلب است
١٨	مطلب اول در طهارت واحکام ان در چهار مقصد ذکر میشود
٢٠	مقصد اول در وضوء
٢٤	مقصد دویم در غسل
٤٣	مقصد سیم در تیمم
٤٧	مقصد چهارم در طهارت از خبث
٥٥	مطلب دویم در اقسام نمازهای واجب ودران ده مبحث است
٥٧	مبحث اول در مقدمات نماز
٦٣	مبحث دویم در اذان واقامه
٦٤	مبحث سیم در واجبات نماز
٧٠	مبحث چهارم در ارکان نماز
٧٠	مبحث پنجم در مبطلات نماز

﴿ در فهرست کتاب ﴾

صفحه	
۷۱	مبحث ششم درشکیات نماز
۸٤	مبحث هفتم درنماز آیات
۸۷	مبحث هشتم در باقی نمازهای واجبی
۹۰	مبحث نهم در نماز جماعت
۹٤	مبحث دهم در نماز قصر واتمام
۹۹	مطلب سیم دراحکام روزه ودران پنج مبحث است
۹۹	مبحث اول در شرائط روزه
۱۰۱	مبحث دویم در شرائط صحت روزه
۱۰۳	مبحث سیم درانچه باید ازان امساك نمود
۱۰۸	مبحث چهارم در چیزهائي که موجب قضا میشود
۱۰۹	مبحث پنجم دراقسام روزه واجبه
۱۱۱	مطلب چهارم در زکوة ودران دو مقصد است
۱۱۱	مقصد اول در زکوة بدن
۱۱۳	مقصد دویم در زکوة مال

در فهرست کتاب

صفحه

۱۲۰ مطلب پنجم در خمس ودران دو مبحث است

۱۲۰ مبحث اول در انچه خمس بان تعلق میگیرد

۱۲٤ مبحث دویم در مصارف خمس

۱۲۷ مطلب ششم در نذر وعهد و یمین است

۱۳۰ مطلب هفتم در نکاح است

۱٤۰ مطلب هشتم در طلاق است

۱٤٤ منهج دویم در احکام معاملات ودران چهارده باب است

۱٤٤ باب اول در خرید وفروخت

۱٥٦ باب دویم در قرض

۱٥۸ باب سیم در رهن

۱٥۹ باب چهارم در حجر

۱٦۱ باب پنجم در ضمان و کفاله

۱٦۲ باب ششم در حواله

۱٦۳ باب هفتم در اجاره

در فهرست کتاب

صفحه

صفحه	
١٦٤	باب هشتم در مضاربه
١٦٥	باب نهم در شرکت
١٦٧	باب دهم در وکالت
١٦٨	باب یازدهم در ودیعه وعاریه
١٦٩	باب دوازدهم در غصب
١٧٠	باب سیزدهم در صلح
١٧٢	باب چهاردهم در هبه
١٧٢	منهج سیم در بعض مهمات احکام ودران سه مطلب است
١٧٢	مطلب اول در وقف
١٧٦	مطلب دویم در وصیت
١٧٧	مطلب سیم در احکام میراث
١٨٧	در استخاره ذات الرقاع

امیداست ازاخوان مؤمنین که ملاحظه این چند غلط را نموده بعداز تصحیح اخذ مسائل دینیه ازاین رساله شریفه نمایند

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٤	۱	فوموده	فرموده
۲۷	۷	غسله	غسل
٦٦	۱	بخوابد	بخواند
۷۰	۹	ندار	ندارد
۷۸	٥	نخواندن	بخواندن
۷۹	۱۰	وضرر دارد وضرر ندارد	ضرر دارد ضرر ندارد
۹۳	۱۱	درنمار	درنماز
۹٤	۷	وهم	اوهم
۱۰۱	۱۲	بکذارند	بکذراند
۱۰۳	٦	خلال کردن	خلال نکردن
۱۰۳	۱۲	بیندزاد	بیندازد
۱۰٤	۱۳	واواصیاء	واوصیاء
۱۰۸	۸	بعد از تیمم	و بعد از تیمم
۱۰۸	۸	واحوط	احوط
۱۱۷	۱	اکر نر	اکر بز
۱٥٥	٦	هردر	هردو

﴿ بحمدالله تعالی وحسن توفیقه ﴾

(بانجام واتمام رسید طبع این رساله شریفه منتخب الرسائل که با کمال)

(اختصار ونهایت اقتصار دارای اصول دین وجامع فروع دین)

(مطلوب ومرغوب نزد عموم انام از خواص وعوام وکمال)

(دقت ونهایت مراقبت در تصحیح وتنقیح ان کردیده)

(انشاء الله تعالی مؤمنین شکرانه این نعمت را)

(از دعای خیر در حق بانیان وساعیان)

(کوتاهی نخواهند نمود والحمد لله)

(اولاً وآخراً وصلی الله)

(علی محمد وآله)

(الطاهرین)